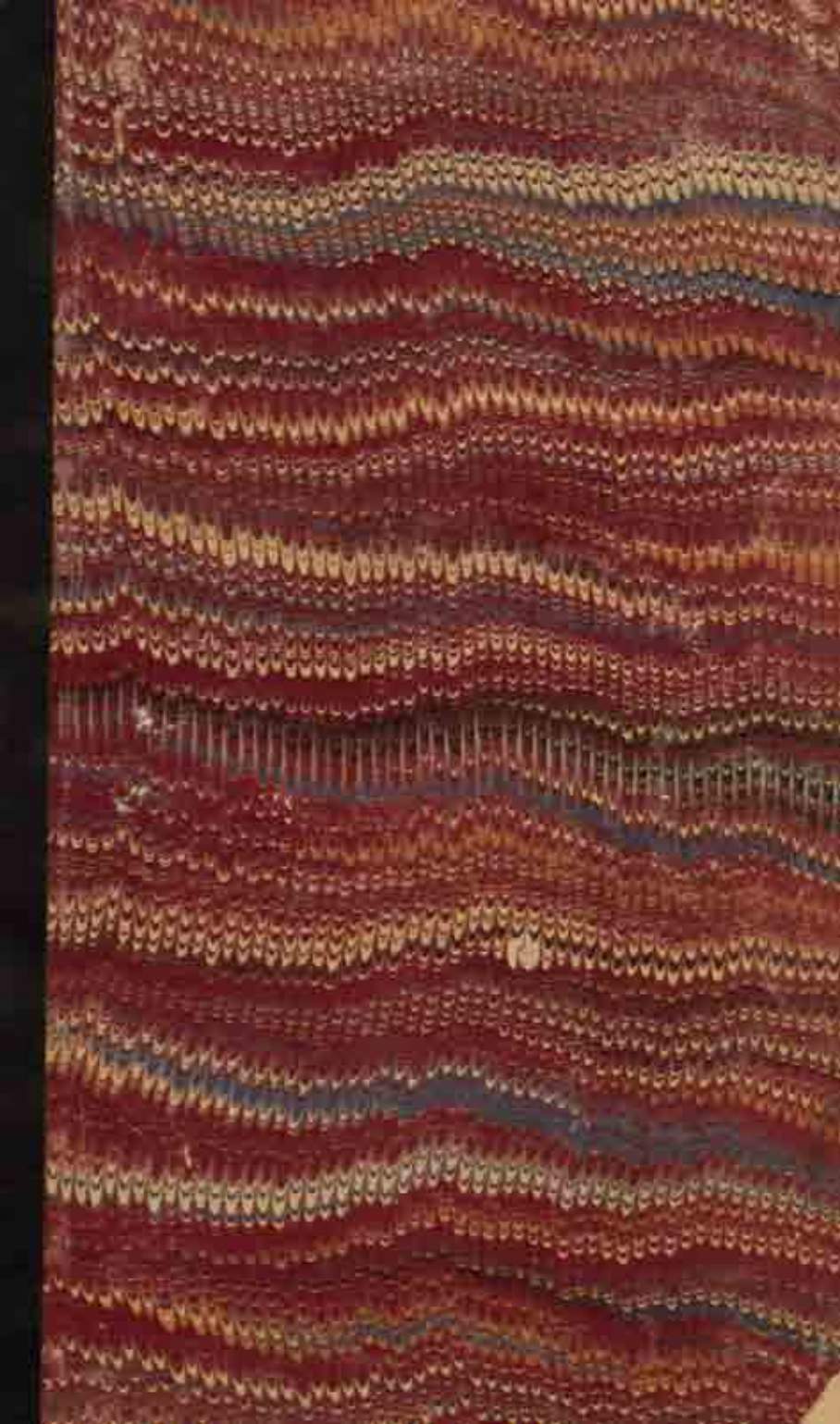


GOVERNMENT OF INDIA
DEPARTMENT OF ARCHAEOLOGY
CENTRAL ARCHÆOLOGICAL
LIBRARY

CALL No. 954.022/Bad/Lee
Acc. No. 37200

D.G.A. 79.
GIPN—S4—2D/G. Arch. N. D./57.—25.9.58—1,00,000.





~~A 384~~

THE
MUNTAKHAB AL-TAWÁRIKH
OF
ABD AL-QÁDIR BIN-Í MALÚK SHAH
AL-BADÁONI.

37200



EDITED BY
CAPTAN W. N. LEES LL. D.

AND

MUNSHI AHMAD ALI.

954.022

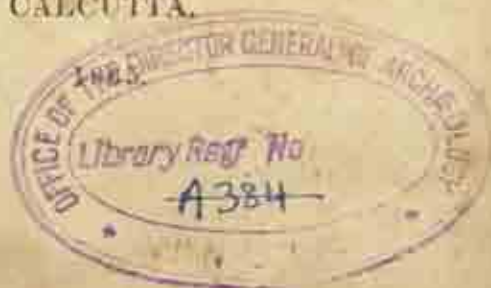
Bad/Lee

Printed at the College Press.

CALCUTTA.

A384

vol. 14



CENTRAL LIBRARY

Acc. No. 37200

Date 29.6.63

Call No. 954.022

Bad / Lec.

منتخب التواریخ

تصنیف

عبد القادر بن ملوک شاہ بدایونی

ببصیح

کپتان ولیم ناصو لیس صاحب

و

منشی احمد علی صاحب

بالعتمام

کپتان صاحب موصوف

در کالج پریس طبع شد

—•••••

کلکتہ سنہ ۱۸۶۵ء



Handwritten signature or initials in the bottom left corner.

فهرست

مقدمه

- ذکر جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر مرید سلطنت ۸
 ذکر فرستادن میرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را نزد ملقم خان برای
 مصالحه نمودن ۱۲
 ذکر محاربه هیمون بقال و کشته شدن او بدست پادشاه .. ۱۳
 قصه عشق بازی خان زمان به شاه بیگ ۲۰
 محاربه خان زمان با حسن خان بیگوتی ۲۴
 احوال پیر محمد خان ۲۶
 فتح گوالیار ۳۱
 ذکر شیخ محمد غوث گوالیاری ۳۴
 سعادت منافقان بحضور پادشاه دربار خاندان .. ۴۳
 ذکر رام داس کلانوت که نایب تالسن بود و یافتن او لک روپیه از
 خاندان بطریق انعام ۴۲
 مولد امیر خسرو رح ۴۳

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY, NEW DELHI.

Acc. No.

Date.....

Call No.

۱۱۹	وفات شیخ کدائی کلپوی دهلوی
۱۲۰	تولد شاهزاده حلیم یعنی نور الدین جهانگیر پادشاه
۱۲۴	کشته شدن میرزا مقیم اصفهانی
۱۳۶	ذکر رحلت شیخ سلیم چشتی
۱۳۹	فتح گجرات
ایضا	تولد شاهزاده دانیال
۱۴۱	ذکر هلاکت سلطان مظفر گجراتی
۱۴۶	ذکر تعمیر قلعه حورت که بر غم کفار فرنگ بنا یافته
۱۴۹	کشته شدن ابراهیم حیدر میرزا
۱۶۱	تسخیر قلعه تگر کوٹ
ایضا	ذکر بر همداس المشهور به بیرون
۱۶۳	وفات شیخ نظام الدین انبیهی وال
۱۶۴	ایلغار رفیق پادشاه بجانب گجرات
ایضا	کشته شدن محمد حسین میرزا
۱۷۳	ذکر ملازمت ابو الفضل
۱۷۶	ذکر تعمیر پیاگ و موسوم ساختن با الهیاس
۱۷۹	تسخیر قلعه حاجی پور و حصار بنده
۱۸۳	سنگها من بتیسی
۱۸۵	اجمیر پیاده رفیق پادشاه بزیارت
۱۸۶	کشته شدن جلال خان
ایضا	وفات خواجه امینا
۱۸۷	ذکر معصام الدین امیرانی

- غرق شدن پیر محمد خان ۵۰
 آمدن ایلچی شاه علماسب صفوی ۵۲
 وفات ملوکشاه پندر مولف کتاب ۵۳
 ذکر مولانا علاء الدین لاری ۵۵
 ذکر مرزا محمد حکیم ولد همايون پادشاه ۵۶
 ذکر کشته شدن بیگم ۵۸
 سفارحه پادشاه با زوجه عبد الواع ۶۱
 کشته شدن شاه ابوالمعالی ۶۲
 وفات شیخ محمد غوث ۶۳
 به حیات رسیدن قاضی قل ۶۶
 بقاء قلعه اگره ۷۴
 ذکر مهاجر باد فروش ۷۶
 قلعه رهناس ۷۷
 هزیمت یافتن مغز الملک و راجه تودرمل سرداران عساکر پادشاهی
 از خانزمان و بهادر خان ۷۹
 ذکر محاربه خانزمان و بهادر خان و کشته شدن آنها بدست اکبر شاه ۸۲
 وفات دبیر مرتضی شریفی رافضی ۸۹
 تسخیر قلعه چیتور ۱۰۲
 وفات شیخ عبد العزیز دهلوی ۱۰۵
 فتح قلعه رتنپور ۱۰۷
 عمارت متحپور ۱۰۹
 قلعه تعشق عبد موسی و دختر زرگر معصاة موهنی ایضا

- ۲۹۱ تقریر اہتمام آتشکده بشیخ ابو الفضل
 ۲۹۲ مکاتبات ابو الفضل با مولف کتاب
 ۲۹۵ میان تاملین
 ۲۷۴ آمدن ابیجی عبد الله خان اوزبک
 ایضا محضر نوشتن علما
 ۲۸۰ تغلب قاضیالان و کشته شدن مظفر خان در پنگاله
 ۲۸۲ وفات حکیم نور الدین قراری
 ۲۸۹ آمدن شیخ منہی افغان
 ۲۸۷ ذکر خواجہ مولانا شیرازی ملحد جعفر دان
 ۲۸۸ ذکر آدمی بیگوش و ترتیب کنگ محل
 ۲۹۰ شرح احوال ساز ارتقون
 ۲۹۳ قتل شاه منصور
 ۲۹۹ ذکر مباحثہ اہل احلام بانصاری
 تقریر دکان خماران بر در پادشاه و حکم بابتیاع خمر و اجازت یافتن
 ۳۰۱ مواجش در عمل شفاعت
 ۳۰۳ در بیان کلمات و مشقہ
 ۳۰۵ احکام دین الہی اکبر شاهی
 ۳۰۶ حکم بتربک تدریس کتب تفسیر و احادیث
 ۳۱۱ وفات مخدوم الماک شیخ عبد الغنی
 ۳۱۲ وفات شیخ جمال الدین تہانیسری و غیاث الدین علی آصف خان
 ۳۱۵ آمدن میرو قلی اللہ شیرازی از دکن
 ۳۱۷ ملا احمد تہتہ

- ۱۹۳ مبارکه خانخانان باداورد افغان
 ۱۹۸ ملازمت نمودن ابو الفضل پادشاه را فوت دوم
 ۲۰۰ ذکر مقالات شریح ابو الفضل
 ۲۰۳ ذکر امتناع حج
 ۲۰۴ ذکر ترجمه کتاب حیوة الحیدوان
 ۲۰۷ تحقیق مسئله منته
 ۲۱۱ آمدن ملا محمد بزیدی بدیاری هند
 ۲۱۲ ذکر ترجمه آتهرین
 ۲۱۶ وفات معلم خان خانخانان و فساد هوای گوز
 ۲۲۷ وفات خواجه امین الدین محمود
 ۲۲۹ وفات خواجه عبد الله نذیر خواجه احرار
 ۲۳۰ وفات میرزا محمد شریف
 ۲۳۸ مبارکه رانا سانکا
 ۲۳۸ ذکر مبارکه خانیجهان و گونقاری و قتل داورد خان
 ۲۳۹ ذکر وفات شاه طهماسب دارای ایران
 ۲۴۱ فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد بن شاه طهماسب
 ۲۴۱ بر حوریر سلطنت
 ۲۴۴ مبارکه آصفخان با راجه ایدر
 ۲۵۵ ذکر انحراف مزاج اکبر پادشاه از دین مبین
 ۲۵۹ تقرر یافتن حیدر بنام زمین یوس
 ۲۶۰ ترجمه نمودن ابو الفضل انجیل را
 ۲۶۰ خاطر نشان ساختن بربرت تعظیم آمدن را
 ۲۶۰ ایضا

۳۷۵	وفات عروغ شیرازی
ایضا	من الاحکام
۳۸۱	وفات قاضی علی بغدادی نایب قاضی حسین میبذی
۳۸۷	محمدرضا زین خان با امانت روضائی
۳۸۸	وفات شیخ مبارک ناگوری
۳۹۰	احکام ملکی
۳۹۳	ذکر تفسیر سواطع الالهام
۳۹۴	تصنیف نل دمن
ایضا	وفات نظام الدین احمد
۴۰۳	وفات شیخ یعقوب کشمیری
ایضا	وفات حکیم عین الملک و حکیم حسین گیلانی
۴۰۴	نقد نمودن شهادت
۴۰۵	وفات شیخ فیضی بن مبارک
۴۰۶	وفات حکیم همام

۳۱۸	حکم تالیف تاریخ الفی
۳۱۹	حکم بترجمه مهاجرات
۳۲۵	یک کرور زر دکن رام چند بمیان تانعمین
۳۲۶	بیان برخی از حالات رام وزن او سینا نام
۳۲۷	وفات ملا عالم بخلی
۳۴۱	ذکر مذاکحه دختر راجه بهکونت با شاهزاده حلیم
۳۴۴	پسر روشنی ملحد
ایضا	فوت میرزا محمد حکیم بن همایون پادشاه
۳۴۹	ذکر پدر روشنائی
ایضا	کشته شدن ببر بر
۳۵۴	مجاربه باافغانان روشنائی
۳۵۶	احکام
۳۶۲	وفات میر ابوالغیت بخاری
۳۶۳	حکم ترک علوم عربیه
۳۶۴	کشته شدن ملا احمد ثنوی
۳۶۶	ترجمه کتاب را ماین
۳۶۹	وفات شاه فتح الله شیرازی
۳۷۱	وفات حکیم ابوالفتح
ایضا	مرگ توادرمل و بهکونداس
۳۷۳	وفات شیخ وجیه الدین
۳۷۴	تاریخ وفات شهاب الدین خان
ایضا	وفات شیخ ابراهیم چشتی

و اما تسبیح من ...
 بهر حال که ...
 در این ...
 بسم الله الرحمن الرحيم

ای یارنده نامها ز نام تو رواج • شاهان بدرت چو مایه دیشان محتاج
 حالی که رسید صدست عبرت تو • فی بای بکفش مانند دنی فرق بتاج
 جهان پادشاه با این دل بی حاصل که منزل دیو و ده شده پیاس
 نوچه سان اندیشم - و با این زبان فرموده بپوده گو که طعمه
 گریه و شک گشته ستایش تو چگونه حرام •
 چه زهره خاک مسکین را که توحید خدا گوید
 بدین آلودگی ذات مقدس را نفا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشه روضه پیشه را درین راه نا آگاه پانی
 جغت رجو لنگ امت - و پیوسته زبان صحت بیان را درین بیابان
 بی پایان فضکای گفتو تنگ •

آنچه دل داند حدوث است آنچه لب گوید حروف
 من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت
 همان بهتر که قدم قلم از طبع این رادی کوتاه داشته و هر تعبیر

اصحاب قصص و مبر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
 درین فن تالیفات معتبره ساخته و مجلدات مبسوط پرداخته
 و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده و بدین نباید تکیه است
 که قرأت و مطالعه این علم نسبت بجمعی از سحت دینان و ارباب
 شک و شبهه که کوتاه بینان اند باعث انحراف از جاده قویم شریعت
 غرایی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و درود در مذاهل
 مختلفه و مشارب مکدره اهل هوا و بدعت از خدایان الهی گشته
 و میگردند چه جمعی را که در مبدأ فطرت از دین بی منافست
 واقع شده اند خوانندگان کلام الزلی که مفتاح سعادات صبیح و شفاء
 وَ رَحْمَةً لِّلْمُتَّكِمِينَ است سببه شقاوت و خسارت جاوید گشته و آن
 لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَيَقُولُوا هَذَا نَكٌّ قَدِمْتُمْ تَا بَقَارِیْخَ چه رسد *

چو حصص سمع از ماخلولیا ضایع شود کس را

نیابد بهره از مزممار داودی و الحاشی

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت
 ذهن و شیوه انصاف متصف باشند نه گروهی که نا عقید شرح و
 منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب آیند و داخل
 رؤس اهل اعتبار و ادبی الابصار و ارباب الباب نه و چگونه منکر
 علمی تواند شد علی الاطلاق که یک سبع از سبع العثماني است که
 مبغای ائمان ایمان و ایتقان برانست و کَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ
 الرُّسُلِ مَا تَدْبِثُ بِهِ فُؤَادُكَ اِزَانْ خبر می دهد و جمعی غفیر از
 علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و ترمذی بیضاری الی
 یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دلیذیر نموده اند و قول و حمل

بگریبان تفکر انفسی و آنانی فرو کشیده دیده عبرت بمعرفت صلح
پر کمال و ملک بی زوال تو بکشایم - و از تغیر در احوال کائنات بی
بوجدات ذات رفیع الدرجات تو ببرد سری به عالم توحید و تقریر
بر آرم - تا بعین الیقین به یقین بلکه بشناسم که

دروئی را نیست ره در حضرت تو • همه عالم قوئی و قدرت تو
و زبان را بزال دزد بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب
حوض موعود و درود معبود صلی الله علیه و آله و سلم تر دارم
که خلعت تشریف پادشاهی ازلی را بدی بر قامت همت چست
و خطبه و مکه مملکت لا یزال ذوالجلالی بقام عالی او درست است
شاه عربی که شد جهان مظهر او

موگد حشرش خورد جهان دار او
همسایه حق بود ازان سایه نداشت

تا پا نه نهد کسی بحلی سر او

و هزاران آمرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او یار
خصوصاً خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که برای اعلائی
اعلام دین و اعلان کلمه حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته
ساجت ملک شرع را از خار کفر و خاشاک بدست پاک
گردانیده اند •

بعد از حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله
و صحبه علیه مصونه من الذله می آمده که علم تاریخ
در حد ذات علمی ست شریف و نذیبت لطیف چه سرمایه عبرت
ارباب خیرت و مستوجب تجویه اهل دانش و بیفش است و

بخواند غفلت افتاده است بازوی داده شیطانش
 و چون داعی السلام بجهت انام عبد الغادر بن ملوک شاه بداونی
 صحتی الله اسمه عن جرايد الاثام در شهر حنة تسع و تسعين و
 تسعمائة (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جریان قدر نشان حضرت
 خلیفه الزمان ظل اللهی اکبر شاهي از انتخاب تاریخ کشمیر که
 بحکم دلیذیر آن شهنشاه جهان گیر گردن سریر یکی از فضلی
 بی نظیر هند از زبان هندی بفارسی ترجمه کرده بود فراغ یافت
 بموجب الفتی که از صفر سن تا کبر باین علم داشت و کم زمان
 بود که بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت یا بحسب امر مشغول
 نبود پاره‌ها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجمعی از احوال
 پادشاهان دار الملک دهلی نیز که

جمله عالم روحانیند و ان سودا اعظم است
 از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا
 سفینه باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر پادشاهی بطریق اجمال
 و تذکره بود برای احباب و تبصره بجهت ارباب الباب و هر چند
 که کذابی نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب آنکه
 گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیورست
 کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست
 شاید که بر دل مقبلی از مطالعه آن واردی از عالم ملکوت و هر
 غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از صحبت این
 سرای فانی بر دارد و جامع این اوراق را نیز در سر کار وی کنند و

ایشان شرقاً و غرباً سند طوائف امم است طی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بختلاف شرفه و قلیله مبتدعه مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوایی متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم دروادی جرأت نهاده تخلیط و تخدیط در اخبار صحیح و ماثوره نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات و جیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال خود کرده بر تذاقض و تباعض و تنافس و تکثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر یدار البواز جهنم شدند

اذا كان الغراب دليل قوم * حیدر دیم سبیل الالکینا
اگر دیده کسی بکحل توفیق مکحل و بغور یقین منور باشد از
هرسانحه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحادث عانع قدیم
در الجلال صبرا از وصمت حدوث و منزله از داغ تغیر و انتقال
می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخه ایست کهن که نه
مرد دارد و نه بن در هر روزی از اوزاق این دنگر ابقر فهرست احوال
جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز
بسته بود معطور و منقر است

ز احوال جهان گیتی بود شهبامه کهنه
تو دایم از سر عبرت دران می بین و میخوانش
فسون این نصانه خواب خوش می آورد آنرا
که درسام است و از مودا دماغ آمد پریشانش
ولی بیدار هم می مازد آن کس را که از نخوت

التواریخ نهاده امد امید که این جمع و تالیف نا تمام که غرض
از آن ایشای نام فرخنده خراج پادشاهان اهل اسلام امت و گذاشتن
یادگاری درین حرابی مستعار تا سرانجام سبب منفعت مولف
بشود نه باعث مزید همت

توای بلبل چو بخرامی درین باغ

بهر لحنی نگیری نکته بر زاغ

چون بجه همت بر راست نویسی است اگر بی قصد صهی و لغوی
بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم
عمیم قدیم خود در گذارد و ببخشند

به بد گفتن زبان من مگردان • زبان من زبان من مگردان

از اینجا تا آخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پیدینیان

نقل کرده بود ترک نموده شد •

آرزوی عیب نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه
و همی دست می داد بی اندازه و بواسطه کم و موانع بسیار و از
حدوث سخن مصروف زمن قرار بیکجایی دشوار بود
هر روز بمنزلی و هر شب جائی

و با این همه برات رزق مابین زمین و آسمان معلق و خاطر از
جهت غرق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حین تعویق
و تصویق می افتاد تا آنکه یکی از دولتمندان موقوف موافق
و مساعدتمندان رسید مستتر شد که ادرا با فقیر صحبتی تمام و ما را
نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی
که میبایدست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته
رخت حجاب بجانب فردوس کشید

اد رفت و روزم ما ز دنبال * آخر همه را همین بود حال
درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامحه فرصت گونه
نموده باره از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعث
مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب آنکه هیچ عابقی نیست
که برای لاهی چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان نه خرمن کند پاک * گذارد حصه کنشک در خاک
شبه از احوال بعض سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک
شاهی و نظام التوازیج نظامی که در حکم صبابه ایست از تیار و جدایی
از دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسی کرده چیزی از خود هم
افزاده ساخت و غایت اختصار را مرعی داشت و از تکلفات در
عبازت و استعارات احتراز قزم شمرده و نام این انموذج منتخب

و پیش از امر جلوس بپیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با
جماعه از عقب میگذرد در کوه سواک تا حدود موضع دهمیری
و عبده بودند بطایف السید طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه مغفور
انتشار نیابد و شاه ابوالمعالی که سید زاده عالی نسب از ولایت
کاشغر در نهایت تفاسد اعضا و بصفت شجاعت از اقربان ممتاز
و پادشاه غفران پناه را نسبت با توجهی خاص و نیاز مندین افزون
از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندش سر بلند گفته بود خام طمع
شد و نسبت او از اینجا باید دانست که پیرامخان قصیده موشح
گفته یقانیه عظیم و قدیم و روی حرف میم بیست و چهار بیتنی که
از اوایل مصاربع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازنی و از
اوایل مصاربع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اواخر
مصاربع اول میرزا شاه ابوالمعالی با الغاظی که از خاطر رفته و از
آخران ابدان چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم قصیده
میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون
پادشاه مغفرت پناه تولدت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه
ابوالمعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب
تعصب بقتل رسانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه
ابوالمعالی را طلب فرمودند از جامه مقتول محمل سیه که استر

(۲۰) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارت از
نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر پادشاه
است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی ملقب شده *

جلال الدین محمد اکبر پادشاه

شاهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه
 که همیشه بر تخت خلافت و مسند رامت مستکن باد با استصواب
 بیراهن خان خانان در باغ کلانور که تا حال مرمت آن میکنند
 بتاريخ روز جمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث و حلتین و تسعمایه (۹۴۳)
 بطالع سعد سر بر سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین امتعال
 و توازش بر اسراء صرح فرستادند تا خطبه در دهلی نیز خوانده
 شد و این مصرع که * از همه شاهزاده ها اشرف * تاریخ یافتند
 و دیگر فرد

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزاده دوران

بتاریخ پدر میگفت شاهنشاه دوران

و دیگر * کلم بخش * یافتند - و عالم چون گلستان شد و زمانه جانی آن
 شکستگیا را تانی نموده میگفت

چو مرگ انگشت افسری از مری * نهاد در زمان بر سر دیگری
 چو دیرینه در پی سر آورد عهد * جوان دولتی سر بر آرد ز عهد

از هر جانب پادشاه گرد آمدند و جماعتی از چکن که قبيله است مشهور در داور ملک در سته خمس و ستم و تسعمائة (۹۹۵) از او با قصد تسخیر کشمیر بردند و جنگی صعب با غازیخان چک حاکم آنجا کرد و هزیمت یافت بعد ازان کماشخان عذر خواهي نموده از وجودا شد و شاه ابوالمعالی تغییر هیأت نموده در برگه دیبال پور رفته پناه بنوکری از بهادر خان تولک نام که حکومت آنجا داشت و چندگاه بنوکری شاه هم بود برد و تولک او را پنهان داشت اتفاقاً این تولک شبی با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجیده صبح نزد بهادر خان رفته گفت که تولک شاه ابوالمعالی را پنهان در منزل خود داشته با اتفاق قصد غدیر یا شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را در بند کشیده نزد بیراسخان فرستاد و تولک را حیاست فرمود و بیراسخان شاه را به دلی بیگ ترکمان سپرده بجانب بقر روانه گردانید و دلی بیگ او را در راه ایذا بسیار رسانیده بطرف گجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او آنجا خونی کرده و فرار نموده به علیقلی خان پیوست بیراسخان بعد ازین خبر فرمائی به علیقلی خان فرستاد که او را به آگره فرستد بموجب حکم چون به آگره رسید همان زمان مقررات بیراسخان واقع شد و بیراسخان بیعت دفع بدگمانی پادشاه او را چندگاه در قلعه بیان فرستاد و چون داعیه حج پیدا کرد او را نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابوالمعالی از هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهایت غرور عواره دریافت و ایتمعلی باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مثال حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

مرح ارزق داشت پوشیده و همان یک اویز^۱ مصلوب برافراشته که کار مصلوب
 پاو ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلود باعد کرد و فرامجلس
 پادشاهی در آمد و انکار کرد بپراسخان این بیعت بدقربیب خواند
 نشان شبرولی دارد سر زلف پریشانش
 دلیل روشن امت اینک چراغ زیر دامانش

پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن لیلچاره خاک پوش گشت
 و به ثبوت در محید الغرض چون امرای پادشاهی شاه ابوالمعالی را
 در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذری دارم و نمیتوانم آمد
 مرتبه دوم گفته فرمودند که کنکاشی در میان امت و موقوف بر
 حضور شما است باز عذری آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالا یتقان
 فرستاد بپراسخان بذایر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او ثولخان
 قوزچی را که بسیار قوی هیکل بود و حالا چون نار عنکبوت بنظر می
 در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده
 فانیل به دست و بخواست که لوح وجود را از نام از پاک سازد ولیکن
 شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول
 جلوس حیف باشد خون بیگانه ریختن و او را بظهور فرستادند تا
 از آن حبس گریخته بجانب کمالخان کهکمر زود و در آن زمان سلطنت
 آن ولایت در تصرف آدم کهکمر عمومی کمالخان بوده و شاه ابوالمعالی
 را اعتبار نموده و لشکری بفرستاده با استعداد تمام متوجه تسخیر
 کشمیر شدند چون بسرخد کشمیر رفته در راجوری مفلوکین چند

و بر سر آب زهیب با فوج کار آمدنی خان زمان که در سه هزار حواری بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خان زمان در استعداد رفع و دفع او بود که هندوین ائنا خطوط از دهلی و آگره و ائاره رسید که هیمون بقال با لشکر قتال و قیل و مال بسیار از جانب عدلی با استعداد قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک دهلی رسید و اسکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان کلک از ائاره و عبد الله خان اوزبک از کابل و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدات آمده در دهلی با تودی بیگ خان جمع شدند و خان زمان همان طرف آب چون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تودی بیگ خان آمده بود با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلی محاربه صعب دست داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان بدخشی که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته راست تا قصبه هودل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که از قلب گاه با قبیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که حاجی خان از جانب الور آمد و بر سر تودی بیگ خان که جمعیته اندک داشت و اند او را بیگ حمله برداشته فیروزی یافت و از ترس خدیومت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای لشکر از تعاقب بازگشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فرود آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلی گذشته راه فرار پیش

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خود را
هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس انواع قاهره بر سر کردند
در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل
داشته آخر مغلوب گشت و راجه رام چند از نگرکوت بملازمت
آمده دید و رایات عالیات بجهت موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجماه
در آنجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی
توریدی بیگ خان حاکم دهلی میرزا ابو القاسم واد کامران میرزا را
با کار خانهای شهنشاهی و نبلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علی
وزیر خان و ممبر منشی اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین
حال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند و منعم خان
متحصن شده عریض بدرگاه فرستاد و محمد قلی خان براس
و آنکه خان و خضر خان هزاره را با جمعی برای آوردن بیگم پادشاه
و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن
این گروه مرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را که از علمای نامدار
بود و آخر خطاب قاضی خان یاقوت نزد منعم خان بوکالت
فرستاده مقدمات صلح در میان آورد مشروط باین که یکبار نام او
را بنزد در خطبه داخل سازد منعم خان بذایر مصلحت عموم بلوی
قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان
گودید و در اوایل جلوس علی قلی خان خطاب خان زمانی بافته در مرکز
حنبل بر سر شاهی خان افغان که یکی از امرای عدایی بود اشکر کشید

بود بر جمعی از امرای کبار مثل خانزمان و اسکندر خان و دیگران
بر سر منقلی آمده پیش دستی نموده توپخانه او را باندک جنگی
در پانی پت بدست آوردند و هیمنون امرای افغان را که مقدم ایشان
شادی خان مسوانی بود بزرگدستی مناسب و جایگیر امیدوار ساخته
در خزانه را گشاده و انعامات و انعام داده تسلی داده نمود و افغانان
بسکه از تحکیمات او بیجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند
و بزرگان حال و معال نغم انقلاب و لوعلیقا می خواندند و شب
شب یلغار کرده و از پانی پت گذشته بر فیلی هوایی نام سوار
بموضع کهرمندی که حالا در آنجا سرای است مشهور آمد و صباح
روز جمعه دهم ماه محرم المکرم از سده اربع و ستین و تسعمایه
(۹۹۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم
اغاز قتال و جدال و این امرای منقلی و افواج هیمنون واقع شد
شاهنشاه و خانخانان در آن روز در سه گروهی معرکه جنگ بودند
و مدد میفرستادند تا خیر فتح آمد و هیمنون که لشکر او همه بیدل
بود و اعتماد کلی بر فیلی داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج
قاهره آورد تذبذب و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار
انداخت و باز بسعی جوانان تیر انداز و ضربت شمشیر کار آزمایان
کین گذار آن رخنه انقیام یافت و کار از دست رفته انقظام گرفت
و هیمنون بر قلب که خانزمان بود رانده تمام فیلیان را چون گوه
بر داشته بدانجا برد و غازیان او را زیر تیر باران گرفتند و هیمنون
در آن حالت هر برهله چون دیوانه سگ گزیده غریاک بده و بستان

گرفتند و هیمن مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خانی را
از راه میرقیه در سرهند باین جماعه رسید شاهنشاه چون این
خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه
شاهنشاهی در خیاله او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه
امتیصال هیمن گشته در سرهند نزول اجلال واقع شد و اسرای
مقیم در آنجا ملازمت کردند خاندانان که از تردی بیگخان
انحراف مزاج داشت و با وجود آن او را طوقان یعنی برادر بزرگ
میگفت باعث شکست آن لشکر بود اتفاق تردی بیگخانرا دانسته و
خاطر نشان شاهنشاهی ساخته و خانی را و جمعی دیگر را گواه
بر ثبوت مدعی خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او
حاصل کرد و نماز دیگری میرکزان بمنزل تردی بیگ خان رفته
و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگلفی آورده آخر نماز شام خود
به بهانه طهارت بر خاست و جمعی را که مقرر ساخته بود اشاره
بقتل تردی بیگخان کرد تا کار او را تمام ساختند و صباح بدیوان
نیاوده خواجه سلطان علی و میر منشی را نیز متهم به اتفاق
داشته همراه خنجر بیگ خویش تردی بیگ خان گرفته مقید
ساختند و بعد از چند گاه متخلص یافتند و هیمن در دهلی خود
را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ در هندوستان بود و ابتدای
تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صد سال و کسری
از آن گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغییر نموده با هزار
پانصد فیل جنگی و خزینه اشعد و قبلس و لشکر گران در پانی
پت با استقبال جنگ برآمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

خروش مود می قاسم خان و جماعه باتفاق سعید خان مغول از دهلی
تعبات گریختگان کرده و از الور گذشته و خون را بزن هیمن که قبلان
پریار زر می برد نزدیک رسانیدند و او در کوهستان و جنگل موضع
کواده از بجواره در آمد اما زور گذاشت و انفری را کواران ولایت بجوار
تاراج کردند و باره که بدست غزاة افتاد چندان بود که به سپرها
بخش نمودند و • نثار زرها • تاریخ یافته شد و دران راهی که رانی گذشت
ان قدر اشرفی و خشتها از طاعه افتاده بود که تا چند سال رهگزیان و
مهانران می یافتند و خزینه که شیر شاه و اسلم شاه و عدلی سالها
جمع کرده بودند باینگونه تلف شد

بخور پدوش و بیاش و بده که حاصل عمر

خرید نداشت کسی کو بدیگری بگذاشت

مده ذخیره که بسیار کس ز غایت حرص

نهاد گلچ بصد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دوم از فتح به پانی پت رسیدند مغاری از گلهای بنا
نرمودند و از پانی پت بی توقف بدلی رسیدند و هر مغیر را
از مرنو بخطبه زیادت دادند و یک ماه توقف واقع شد و امرای
فامدار بجانب آگره و سبیل و دیگر شهرها نامزد شدند و خیر در
دهلی رسید که در نواحی چمپاری که موضعی است به بیست
گروهی لاهور خضر خان از پیش مکندر شکست یافته بلاهور آمد
شاهنشاهی لجالندهر نهضت فرموده بودند که مکندر باز بکوه سواک

میکرد انصونیکه تعلیم یافته بود می خواند ناگاه تیر اجل که هیچ
 سپری دافع آن نتواند بود بر چشم او رسید چنانچه از کلمه سر
 تهی مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او ترده
 میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام
 تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادی خان مسوانی که
 مقدمه الجیش بود کشته شد و شاه تولىخان محرم بغیل هیمون
 رسید و فیل بان گفت مرا نکشید هیمون بر فیل من سوار است و
 او را بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائی کمبوه و جماعه
 بشاهشاهی گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کتف
 باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم سرنه
 دارد چه بزنم اگر در وحش و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم
 پیش از همه خانخانان به زبنت جهاد شه شیرینی انداخت بعد
 از آن گدائی شیخ و دیگران بتلاش گشتند و آن مثل راحت آمد که
 سوختنی را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند *

ز روی مکر و تزویر و دغا گر حضرت دهلی
 بدست افتاد ناگاه از قضا هیمون هندو را
 جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت
 بعون لطف حق بگرفت هندوی سیور را
 دبیر صنع بر لوح بقا با خاصه قدرت
 رقم زد بهر حال فتح آن بگرفت همورا
 قریب به هزار و پانصد فیل و خزینه و اسباب خارج از حساب
 محاسب و هم غنیمت یافتند و پیر محمد خان و حسین خان

قایم مقام وی شود و سکندر برای دامن کوه ایچونپور رسید و چون
خان زمان جونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گورزا
خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گوناگون پیش او
آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم
با حریفان همدست حایق الحاق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط
او را هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت افراشتنی ست
پیوسته نه تخم خرمی کشتنی ست
این داشتنی ها همه بگذشتنی ست
جز ذره دردی که نگذاشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلاس و آنکه خان و امرای دیگر
بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل
بمعصر رسانیدند و بقدار پنج دوم شهر شوال هجری نهصد و شصت و
چهار ایات اجمال بجانب لاهور متوجه گردید و درین بوش خانخانان را
نصبت به آنکه خان بتقریب دیدن فیل خاصه شاهنشاهی بر
سر برده مرایی او بد مظنگی واقع شد و آنکه خان در لاهور آمده همه
پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا
شبه مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم کهکمر در لاهور بوسیده
ملا عبد الله سلطان پوری بملازمت درگاه شذانت و در میان خانخانان
و او عقد اخوت صورت بست و بحضور پندگهان شاهنشاهی نزاری که
میدان کمالخان و برادر زاده او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز
و احترام تمام و انعام و اکرام موفور بجانب رطی مالوف مراجعت

وقت و رایات عالیّه تعاقب نموده تا دیسوه و دهمیری حرکت نمود
 مخفی نماید که بجهت عروض عوایق میباشد که بعد ازین
 جزئیات و قایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جوان خامه
 را همان گسسته یک اسب در سواک این میدان دراند رسوائی این چهل
 سال را از جلوس خلافت پهلوی مسجّه تمام حازد و مذهب التوفیق *
 درین سال مکندر در قلعه مانکوت متحصّن شد و امرای که از
 هر روز جنگ انداخته باز برو تنگ ساختند خصوصا محمد حسین
 خان خویش مهدی قاسم خان دران جنگها تردیدی نبرد که اگر
 رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیگ کشته شد
 بر سر کوبینو حسن کشته شد * ای سرکوبست بقر از کره
 و آن ترده ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف مکندر میدید
 باعث اعتبار حسین خان گشته او را روز بروز بدرجات عالی رسانید
 و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت
 لهور رسید و بیدار جا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول
 انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی مکندر
 یکن یکن مثل حید محمود باره و غیران جدا شده بدرگاه آمدند
 مکندر مقدمات صلح در میان آورده پسر خود عید الرحمن نامی
 را همراه غازخان سوز بوسیلگ اتکه خان و پیر محمد خان بتاریخ
 بیست و هفتم ماه رمضان سنه اربع و ستین و تسعمایه (۹۹۴) به از دست
 شاهنشاهی فرستاد و چند فیلی نامی پیشکش کرد و قلعه را سپرد
 و فرمان نوشتند که چونپور در وجه جایگیر مکندر بالغعل مقرر باشد و
 چون ولایت پیش را از دست انغانان مستخلص حازد خان زمان

لکنو گمان در دلهی خفیه بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو
 ملحق گردید و خان زمان بزرگ خبایث ما دراز النهر که جوانان را
 بدادشاهی بر داشته هنگام بهار را بجهت شوق و انبساط کرم
 میدادند بشاهم بیگ نیازمندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم
 میگفت و خود را در رضای او باخته و تسلیم کرده و اکثر اوقات مذاق
 گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام می نمود
 و امثال آن و فقیر از مرحومی و مقفوری امیر ابو الغيث بخاری
 دهلوی رحمه الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر
 داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به
 جونیپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربی است
 به نماز با جماعت و درود و تلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیار مقید
 بود و نظر بر نامشروعات نمی انداخت و خان زمان نیز بذایر تبعیت
 او بصفت نصح و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ
 محتسبان در اردوی خود گماشت تا با امر معروف و نهی منکر
 قیام نموده کسر ملاحی و مزاحی کنند و میر سید محمد مکی را که
 بهشت قرأت قاری کلام مجید و جامع این اوراق نیز در سبیل قرآن
 پیش او در زمان اسلم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ
 نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد نموده کان کم
 بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت یضد تبدیل شد
 عمری بشکری می ستودم خود را

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعظم شاهنشاهی بجانب دهلی
 نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بعد
 علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نورالدین محمد خواهرزاده
 پادشاه غفران پناه منعقد شد و جشن عالی ترتیب یافته نثارها و ایثارها
 وقوع یافت

و بذاریج بیست و پنجم جمادی الثانی منه خمس و ستین
 و تسعمائة (۹۶۵) موکب عالی بدلهی نزول فرمود و خانخانان دران
 ایام در هفتاد و روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات
 بغیصل میرسانید و از جمله سوانحی که دران ایام روی داد قصه
 عشقبازی خانزمان است بشاهم بیگ محبة آنکه در ملازمت پادشاه
 غفران پناه در صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلك
 قورچیان انتظام داشتند یکی خوشحال بیگ درم شاهم بیگ که پسر
 ساریان باشی شاه طهماسب بود هر دو در حسن خلق و خلق
 یگانه زمانه و در شیوه دلیری نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز
 بجانب چنبل تعیین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظری داشت و
 زبان خالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تختی هستی نبود از عالم و آدم

که جان در مکتب شوق از تمنای تو همیزد دم

که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم

شرابم خون گدایم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثه غفران پناهی بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم
 بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

که نداشت مطلق از جانب خانخانان داشت و منزل او بر سر برجی
بود رفقه پیغام گذارد و شاید مخفی درشت همدورین ضمن گفته
باشد پیر محمد خان او را از بالایی برج پایان انداخت تا خورن
گشت و از قمارت قلب بقیقه گفت که این مردک حالا مظهر اسم
مقدود گردید خانزومان این خبر شنیده و دل بمغارت شاهم بیگ نهاده
بزیان حال می گفت

وصل چو سرزد ز ولایت برون • یان فراق ز نهایت برون
در هوس وصل بود مینه سوز • و عده بد کالچیه موئینه دوز
و بحسب ضرورت او را رخصت برگزیده سر هر پور که هوده گروهی
جونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی
چند در انجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفال دائره
غضب شاهنشاهی شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن
بیگ را گرفته در انقبه که حوض آبی صاف و باغی روح افزای و
عمارتی دلکش میان حوض دارد جلای نزه و مریه است آمده بسر
میبرد تا آنکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ
بمقتضای آنکه

سرود و عاشقی و می پرستی • میبشد هوس چیز از بهر مستی
شراب و عاشقی چون شنبهم یار • معاف الله بر حوائی کشد کار
از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم
بیگ از و آزاده خاطر گشته آن صحبت در سامعی بمدارت
انجامید

دیده ام یحیای گز سیر و بهر بیمدار

در شیوه صبر می نمودم خود را
چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
الجنة لله آرزو نمودم خود را
شاهم بیگ بر زن لولی آرام جان نامی که بسیار دانا و شیرین
حرکت بود بموجب آنکه

به مقبولی کسی را دست رس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بما لولی دش شیرین کوشه
که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
بما زیبا رخ و شیرین شمایل
که مویش طمع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با
آنکه خانزمان آن لولی را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم
بیگ ایقار کرد و شاهم بیگ روزی چند با او بکام دل بوده و او را
به عبد الرحمن بن موبد بیگ که صحبت چانی باو داشت بخشید
و گذاشت چون اخبار خانزمان بعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهی
تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بفرام خانزمان از آگره و دعلی
بعنوان پوز صادر شد و فرمائی دیگر بلام جایگیر داران آن حدود صدور
یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال درزد بر سر او اغناغ یعنی
جمعیت کرده بسزا رسانند خان زمان برچ علی نام معتمد برادر
نوکران خود بجهت تلافی این تقصیرات و تدبیر کار از دست رفته
بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پدر محمد خان

روزگار از الجمله جنگ کههنو است که حسن خان بچگونی با بیعت
 هزار کس آمد و خان زمان مجموع از سه چهار هزار کس زیاده نداشت
 و تا زمانی که غنیم از آب کروی گذشته با فوج بهادر خان جنگ
 انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر
 آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراف
 بال بازی میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم ما را برداشت آن
 زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه مرا پردها را بتاراج می بردند
 تمام لشکر او پیریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد
 از آن خود باندک مردمی که داشت طفل نواخته به جنگ در آمد
 و خصم را برداشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته
 پشته و از مرد توده ساخت و مظفر باز گشت و همچنین در چون پور
 یا کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را
 در بنگاله خوانده با سی چهل هزار سوار تخمینا بجونپور رسید و حشم
 و خدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت و زمانی که خان
 زمان از سر سفره برخاست غنیم مغره را همان طور گسترده یافت
 و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعی معذوره برآمده
 دمار از روزگار افغانان برآورد و کشت و اسیر ساخت و چندان
 غنیمت یافت که لشکرش را آرزوی هیچ چیز نماند و الحق
 باقبال شاهنشاهی متوحاتی که او و برادرش با جسامه خویش در
 شرق روی هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ
 معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هر دو برادر مست
 پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامر همه تردد و سعی را بختاک

دوستان دشمن شدند و دوستیها دشمنی

و از روی غرور و مستی شراب و جوانی فرمود تا عبد الرحمن را
بستند و آرام جان را بگمان آنکه اول از و بود از منزل عبد الرحمن
طلبیده باری صحبت داشت و سوید بیگ برادر خرد عبد الرحمن
بیگ از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالاخانه که شاه
بیگ با آرام جان بران بود نمود و شاه بیگ بمداخله برخاست و
جنگ شد دران حالت مستی تیری بمقتل او رسید و آن درگذشت
و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاه شهید شد

مخفی نماند که چون عدد آه حاقط گردد نه صد رشقت و سه تاریخ
می شود بازجود این درین جا تردد است که ایا قصید شاه بیگ
درین حال واقع شده یا در سال گذشته و قیاس ثانی است والله
اعلم و عبد الرحمن بیگ خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و
و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا باب گذر تعاقب عبد الرحمن
بیگ نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل پریان
مابوس بازگشت

در ماتم شمع از شفق خون به چکید

مه روی به کند و زهره گیسویه برید

شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح

برزد نفسی سرد و گریبان به درید

و خان زمان دران چند سال باندک مردم با فوج بسیار از افغانان
جنگهایی مردانه کرده فتح نمود و جنگهای او کفرنامه بود بر جریده

و چون با گره رسیدند روزی چند تعمیری به مزاج پیر محمد خان
راه یافت و خان خانان بعبادت و مت یکی از غلامان پیر محمد خان
که عادت بفتح اهالی و اشراف کرده بودند مانع آمد و گفت که
تا رسیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان
را از این معنی حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بای خود کرده را درمان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دریده آمد و
پس از خرابی بصره بعد از خواهی میگفت که معذور فرمایند که
دریان شما را نشاخت خان خانان جواب داد که شما هم با وجود
این و تکیه خان خانان درون رفت از نوکران خانی هیچکس را
نگذاشتند غیر از ظاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار
خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده
باشد خود را چه گویم

مرد بردر که سلطان کز و کز تو نکشاید

دلیلی بس بود که اهل عقلی منع در پادش

و خان خانان ساعتی نشسته از آنجا بدر آمد و در فکر پیر محمد
خان شد بعد از در سه روز بدست خواجه امینا که آخر خواجه جهان
شد و میر عبد الله بخشی و جمعی از ملازمان پیغام به پیر محمد
خان فرستاد که یاد داشته باشی که تو بوضع طالب علمی و ناصحی
بقدره امدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص
متصف یافتیم و بعضی از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد
ترا از رتبه اسفل سافلین فقیری و طالب علمی بیایه اعلی علین

مذلت یکسان ساختند

بما نام نیکویی بنجاه سال * که یکدام رشتش کلد پایمال
و باقی احوال ایشان در سنوات استقبالی مذکور میشود انشاء الله
تعالی و درین سال خان خانان مصاحب بیگ پسر خواجه کلد بیگ را
که خالی از صفت شرارت و خبیث درونی نبود بحیاضت رسانیدند
و در عقدهم محرم سنه خمس و شصت و تسع مایه (۹۴۵)
موافق سال سوم از جلوس موکب عز و اقبال در شهر آگره
اجال فرمود و درین سال نصب و عزل و ممود و هبوط پیر محمدخان
واقع شد و سبب آن بود که پیر محمدخان از ملائی با امرائی رسیده
چنانکه گذشت راتق و فائق جمیع مهمات ملکی و مالی بتقریب
لیابت خانخانان شده بود و تمامی ارکان دولت به منزل او رفتند
و کم کسی بار یافتندی و سامانش به قایم رسیده بود که روزی در
انفای توجه از دهلی بآگره خانخانان با پیر محمد خان شکار
انگدان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از ركب داران
خاصه پرسید که هیچ توشه در ركب خانه است که گرفته ایم پیر
محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند
کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و
می مد کسۀ شربت و هفت مد چینی طعام بوتفرن (۲) از ركب خانه
پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ
ظاهر نداشت اما در باطن او غیرتی عظیم راه یافت
مگر تویی خبری کاندوین مقام ترا
چه دشمنان محمودند و دوستان غیور

و منصب و کلت خان خانان بجای پیر محمد خان بجای محمد
خان حسدانی که او هم از نوکران خانی بود انتقال یافت و این
مصرع حسب حال بود که

سگ نشینند بجای گدائانی

و شیخ گدائی کلبه پسر جمال کنبوی شاعر دهلوی را بتقریب
اشدائی خان خانان که بعد از شکست ثانی هند در ایام غربت در
گجرات باورهم رسیده بود بر جمیع اکابر هندوستان و خراسان تقدیم
داده منصب رفیع القدر صدارت بر سر مسلم داشتند و خان خانان بلکه
شاهنشاهی نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که از آن سراسر
تکلف می یابید و دکل تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون
از آن زمانی که بنای اسلام در هندوستان واقع شده حق «بخانه» و
عز شانه اعیان و اشراف دیندار بخلاف مشایخ کبار این دیار
را همیشه رعیت حرشت و محکوم طبیعت و همت فطرت انبریده
و حاد جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز
به تزویر دیگر و اتفاق ذاتی و بدنامی و جامه سروری و سرداری
بر قامت همت ایشان کوتاه آمده است اکابر ایمه ازین معراج شیخ
گدائی که در علو نسب او هم سخن داشتند و خانه ایشان در مامی
عظیم افتادند و سر کبرنی صوت الکبراء اشکرا شد

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب * یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود
و او قلم نصیح بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم
کشیده هر کس را که رزالت دربار او میکشید «یورغال میداد و الا
نه و با وجود آن نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

سلطانی و خانی و درجه امیر الاسرائی رسانیدیم اما چون بر داشت
دولت و جاه در حوصله تو نیست احتمال انگیز فتنه و مساع در تو
باقی است بنابراین از تو هم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع می نمایم
تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان است
که علم و نقاره و اعیان حشمت را بسپاری پیر محمد خان بموجب
فرموده عمل نموده ان مواد پندار را که خیلی مردم آتی را ضبط
ساخته و می سازد و از جاده سرود و فتوت انداخته و می اندازد و
باخول بدایان و فبق گردانیده و میگرداند در لحظه بکسان خانی سپرد
و همان مآ پیر محمد که بود شد بلکه بد تر از آن گشت
عاریت است هر چه دهد گردش سپهر
عارض بود بیاض که بر گرد آید است

و مقارن آن حال مولانا را بقاعه بیان فرستادند در آنجا حبوس بود
و از آنجا هر چند رساله در باب برهان قانع که عبارت است از حاصل
کریه $\text{لَوْ كُنْ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَقَسَدْنَا}$ در میان متکلمین بحثی
مشهور است و غیر آن بنام خانیخان نوشته و وسیله استشفاع و
استخلاص خود ساخته فرستاد و فرستاد نیامد

دل شیشه ایست چون شکلی می شود درست

ظرف کلال نیست که حازی و بشکلی

بعد از چند روز او را از بیانان بحکم خان خانان بمکه معظمه فرستادند
و هنوز در گجرات بود که فقرات خانان شد و او باز گشته بملازمت
شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکی یافته به تعاقب خان خانان
نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

عهدی و هم درمی و عقد اخوت دینی است حالا در ملازمت
شاهنشاهی بخواندن علم تاریخ و سایر کتب نظم و قدر روزانه و شبانه
اشتغال دارد

و در حین سده و شصتین و تسعمایه (۹۶۶) فتح قلعه گوالیار
شد و غلامی بهیل خان نام از عدلی که متحصن دران بود آمان
طلبیده کلید سپرد و فتح باب قلعه گوالیار تاریخ یافتند و درین سال
سلکرام خان نام نیز غلام عدلی قلعه رتله پور بدست برای سرچن
دادا نروخت و مجلسی آن واقعه این است که پیش از آنکه
شاهنشاهی بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعی را از
امرا مثل هند و بیک مغول و غیران به تسخیر قلعه رتله پور نامزد
فرموده بودند آن جماعه سلکرام خان را در قبل داشته اطراف
و نواحی قلعه را تاختند اما کاری نداشتند و چون بیانه در وجه
جایگیر حبیب علیخان که یکی از نوکران خانخانان بود بساو و توده
ترک ملی که بقوده بپور مشهور است بچفتائی خان مقرر شد و
حبیب علیخان را سرداران لشکر اعتبار کرده امرای نواحی را تابعین
او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت یکسال در محاصره داشت کار
بیراهل قلعه تنگ آوردند و سلکرام خان مقدمات صلح در میان آورده
فقیری التماس نموده بجهت خاطر نشان ساختن بعضی مقدمات
نزد خود طلبید خوانین والد فقیر را با حاجی الحرمین الشریفین
حاجی بهمن بساوری بجهت اصلاح این مهم انتخاب نموده فرستادند
بعده از رد و بدل بسیار سلکرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند
شرط ساخت از انجمله دادن باره خرجی از نقد و جفس و مهم

انعام مدد معاش میدود بلکه کمتر اورا عالم بخش توان گفت
و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از صمر ثرفع و تحکم
و تصدیر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را یابین تعلی میدادند که
ان الجہول اذا تصدر بالغنی • فی مجلس فوق العلیم الفاضل
فہو الموفق بالمعالی کلہا • کتقدم المفعول فوق الفاعل
گر فرو تر نشست خائانی • فی ادرا عیب دنی ترا ادب است
می نہ بینی کہ سورا اخلاص • زیر تربت بدا ابی لہب است
و میر مید نعمت رسولی کہ مذکور شد قطعہ گفتہ در جوامع و
صوامع شہرت داد و خدشا انرا در مسجد و دیوان خانہ شیخ گدائی
نوشته تا خواند و محو ساخت اما غایبہ نداشت و این بیت از ان
جملہ است

قلم گدائی میرزان گدائی سحر • زانکہ گدائی بدست ردی گدائی چاہ
و از بعضی اثار بی اخلاصی و بی رائی و بد راہی نسبت بہ
بندگان شاہنشاهی ظاہر شد کہ بجای خود مذکور شود و درین ایام
پیش قدمۃ الکابر میر عبد اللطیف کہ از اعظم سادات سیفی
قزوین است و از ولایت عراق در حال نہصد و شصت و سہ ہند
آمده بود شاہنشاهی دیوان لسان الغیب بنیاد کردہ سبق
میشوالدند و پسر رشیدش ملکی ملکات حمیدہ اطواری امیر کہ
مظہر الولد البحر یقتدی بابائہ الغرمیمی بمیر غیات الدین
السلف بہ نقیب خان است و در علم سیر و تواضع و اسماء رجال و
سایر مضامرات آئینی است از آیات روزگار و میر کنی از بركات زمانہ
و ثانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را باو نسبت ہم

و جوئپور و بنارس میر کفای عجائب عالم دیده و بصیرت بعضی
از مشایخ و علمای کبار آن دیار رسیده در ذی قعدة سنه سته و ستمین
و تسعمایه (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار آورده شد و جمال خان
کسان با استقبال او فرستاده مهر علی را اندرون برد و محال شیر شاهي
و سلیم شاهي و یراق قلعه داری نموده بمرام مهمانداری کما
یغنی پیرداخت چون فرمان استمالت مشتمل بر انعام پنج برگه
از نواحی جوئپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توهمات دیگر
نموده و تکلیفات مالایطاق کرده مهر علی را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه ییابد خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی پزکاری حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان تبتی که با جمعیت تمام در قلعه رهاش بود جدا رعد
قلعه میداد و مهر علی چون بر سر و فریب او آگاه شد و بخاطرش
توهمی از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده
ضروری باور رسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آورده و مایان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مدار می کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلح وقت شام برگشتی نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در ورطه هایل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است و تند بادی غریب برخاسته آن را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تفاعد و تکامل ورزیدند و زر هم نداشتند که بدعند و گمان فتح بپهر و غلبه هم علاوه آن شد و قلعه را برای سرچن داد و هر چه خواست از گرفت و سعی چندین حاله این جماعه پریشان نامشکور گشت و حکمران خان بهمراهی حاجی خان الوری بکجرات رفت و رای سرچن قلعه را بالاقه و یراق استحکام داد و او بتقریب زر داری و جمعیت بعضی پرگفتا حوالی قلعه را نیز متصرف شد و حبیب علیخان و امرا بعد از مدتی که تاخت و باخت کردند متفرق شده بجایگیرها رفتند و درین سال جمال خان غلام ندائی که چفار را متصرف بود و کیلی پدر شاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته کردان را فرستد قلعه را باز سپارد و خانخانان مهر علی بیگ سالدوز را که آخر بمرتبه خوانی رسیده حاکم قلعه چنوز گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان احتمالت فرستاد و همدران ایام چون مقیّر از خانه برآمده و از پسار بقصد طالب علمی بازگشته رسید بمهر علی بیگ اشفا شده در منزل اومی بود و مهر علی بیگ مدالغه بسیار باوستادی مرحومی شیخ مبارک ناگوری و حمة الله علیه والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه طالب تراه نمود کار بجائی رسانید که اگر فلانی درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را بر طرف میسازم و هر دو عزیز نام برده بتقریب مروتیهای آشنائی مصلحت در رفتن متعیر دیده خواهی نخواهی التماس مراقبت نمودند تا درمیان بشکل نتیجه استرضای خواطر اساتذہ باوجود نوسفری از تحصیل علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکنهو

صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم کردند و امثال این خرامات که
عقل و نقل مذکور و ملوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده
هدف تیر ملاحت ساختند تا بخاطر آورده بگوایار رفت و بلوازم
مشیت و ارشاد به پرداخته بجایگزین یک کزور که داده بودند
تقاضا نمود *

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت
مالوه که باز بهادر پسر عزول خان در تصرف داشت تا قصبه
حیرری رسیده بود که قنرات خان خانان شد و باز گشته آمد و
برخصت خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدین سال حسین خان از اندری باگروه آمد و با چندی
از سرداران نامی جانب رننه عبور رفته در موهر توده های مردانه
کرد و نمایان تاخت از اینجا حمله بر قلعه رننه عبور برو چنانچه رای
سرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برده و ازو حساب
گرفت و بتقریب بر همدگی معرکه خان خانان ان معرکه را
نا تمام گذاشته بگوایار آمد و از اینجا قصد مالوه داشت که خان خانان
او را باگروه طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین
و تسعمایه (۹۹۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب چون عبور نمودند
جمعی از غرض گویان که قصد بر استیلا و کالت خان خانان داشتند
خصوصا ادهم خان که بسبب نصبت فرزند بی ماهم اتکه درجه
تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته
سخنان خان خانان بعرض رسانیدند و الحق شهنشاهی هم که تصرف
نافذ در ملک نداشتند و از سر بعضی خرجهای ضروری گاهگاهی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود

رسیدم من بدربائی که موجش آدمی خوار است

نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و هواپی شیخ محمد غوث که از

کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خوبشان

شیخ در چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران

منزوی بوده اوقات یغذایی برگ و میوه درختان بیابانی میگذازانید

و کار او به برکت دعوت بجائی رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار

مرا اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند و بعد از آنکه مهر علی

بآگوه آمد قلعه چنار را بقوغمم عدلی در تصرف آورد و در

حلقه ستم و سقین و تسعمایه (۹۶۶) شیخ مشار الیه با سریدان و

معتقدان و کرو فر تمام از گجرات بآگوه رسید و شاهنشاهی با اعتقاد

درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تلک چشمی و نفاق

و حسدی که ایام هندوستان را با هم دیگر لازمه ذاتی است آمدن

او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نزد خرد این سخن روشن است

که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

و خان خانان فیض بقرب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده

بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایستی نکرد بلکه مجالس

متعدد منعقد ساخته و رساله شیخ محمد غوث را که در انجا کیفیت

معراج خود بیان کرده گفته که در بیداری مرا مجالسه و مکالمه با

حضرت رب العزة عز شانه واقع شد و بر حضرت رسالت پناهی

امینا و حاجی محمد خان سیستانی و تروتن محمد خان را که مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذر آمیز مشتمل بر اظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان بدرجه قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیافتند و شهاب الدین احمد خان و ماهم ائکه کزو باز از پیش خود گرفته آزاره تغییر مزاج شاهنشاهی از خان خانان در انداختند تا شهرت تمام یافت و اسرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن گرفتند و این معامله بعینها معامله سلطان ابو سعید مغول بود با امیر چونان که وزیر پادشاه نشان بود و در کذب تواضع مذکور است و مشهور در دنیا کذاب الحمار اذا قبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بنده را * همه بیگانگانش خویش گردند
چو بر گردد زمان نیک بختی * در دیوار بروی نیش گردند
و پیش تر از همه قیام خان کنگ این راه را هر کرد او هر کس را که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم ائکه بزیادتی منصب و جای گیر اسبدوار ساخته پایه تقرب از می افزودند و از جهت رعایت حرم در پی استحکام قلعه شدند و خان خانان در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کفکش طلبید رای شیخ گدائی با چندی دیگر این بود که پیش از آن که پله گران شود خود یانفار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حصاد نداشتد خان خانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر صحبت راست

معطل می ماندند و خزینه اصف نبود و نوکران پاشاهمی همه جایگیرهای زیور و پیریشانی احوال بر وجه کمال داشتند و ملازمان خان خانان همه بسامان و مرفه الحال می خواستند که معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اِذا اراد الله شیا هیأ امربه دوائی جمع شد

چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود

و فرد یک بسکندره راؤ که نصف راه دهلی است ملهم آنکه بعرض رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعیفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند العزم عنان توجه یان صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی یاسنقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون کاه را کوفی در نظر نموده خاطر شاهنشاهی را برخان خاندان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویست همه یکجا شدند

از برای کشتن مسموم مستضر میشود

و کار باین جا رسانیدند که خان خانان قدوم سوگب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و ما را مجال مقاومت بار نیست و مقام همان است که رخصت مکه معظمه بپاییم شاهنشاهی بمفاومت ملهم آنکه نتوانستند دل فکاد و تعلی ایشان داده بخان خانان پیغام فرستادند که چون بی استصواب و رغای شما این قدر راه آمده ایم مقرران ما همه متوهم شده اند انصب آنست که ایشان را استعالت دهید تا بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان خانان خواهد

عاقبت در حدود بیکانیر مغایرت گردید و سرامضون
و کل اخ یغاره اخوه * لعمر ابیک الالفرقدان
ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبه جیجر
رسیده بودند که این اسارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل
شاه ابوالمعالی بمقامت رسیده از خطب دماغ خواست که سواره
دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان میبردند و همدران
منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد
خبر برهمزگی معامله یافته و اسباب تفرقه خاندانان شنیده
بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و
علامات خانی داده اورا بتعاقب خاندانان نام زد فرمودند تا
بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد
خان بتعجیل رفت و بدانی در ناگور توقف نمود از یکدیگر منزل در
رقعه نوشته بخاندانان فرستاد که

آمدم در دل اماس عشق محکم همچنان

با نعت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خاندانان در جواب نوشته که آمدن مردانه امانتدیک رسیده توقف
کرده نامردانه و بعد از آنکه شاهنشاهی بدلهی مراجعت فرمودند
منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند و خاندانان از جهة ملاحظه
مالدیوراجه جوده پور که با جمعیت تمام همراه گجرات گرفته بود
از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار
یافته مایوس شد و بانگواهی بعضی دیو مردم عازم پنجاب گشت
و اهل و عیال و اموال را بهراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

نداید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از آنکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران الٰہی است چون همیشه منیر اماکن شریفه مرکوز خاطر وی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه ناگور رود و بر ما فی الضمیر خویش اطلاع داده همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از سالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعه بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائی نیست هیچ اقبال را چند آرزوستی

خود اینک لا بقا مقلوب اقبال است بر خوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیه رفتن بفتحاب دارد و شاهنشاهی از دهلی بدست میر عبد الطیف قزوینی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود و چون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از پرگنات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهای شما محمول آنها هرجا که باشید میبرماید و باشد خانخانان بسمع و عا شفیقه از ملبوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از ولی بیگ ذو القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدی قاسم خان کسی دیگر نماند و از ناگور اسباب حشمت را از نقاره و علم آنچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

خانخانان توان حال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی
مولوی جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه و یسن • سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضه حَلّ فیها • امام یباهی به الملك والدين
امام بحق شاه مطلق که آمد • حریم درش قبله گاه سلاطین
شک کج عرفان گل باغ احسان • در درج امکان سه یوچ تمکین
علی ابن موسی رضا که ز خدایش • رضاشد لقب چو رضایودش آئین

علی ما کنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارمال دارد
و میگویند که قریب بیک گروه زر بآن خرچ شده بود و قاسم ارسلان
علم امام هشتم تاریخ آن یافته آنکه خان اثرات مع غنیمتهای دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامره شد و از غرایب اتفاقات آنکه
درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قدس هاری است از لجه ساخته
بقام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنکه نقد بار در عوض آن
حکم فرموده پرسید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک
لک درخت انعام داد و کوبا اختر در گذر بود که معاً فقرات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم عذل دل از دست داد • وز دست دل به راه غم از پا افتاد
دیوانه وار در کمر کوه گشته • بی اختیار صریحه بیابان نهاد
گاهی چو شمع ز آتش دل در گرفته • که چون فقیله با دل آتش افتاد
بیرم ز فکر اندک و بسیار بازغم • هرگز نگفته ایم کمی یا زیاد

که حال بمنصب خانخانانی و مدد مالی و مخصوص است در سن
سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده
خانخانان بود نگاهداشت و خیر در دیبال پور رسید که دیوانه مذکور
آن همه اسباب و اشیاء را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانیه
رسانید و خواجه مظفر علی دیوانه را که آخر مظفر خان گشت و
درویش محمد اوزنک را با سخنان نصایح آمیز و دالما نزد دیوانه
فرستاده باشد که تا از حرکت شمع خود پشیمان شده باصلاح باز
آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کفار که دیوانه دست شد

و خواجه مظفر علی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این
شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و از انجیادلی پیرشان
جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش
یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایر امرای
پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکهدار
بموضع کتور پهلور سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در
پیوست و حسین خان خویش مهدی قاسم خان درین جنگ
ترده ها کرد و زخم شمشیری بپیشم او رسید که گویا چشم زخمی بود
بحال او از خانه زمین بزمین آمد و او را مقید ساخته همراه
ولی بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چنددی دیگر از سرداران
بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شون انشاء الله تعالی و
خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غنایم نامحصول بدست اتکه
خان و لشکرش افتاد ازین جمله علم مرصع بدر و جواهر بود که

و در طی تعدد این سال بعد از تعیین آنکه خان بجانب پنجاب
 خواجه محمد امجد هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانیده
 بحکومت دهلی منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقریب
 اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراه خانخانان
 بودند بظایر مصلحتی بآصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و مدتی
 خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهرزاده تردی بیگخان
 که آخر شجاعت خان شد در منزل لوده‌خانه آمده ملازمت کرد و
 خطاب خانخانان یافته بمنصب وکالت سرفراز اُشت و سر دخل
 الولی و خرج الولی بظهور بیوسمت و همدردی منزل خبر فتح
 آنکه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سواک رسید و اسیران را
 عقید در نظر آورده بزدان میزدند و ولی بیگ که زخمهای کثیری
 داشت از زندان بزدان جاردان رفت و حرش را بدیو فرستادند
 و حسین خان را بخسر پوره او ملک محمد خان ولد مهدی قاسم خان
 سپرده آخر تردیت فرمودند و پیتالی را که قصه است در کنار آب
 گنگ و مولد و منشاء میر خسرو علیه الرحمة است بجایگزیدند
 گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلواره که جانی است
 متبع پس محکم در کوه گوشمالی بر کنار آب بده و حکومت انجا
 براجیه گویند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و امواج شاهنشاهی
 نزه یک رسیده بچگ انداختند و سلطان حسین جلایر که جوانی
 بسیار خوش قامت متفاسب الامضا و شجاع بود در آن معرکه افتاد
 چون مر او را جدا کرده تهفیت گویند خانخانان بودند رو بکلی
 بر چشم نهاده و یاد حسن خدمات او را کرده بهای های بلند

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم

دلت جمعست از حال پیرشانی که من دارم

و خاندان همین طور با وجود آنکه در خزیده هیچ نداشت یک

لک تنگه به رام داس لکهنوی که از گلرنگان اسلیم شاهی دروادی

سرود اورا ثانی میان تان بین توان گفت و در خلوات و جلوات

با خان همد و محرم بود و از حسن صوت او بدو شقه آب در دیده

میگردانید در یک مجلس از نقد و مجلس بخشیده و همچنین

حجاز خان بدایونی را که که اول در سلك امرای افغانان داخل بوده

علم و فقاوه و طوغ داشت بعد از آن در آخر عمر ترک «پاهی گری

نموده و بمدی معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت

استقامت یافت در صله قصیده که مذبذبه نام خان ساخته بود

یک لک تنگه نقد انعام داده اورا امین تمامی سرهنگ ساخته

بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصیده این است که مطلع

چون صبره دگین سما شد فرو به آب

پرتگر خاتمش به زمین داد اعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شغلی عالم

بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظره مست باشد

شانی حکم یگانه داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند

بوی وفا گر شغلی از کسی * پای ^(۲) بپوشش ز خسرو بیسی

میگذشت که گوشت دستارش بخاری بند شده از سرانقال و چون این
را بشکون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغیری در بشوه
روی نمود حاجی محمد خان در بدیهه خواند که
در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلاں غم مخور
و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بند ها کشوده شود • بسخن رنگ دل زدوده شود
بس گره کاید از زمانه بکر • که نماید کشادنش دیوار
ناگه از شیوه سخن رانی • نهد آن کار رو بآمانی
در زمانی که به پتن گجرات رسید موسی خان فولادی حاکم پتن
و حاجی خان الوری مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهمانی
پرداخته و روزی در حوضی سپس لنگ نام حیر میکرد که مبارک
خان افغان نامی نامبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان
حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام
که خانخانان از کشتی فرود می آمد با جمعی از ارباش بیپناه
ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شهادت چشانید و این
تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام • در راه شهید گشت نایافته کلم
تاریخ شهادتش ز دل هر سیدم • گفتا که شهید شد محمد بیرام
و فقیر بحسب تعمیه یافتم

گريسته گفت عد نقرین برین زندگي من که بتقریب عاصت
نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا
خانخانان را تقویت میدادند غم معلمانیها دامن گیر او شده و
ملاحظه عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهت
استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی
فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوری مخاطب
به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او وقت و هنوز معرکه
جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت و کین بر جای تا آنکه
منعم خان با معدودی چند بی تماشای در آنجا رفته و خانخانان را
گرفته باز آورد و تمامی اسرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را
بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داد و خطایای او معفو
گشت و خلعت خاص و اسب بخشیدند و منعم خان در منزل خود
برده تمامی سرپردها را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از در روز
خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و
مقار و کبار اسرا و مقریان فراخور مذاصا امداد نموده از نقد و
جنس ذخیره که ترکان آنها چند دفعه میگویند دادند و حاجی
محمد خان سیستانی را به بدو تکی او نامزد کرده از آنجا بسمت
دهلی کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه
متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان و هتین و هجری (۹۶۸)
دهلی نزل اجل واقع شد و بکشتی نشسته در درازایم ربیع الثانی
بدار الخائن آگره رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه
فانور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیان

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفصیل مایل بود و به
حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمه
چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزایی و میدان حاتم سنبلی نیز در
همان تاریخ از عالم دو گذشت و رخنه در دین امثال که سوت العلماء
ثُمَّ لَمْ يَلِدْ فِي الدِّينِ • وَ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ • تاریخ یافتند

و در روز دهم و حسب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول خان
حاکم مالوه باندیان و حشم بسیار در هفت گروهی سارنگ پور باستقبال
ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای فاضل آموه مبارزه نمود
و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او یتمام به غنیمت افتاد
روزی که این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و احبزان
را گرفته می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خون های ایشان سیل
سیل روان شد و پیر محمد خان خلدان بطنزمی گفت که این مقتول چه
یه گزند قوی داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و باندیان الرب
که عبارت از انسان باشد بپشم خود دران روز دیده شد که در نظرش
حکم ترب و خیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر
رفته بودم آن هول قیامت نشان را دیده به صبر علی خان دیدم
مالور اشدای خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه
ایشان را خود بحسب شرح شریف قتل و امر نیامده است او از غم
دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمد خان گفت
در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان یافتند چه می شود
و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان معاینه
و سادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجیها پنهان کرده بجانب

گفت گل گلشن خوبی نماند

قطعه *

از ساختن زمانه که نوشید شربت

کان نوش جانگوی ترازم نیامد است

گیتی تراز حادثه ایمن کجا کند

کوراز حادثات امان هم نیامد است

دزد بخت نقب زن فلک اندر مرای عمر

آری بهره قامت او خم نیامد است

آسودگی مجوی که کس را نیز چرخ

اصداق این مراد فراهم نیامد است

در جامه کبود فلک بدین و پس بدان

کین چرخ جز چراغ ماتم نیامد است

باخته گی بساز که مارا ز روزگار

زخم آمده است حاصل و مرهم نیامد است

خاقانیا فریب جهان را مدار گوش

کوراز دور قاعده حکم نیامد است

خان خاندان همیشه رفت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ

رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از

قال الله و قال الرسول بود روزی در میگری بدین درویشی گوشه

نشین رفت و از معنی این آیت تعز من تشاء و تذلل من تشاء پرسید

چون درویش تغصیر نخوانده بود جواب دادان خاندان خود گفت

تعز من تشاء بالقناعة و تذلل من تشاء بالسؤال و نماز جمعه و

بدرجه قبول افتاده بکرة تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از
چون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و
نیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ و خلعت سرقرالی
یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ آن
قضیه بزیادتی یک عدد شد

منهی اقبال درین کلمه دیر * شغل انداخت که الصلح خیر
و در هفدهم ذی حجه این مال در آگره نزل اقبال واقع شد و هم در سده
ثمان و ستین و تسعمایه (۹۹۸) خدمت مولوی مولانا سعید مدریس
متبصر روزگار از ماوراء الفهر آمد و بتقریب ناتوان بیمنی الهیای زمان
در هندوستان نتوانست بود

هدای گو مکن سایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیز که در
نقاوت یانی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و
ارشاد بود و بعد از ادای صلوای خمسہ بذکر جهر آره التزام داشت
تشریف آورد و جامع ابن منتخب چند سبق از اول شرح وقایه
تیمنا و تبرگا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیز بجهت
تیمن سبق پیش ایشان حاضر الحاق محجب عزیزی متبرک بود
رحمة الله علیه

بقاریع هشتم جمادی الاول سده تسع و ستین تسعمایه (۹۹۹)
بعزم زیلات مرقد متبرکه قطب المشایخ و اولیا خواجه
معین الدین چشتی قلنس الله سره العزیز متوجه شدند و انعامات

آیین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بردست
گرفته پیشواز برآمدند پیر محمد خان همه را یکشت و آتش زد
جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته

می شود معلوم ازین کودشمن پیغمبر است

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه کرده
شد و راست آمد آنکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالكلام
تزدنق - و علماء الكلام زنادة علی آئی مذهب گانوا - نعوذ بالله من
علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یخضع و بطن لا یسبع - و ادم
خان تمام حقیقت نتیج را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد
خان بدوگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر
و حایر اشبای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی
بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) از آگره
ایلغار نموده بمارنگ پور رسیدند و غذایم گرفته مهمات آن ملک
را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک پیای
نخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر
در چنار قلیم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بجونپور
آمده بود باتفاق ابراهیم خان لوزیک و مجنون خان قانشال و شاهم خان
جابر جنگ کرده شکست داد و نتیج عظیم نمود و این فتح دوم بود
در جون پور و در هفدهم ذیحجه این سال در آگره نزول اجلال واقع
شد و در آخر این سال بقریب مطلقه سرکشی خان زمان شاهنشاهی
از راه کلپی گذشته و مهمانی عید الله خان اوزیک حاکم انجا

اولا بردند هر يك از سرای و خان مان
 هر چه بود از نقد و جنس اندر نهان و آشکار
 تاج بر بودند از منبر چو دستار از خطیب
 طاق بر کردند از مسجد چو قندیل از منار
 و زمانی که مردم مشی همه بولجیه رفتند دور ترک شده بودند باز
 بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت با اتفاق دیگر
 ژمیداران هجوم بر مرید محمد خان آورد او تاب نیاورده خود
 را بجانب مندر کشید و در اندامی مراجعت با سایر امرا اسب
 در آب نریده انداخت از قضا قطار شتری که میگشت بر او پیش
 خورد و از راه آب با تش رفت و آه بنیمان و ضعیفان و اسیران
 کار خود کرد

بقرس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
 که هرگز ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
 چو بیزن درچه انگندی محسب اتراسیاب آما
 که رستم در کمین است و نهنگی زیر غفتانش
 و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز اسکان بیرون
 دیده آیه فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته
 آخر خلاص یافتند و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و عبد
 الله خان اوزبک با اتفاق سعید الدین احمد خان غرضودی و دیگران
 آن ولایت را در قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چند گاه در چیتورو و دیپور
 پناه برانادی سکه برده میگشت و چند گاه در گجرات ماند تا
 بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبه حانبهر که نمکزار است
مشهور راجه بهاره مل حاکم انجیر با ولدش زای بهگول داس به
ملازمت رسید و صبیغه رضیه خود را در سلك ازدواج محترمه منظوم
ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جایگزین
داشت بر سر قلعه میرته به بیعت گروهی اجمیر که در تصرف
جیمیل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بیای تخت رسیدند
میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از
اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمیل از آنجا بدر آمد و
دیو داس نامی از سپاهیان جیمیل وقت بر آمدن با جمعی عظیم
آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگی عظیم
کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجگ شهادت رسانیده خود نیز
بآتش ابدی رفت و در دست کس از راجپوتان نامی او نیجهنم
رفتند و قلعه باتفاق شاه بدانخان و پسرش عبد المطلب خان و
دیگر امرا مفتوح گشت

همدین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان
بدرگاه تصرف مطلق در سالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده
بر سر برهان پور بود و بیجاگوه را که قلعه مستحکم است قهرا
و عنوة بکشد و قتل عام نموده روی بولایت خاندپس نهاد و
تورج چنگز را کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و سکن شهر
برهان پور و امیر را مقتول و امیر گردانید و از آب نریده گذشته
و مرده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفا
صفا و دگا دگا ساخت و پاک و صاف روست

بسزا رسیده و اورا دمست و پا بسته از بالای بام دولخانه انداختند
چون رمقی داشت باز مکتبی می فرمودند که بیفتد ازند اتفاقا ادهم خان
پیش از اعظم خان بیگ روز زیر خاک پنهان شد و آن گفته فرو
مرد * و در خون شد * یک تاریخ و دیگری بطریق تعبیه
رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و نانی راست بر است است و اول یکی زبانه و دیگری گفته
خان اعظم سپاه اعظم خان * که چو او کس درین زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دار چشید
کفش سال دیگر شهید شدی * که شدی حال قوت خان شهید
و آتش روز چهل ادهم خان را داده ماهم آنکه نیر از غصه ملحق به پسر شد
و درین سال دالدمرحوم منقوری شیخ ملوک شاه رحمه الله بتاریخ نیست
و هفتم رجب المرجب در آگره بزحمت اسهال کبدی رخت هفتی
از عالم غائی بملک جاودانی بخت و نعتش او در یسار و برون مدفون
ساختم و تاریخ یافتیم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
آن بحر علم و معدن احسان و کمال فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان
تاریخ حال قوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ بنجور سنبلی
باشند و رابطه عظیم داشتند و نبضی از کمالات ایشان در ذیل تذکره
مذکور میشود انشاء الله تعالی درین حال به محبوب حقیقی وصال
یافتند و این تاریخ یافت شد

خلص شد اما از جنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرمت * که ماند از جغای تبرزن درمت
و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده امرای گومکی بجاگیر
ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگی محمد صالح هروی نبیره خواجه عبد الله
سرورید وزیر مشهور بعد از عداوت منصوب گردید اما احتقال
چقدانی در انعام و دان اوقاف و زمین صد معاش نداشت و حکم
حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه طهماسب
مصحوب مکتوبی بولایت آمده مراسم تعزیت پادشاه شمران پناه
بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی
و اعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تفکه انعام و اسب و خلعت
و رای آنچه امرا مهمانی و انسانیت کردند باربخشیدند و با تحف
و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاريخ دوشنبه نوزدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین
و تسعمایه (۹۶۹) اتکه خن الملقب باعظم خان را که از پنجاب
آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بفرور
تقرب تقریب حسد و کالت که از ماهم اتکه کشیده باور داده بودند
باغوازی منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از
حاکمان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان و خرامان
رفته بر در حرم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته
برآمده پرمیده اند که چرا این چنین کردی گفت که نادولتخواهی

جنگ سلطان آدم عمومی کمالخان را که مدق ذکر یافت امیر ساخته
 و پسرش لشکری نامی بکشمیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته
 هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولایت را بکمال
 خان عبده در آگوه بملازمت شتافت و روزیکه شاهنشاهی بزمی
 عالی مرمودند خان کلان قصیده که در زعم خود غوا گفته بود
 بحضور امرا و اعیان اناقل و اکابر شعرا خواست که بگذراند چون این
 مصرع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آمدم فتح کهکوه کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهی توجه تمام
 باجماع آن قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
 خان کلان از شاهنشاهی چشم جایزه عظیم داشته پیش آمد فریاد
 زده گفت که خانم دیگر آمدم بخوانید چرا که ناسروران دیگر هم
 در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقهه بقفا افتادند
 و خان کلان دستار بر زمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک
 تا قایل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
 است که عبد الملک خان صبح نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک انزور کنی

بس الف لامی درو اندرون کنی

و ملا شیرازی شاعر هندی مشهور قصیده مدح و قلع دارد بنام او

و این بیت از آن جمله است

اگر گوار بیداید مقابل تو گریزه که صاحبی و مقابل نمی شوی بگوار

و درین سال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

کمال الحق و الدین شیخ بنجو • که آمد جلست فردوس جایش
 ز روی تعجیه تاریخ نوشتش • شود حاصل ز نام دل کشایش
 و دیگر یافته که • درویش دانشمند • رحمة الله علیه و درین سال معلم
 خان خانشانان و محمد قلم خان میر بحر بقربیب اینکه در اغواوی
 و افساد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
 پویه بسیر گشتی رفته و نماز شامی در آنجا باتفاق بعضی زمینداران
 مغلوک با دوسه حواری بقصد رود پرو بجواره در دامن کوه و از آنجا
 باندازه کبل که غلی خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود برآمده
 راه نوار پیش گرفتند و در پرگنه هروت از میدان دواب که جایگیر
 میر محمد منشی بود رسیدند قلم علی خان اسب جلاب
 سیستانی خر میری شقداران پرگنه در جنگلی از طریق وضع
 ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعی از اوباش داعوان رفته
 هر دو را بر بسته بکمان حید محمود باره که دزان جوار بودند
 خیر گرد و سید محمد جمعی از نرزدان و خویشان خود همراه
 ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگوه فرستاد و شاهنشاه
 جمعی از اهل نخل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آورند و
 باز منصب و کثرت حسب المدا بهتر از اول بر خانشانان قرار
 یانت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت میداد
 و درین حال میر محمد خان اتکه مخاطب بخان کلاں بمومک
 کمال خان کهکریا جمعیت بسیار در ولایت کهکریان رفته و بعد از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بستم شریکی (۶) جایگزینهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای سرکار میرزا گذاشتند شاه ولی آنکه تاب نیاورده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی بشارت بیگم بکر ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا او را نیز تعاقب نموده بد پسر رسانیدند و شاه ولی بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بظاہرین شاهنشاهی مدغم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت کلبل باسرای چند فرستادند و ماه جوچک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کلبل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و مدغم خان با حایر امرای کومک که محمد قلیخان بوقس و حسن خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست توی یافته و حشم بجمگی پیداداده باحالی که کس مبیقار روی بدرگاه نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم مدغم فرستاد

کیدک موری خور باز آمد قصاص از کدک خواست
 یمن مغابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
 تیر میادی برو انداخت جاننش قبض کرد
 دور گردون هم برارد روزی از میاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکه معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جاور باخوای میرزا شرف الدین حسین که دران

نصفی از پیش خان زمان بآگه آمده اشتغال بدرس علوم نمود
و مدرسه از خص ساخت و مدرسه خس و تاریخ آن یافتند و بحسب
وقت و ازان سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه
و درین سال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم در فرصت
اندک نشانه تیرنصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند
و خان خانان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در
وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل حکومت منصوب
گردانیده بود بجهت بد سلوکی ذاتی او پسر خود غنی خان را ازینجا
نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم
حیدر محمد خان نهاده کاری چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک
خان قوچن را که از اعیان امرامت بی تقریب بسته باز بدست
او مقید شد و تازیانه

• ج •

هر آن شربت که نوشانی بلوخی

خورده و چون بصد حیل ازیند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند
نموده باز بر سر او بجمعبیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده
از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده
میلرزا محمد حکیم ولد هما یون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
بود باتفاق شاه ولی بیگ اتک و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
که میلرزا کاهران لورا کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه
کابل را بر روی غنی خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و
بتقریب عقوب پدر راه دروی نیامده شو تفری (۹) و آواره در جونیور
میگشت تا از ننگ و جود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

رسانید پیرانش محمد قاسم کوه‌پرا مقید گردانید و چون جماعت
عظیم بانتقام بیگم گمر بگین او بر پستند درون قلعه کابل جنگی
قوی و داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و
در بندشال رفته میرزا سلیمان را باعث بردن شاه ابو المعالی شد
و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریر بر آمدن او نمود
چنانچه بعد ازین بدید و درین سال میرزا شرف الدین حسین
که بیچاره واسطه بحضرت

آنکه زحریت حق آگه است * خواجه احرار عبید الله است
میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن
خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روح الله
الرواحم از مکه معظمه و اعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخانات
آگوه آمد و به بد راهی حساد که صفحه جهان از نام و نشان ایشان
پاک باد بی جهتی ظاهری توهمی بخاطر او داده راه ناگور
پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعی را همراه حسین قلیخان
به تبعیت نامزد کرده بجهت استمال از او و استیصال او ثانیاً
فرستادند و از قلعه خالی احمدی را به تیر خان دیوانه سپردند و ناگور
ستانت و دیوانه قلعه را خالی گذاشته بی او گرفت و رفت و میرزا
شرف الدین حسین در جالور بشاه ابو المعالی که از مکه معظمه
بعزم درگامی آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چکان دادند
که شاه ابو المعالی بر سر مردم حسین قلیخان که در حاجی پور بود رفته

ایام از اگره گریخته و حمین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران
 بتعاقب وی فاسد شده بودند چنانچه عفریب مذکور شود انشاء الله
 تعالی حری بقتله کشیده هر جا دستی انداخته بگشت و اسماعیل
 قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خودشان حسین قلیخان تعاقب
 او نمودند تا شاه ابوالمعالی بقلعه فارنول آمد و دست اندازی
 بنیزان آنها کرده و بر جمعیت خویش تقسیم نمود و بعد از اسیر
 شدن برادرش خانزاده ناسی که او را شاه لوندان نیز میگفتند در
 نواحی فارنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که
 بتعاقب او میرفتند بی پا شده مرغود از هندوستان گرفته مقوم
 کابل گردید و در حدرد پنجاب از گوشه جنگلی پیر آمده اسکندر بیگ
 و احمد بیگ را که جدا از اسرا شده بودند با اتفاق نوکران ایشان
 بقتل رسانیده عرض داشتی مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران
 پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماء جوچک بیگم والدۀ میرزا
 محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بدت نوشته بود که
 ما بدین در نه بیج حشمت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
 بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانۀ نست

و جگر گوشه خود را در سلک ازواج آورد تا مهمات از پیش خود
 گرفته باشوای بعضی فتنه انگیزان مثل شوگون پسر قراچه خان
 و غیره بیگم بطحاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه پیر را که بعد از
 شاه ولی بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجۀ شهادت

دهلی پیدا آمده توایل و خواجه سرایان از مهر اغصاب بذات
البرگ و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم
در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله اغوای شیخ بده و لهره
مخادیم آگره بود مجمعه آنکه یک کیلن بنوه شیخ بده فاطمه نام اسمی
بی مصداق از هوا و هوس و فضولی عیش که شوخ چشمی بار
می آرد بجهت قرب جوار و رمیلک مشاطگان به باقی خان برادر بزرگ
ادهم خان متعه کرد و آن سقاج آخر منجر بکلیج شد و کیلن دیگر
شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس سرور
و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گریه عابد که در ازل
انوار مهدی است راحت آمد و این زن شوهر دار چون بغایت
جمیله و در تمامی قبیله شکفته بی عبدالله بود روزی نظر شاهنشاهی
برو افتاد بدعام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را اسیدوارها
دادند بنا بر آنکه توره پادشاهان مغول ایقت که برزنی که
بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلق دهد
چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق
خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعه خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

به طلاق در گوشه دامن حلیمه خود بست و در شهر بیدز از ملک
دکن رفته غایب گشت و آن عقیقه داخل حرم محترم شد و
فاطمه باغوای خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکبر

و بدان راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بپارده و میرزا تا آن
 زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابوالمعالی از اجتماع
 خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب بدول نموده
 خود را بفارنول که میرگیسوشقدار اینجا بود زد و او را بسده زری گرفت
 و کاری ساخت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت
 و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل
 قلیخان جدا شده بایلغار از عقب از در آمده رسیدند و جمعی
 از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هر دو سردار سالار
 خود ساخته اعتماد تمام بر آنها کرده بودند

توان شناخت بیک روز از شمایل سره
 که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
 ولی ز باطنش ایمن مباش و غره مشو
 که خبث نفس نکردن بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلی نام را نزد شاه ابوالمعالی بتعمیل تمام فرستاده
 پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو
 سردار سالار هر دو را تمام میسالاریم چون نزدیک رسیدند ازان طرف
 شاه ابوالمعالی از کمین گاه بر آمد و ازین طرف دشمنان خانگی
 در آمده و این هر دو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشتند و نوکران قدیمی
 ایشان از دیدن این حال چون دام داد وحشی رسیده بهر جانگی
 گریزان شدند و این خبر بجمع شاهنشاهی آن زمان که در حوالی
 متهره بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه
 بجانب دهلی بهضت واقع شد و آنجا داعیه نسبت مصاهره باعدیان

رسید و تا رفتن از میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب
گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابوالمعالی را دیگر تاب
مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیک بدیه چارنگران
گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بقاغب او رفته بودند
انقاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان
اسیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم
ادرا از خلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک
رمضان سنه جمعی و تسعمایه (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین
فتح مبدی خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و
امید علی نام نوکری معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعیین کرده
به بدخشان رفت و درین حال قلعه چنهار را جمال خان غلام غدلی
بفتو نام غلام دیگر که بمسلد عالی اشهار یافته داده بود بعد از
رسیدن عرض داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام
به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبدالمجید هروی باشد رفته
بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت
آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعه شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را
در زمان ابتدای جلوس از گجرات یانگیختن وسایل و سرعبات
در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود
رسیدن زوی نمود و اسمعیل عطائی معنائی که یکی از معتمدان
و سرمدان شیخ بود علیه ما علیه * بندد خدا شد * تاریخ وفات
یافت و زمانی که جماع این منتخب در آگه به تحصیل علم رسمی

دیگر آگوه و دهلی نیز واقع شود تا نصبت مساوات در میان ایشان
 پدید آمده ترجیح به مرجع لازم نیاید درین اتفاقنامی که
 شاهنشاهی سیرگان نزدیک بمدرسه بیگم رسیدند کودک فوالدنامی
 که میرزا شرف الدین حسین در وقت نرار خویش و رفتن بمکه
 معظمه او را گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری در کمان نهاده
 انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معنی را از
 تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلی دانسته از آن داعیه
 باز آمدند و آن مدبر را هر چند بعضی اسرا خواستند که تا زمان
 تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند
 راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و حواره در
 قلعه دین پناه در آمدند و اطباء بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت
 در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگها من حوار شده راه آگوه
 طی فرمودند

و بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سنه سبعین و تسع مائه
 (۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعه شاه
 ابو المعالی در کابل روی نمود و ان چنان بود که چون بعد از قضیه بیگم
 والده میرزا محمد حکیم محمد قائم کوه بر نژد میرزا سلیمان در
 بدخشان رفت میرزا با حرم خود که بولی نعمت مشهور است بصحبت
 گران بر سر شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراهِ
 گرفته در گزاره آب غور بید آتش قتال را اشتعال داد و برانغار
 کابلیان از جرانغار بدخشیان بجای شد و شاه ابو المعالی میرزا محمد
 حکیم را در مسافه سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعت شگست یافته

خواهی زیست و پشت پایو دنیا و مافیها خواهی زد راست آمد
 ماتم گنده شد جهان نهان چیست * ماتم زد چو من عیان کیست
 ماتم دو شد و غم دو افتاد * فریاد که ماتم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون منی را * یک شعله بس است خرمنی را
 یک سر دو شمار بر نه گیرد * یک سینه دو بار بر نه گیرد
 و درین حال اعتماد خان خواجه سرای اسلیم شاهی اعتبار تمام
 در حرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الالک شد و بدعتی و
 کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در
 خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت بر اجه تون رمل رسید و در زمان
 استیلاي ماهم اتکه و بگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه
 سرای که صاحب رای و تدبیر بود مبر عبد الحی این حدایت از
 کتاب نیج البلاغة که بتحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و
 بعضی آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادی میداند
 حسب حال کشید که قال علیه السلام سیأتي زمان علی الناس لا یقرب
 فیه الا الماچن و لا یظرف فیه الا الغاچر و لا یضعف فیه الا
 المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم مفا و العبادۃ استطالة
 علی الناس فعند ذلك یكون السلطان بمشورة الفسوان وامارة الصبیان
 و تدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن پیش گذشته
 به این تفاوت را از کجا است تا به کجا

و در سنه احدی و سبعین و تسعمایه (۹۷۱) خواجه مطهر علی شردنی
 خطاب خانن یافته وکیل کل شد و * ظالم * تاریخ یافتند و در میان
 راجه را و هر روز ملاشده و هر کلی رجزی بود و ظریفی آن بیت قدیم را که

اشتغال داشت و شتخ با گروهر تمام و جاهی ما لا کلام در لباس
 فقر آمد و غلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته سقزمت
 نماید اما چون شنید که به تعظیم همدان قیام میکند دل از آن هوس
 برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره
 می آید و خلقی انبوه پیش و پس او را گرفته و از برای رده سلام
 خلائق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت
 راحت نشستن در خانه زمین نداشت و با وجود هشتاد سالگی
 طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشوه او ظاهر بود رحمه الله
 در بیستم ماه مبارک رمضان این حال جد مادی فقیر مرحومی
 مخدوم اشرف در بساط از عالم درگذشت و این خبر در پند و مفسون
 از توابع سبیل شنیده و * فاضل جهان * تاریخ وفات او یافته شد و
 چون تعلیم جزئیات و بعضی از علوم عمیده از و گرفته بود و حقوق
 بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و سخاوت بسیار ازین واقعه
 روی داد و داغ مصیبت والد عاجز تازه گشت و این بیت امیر
 خسرو علیه الرحمة بیداد آمد که

حیف از حرم گذشت و دل من در بیم ماند

دریای خون روان شد و در یقیم ماند

و در عرض یک حال از عرض این احوال اختلال تمام در دل آسوده
 راه یافت و غم دنیا که از آن گریزان میگشت بیکبار بظنازی پیش آمد
 و مراد گرفت و سروقع فیها الی آشکارا شد و سخن والد مرحوم که
 بارها میگفت که این ولوله و شورش تو ماند می است که من در
 قید حیاتم و بعد از آنکه من نمانم خواهند دید که تو چه طور می قید

بر مقتدر رانی برسید و رمقی مانده بود که اشارت بفیلان خویش
کرد تا کل او را بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز زندگی
بد بختی از او داشت او را سلامت نگذاشت آری

هر گنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصرانی نه پاکست * جهودی مرده میشود چه پاکست
و آصفخان از اینجا بر سرچو را گره زنت و پسر رانی مذکوره نیز بعد از
مبارزه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دغاین بدست آصف
خان و لشکرانش افتاد که عدد آنرا جز آمدن کار یگانه نداند و آصف
خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت
به تحت الذری رفت

گرچه از مال رگدندی نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار
پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمت گندمت و مالت مار
و در دوازدهم ذیقعده این سال بعزم شکار فیل جانب فرور نهضت
نمودند و در عین بشکل فیل بسیار با اختراعات عجیب اصطیاد
نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در حلیج ذیبحجه این
مال آن خطه را بموسر ساختند و عبد الله خان از یک بتقریب
بعضی اداهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات
بدش گرفت و هر چند مقدم خان که درین بوزش شجاعت خان
خطاب یافت زنده او را دلاسی نصیحت آمیز داد قبول نمود

محل قابل و آنکه نصیحتی قابل

چو گوش هوش نباشد چه سود از گفتار

و عبد الله خان بهر اول اندک جنگی کرد چون خبر قرب موجب

مگ کاشی به از عقالی • گرچه صد بار مگ ز کاشی به
چنین تضمین کرد که

مگ راجه به از مظفر خان • گرچه صد بار مگ ز راجه به
چون امرا شکایت از راجه نزد شهنشاهی برده التماس تغییر او نموده
اند جواب داده اند که هر کدام شما در سرکار خود هندوئی دارید ما
هم هندوئی داشته باشیم چرا از او بد باید بود و خیر و صیغ مهر
راجه را چنین یافته که

آنکه شد کار هند از مختل • راجه راجه است تودر مل
و درین حال قاضی لال را که از جمله آشنایان نیک و خوش طبعان
ظریف بود از قصه برن طلبیده بتقریبی بیست و سه سال رسانیدند و
• قاضی لال • تاریخ او یافته شد و درین حال غازخان تفر از امرای
کبار عدلی که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به ختیه رفته بود
در نواحی کره یا جمعیتی انبوه در مقابل آصف خان آمده مصاف
داد و در میدان معرکه اندک و آصف خان قوت تمام ازین فتح
گرفته بر حروایت کره گفت که هفتاد هزار دیه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکره دار الملک الچامت و قبل ازان پای تخت
سلک آن قلعه هوشنگ آبیاد بود که تعمیر کرد سلطان هوشنگ
غوری پادشاه مالویست رفت و رانی درگارتی نام زنی صاحب
حص و جمال در کمال رعنائی که حکومت آفجا داشت با بیست
هزار سوار زبیده و هفصد پهل قوی هیکل آمده جنگی صعب
نمود و دلاوران بدشمار از جانبین بعد از کشش و کوشش فوق الحد
و الغایت قالب را به پیغام تیر و تیغ بیدریغ تهی کردند و تقریبی

خان خواجه مرا مصحوب ایشان رفقه دختر میران را به تحف و هدایای الباقی بدوگاه آورد و مقرب خان از اسرای دکن آمد ملاقات نمود و در محرم در سنه الثانی و سبعین و تسعمایه (۹۷۲) از مندر بقصه نالجه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاء منصوب فرموده شکر گدان از راه اجین و سارنگ پور ویرود و گوالیار بقاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور پدای تخت آمدند و در فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر لگرچین واقع شد و بطری چند که یکی از اعیان دولت در وقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرموده بود که درین باب بنویسید آن را بجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشه بلندشهریار کسکار را که معمار معمره گیتی خصوصاً بنای مقصوره هند است از آغاز فطرت اختراع آئین ایجاد فرموده تا بمقتضای

جهاندار داند جهان داشتن * یکی را بریدن دگر کشتن
 هنر سر منزل و هر گل زمین را که هوای آن معقل و فضای آن
 نسیم و آتش گوارا و سوادش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول
 اجل مرکب اقبال سازد چه اختیار اسکن تیره و مسکن طیده و منازل
 مروحه و میاه عذب بهر ابقای نعمت صحت بدنی و احتمال
 اعتدال مزاج انسانی که وحیده معرفت و طاعت بزهائی همان تواند
 بود از جمله سنه ضروریه است خصوصاً وقتی که بعضی از مصالح

شاهشاهی بامت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنده و بار
 بتاراج حادثات داد و جمعی ضروری را پیش انداخته بصد حمله خود
 را در گجرات رسانیده پناه جنگیزخان غلام سلطان محمود گجراتی
 که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و
 استعداد شده بود برد و انواع شاهنشاهی تا سرحد گجرات تعاقب
 او نموده حرمها و فیلان نامی او را با سیری و اولجه گرفته آوردند
 و بقیه تصیغه اعدا شد که گواران و بهیلان باشند و آبادانی گجرات
 را در عهد جنگیزخان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان
 سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن
 متصور نباشد و هر سپاهی و مسائری و غریبی که رفته او را دیده
 یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج
 نماد و میگویند که هر روز پنج شش سروپای خاصه خود بمردم
 می بخشید و هیچ سروپا کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفی
 نمی بود میداد و یکی از حاکمی هلی او این بود که روزی با
 ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود
 درین اثنای دو سه کشتی پر از امیاب و انمشه و جواهر نفیس به
 نظر او گذرانیدند به مسجد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک
 پر گذار کرد و از آن جمله آنکه شاه عارف صفوی حسینی که حالا در
 قزوین است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور و گنجها داشته بمردم
 می بخشید میگویند که این همه خزاین و دقایق از جنگیزخان یافته
 و مهرهای او همه بسمه جنگیزخان است و الله اعلم و میتوان مبارک
 شاه برهان پوری الیچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتراف

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی از آن
 ها آبادان نیست *أَقْلَمَ يَمِينِي الْأَرْضَ نَيَّظَرًا كَيْفَ كَانَ عَائِقَةُ*
الدِّينِ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین حال یا سال گذشته که به تحقیق نزدیک
 است شیخ عبد الغنی محدث تبرک شیخ عبدالقدوس گنگوهی را که از
 کبار مشایخ هند است از قصه اندری کرنال طلبیده صدر الصدور
 ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد از آن مستقل
 چنان شد که عالم اوقات و انعامات و ادرات بمستحقان بخشید
 چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را در یک پله نهند و
 انعام این عهد را در یک دیگر هنوز این راجه آید تا باز بتدریج رفته
 رفته به پله اصلی قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می
 شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجه معظم خالوی شاهنشاهی
 که داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه
اقارب کالعقارب فی اذها • فـ تغیر بعـ او بخل
فان العـ زاد النـ منه • واما الخال عن خیرات خالی
 روزی که بتقریب نصیحت و منع او از بعضی امور ناشایسته که از
 سر بر زده بود بمنزل او میرفتند خبردار شده از روی بد گمانی
 و خیبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته
 اول در ته لکد و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در
 گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست
 و به مکانات رسید
 بدی کنند خود را بر روزگار سپار • که روزگار ترا چاکری است کینه گذار
 و درین سال میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل آمد و بامت بر آمدن

ملکی نیز مثل حیر و شکر و غیره بآن متضمن گردید بنابراین درامی
 درین حال خجسته فال بعد از معاودت از حفر مالوه که اولیای
 دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت و ایم
 نهمت و اقتضای رای جهان آزایی چنان افتاد که موضع گهرآویی
 را که بیک فرسنگی آگوه واقع شده و باعتبار لطانت آب و نظانت
 هوا برخیلی اسکندرجانی و مزینتی تمام داشته معسکر حشم
 همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
 مخارج شهر خاطر قدسی متأثر را نوافقی حاصل گشته اوقات فرخنده
 سمات را گاهی بچوگان بازی و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
 جانوران گوناگون مصروف سازند و بنای آن معموره بلند اساس را
 بشکون استحکام مبنای قصر سلطنت بیروزال و ثغال از دیدگاه
 و جهال گرفته فرمان نماند بران گونه عز اصدار یافت که یار یانندگان
 قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران
 مکان مرفه عمارات عالی و مناظر رفیع بنیاد نهاد و در اندک مدت
 سواد آن بقعه لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو
 عروس عالم شد و نگرچین که عبارت است از اسباباد نام یافت
 لله الحمد که آن نقش که خاطر می خواست

آمد از غیب یحس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
 باقی نیست و همچنان که قاع مقصف بود همت فاعینرو
 با اولی البصار چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
 شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر عالی عظیم و پادشاه ذی

و خان کلان که حکم شحنة معزول پيدا کرده بود تاب نیاورده بي رخصت ميرزا بلاهور آمد و حقیقت را معروض درگاه داشت و درین مال شیخ الاسلام نتج پوری چشتی که درسده احدی و سبعین و قمع مایه (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کتاب عربی این دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربی که بجای خود نقل نموده خواهد شد انشاء الله تعالی از یداون نوشته فرستاده بود تاریخ شیخ اسلام مقتدای انام • رفیع الله قدره السامی از مدینه چوموی هند آمد • آن هدایت پناهی نامی هند از مقدم هما یونش • یافت از سر خجسته فرجامی گیر حرفی و ترک کن حرفی • بهر سالش ز شیخ اسلامی دیگر همین املوب که

شیخ اسلام ولی کامل • آن مسیحا نفس و خضر قدم لامع از جبهه اوسترازل • طالع از چهره او نور قدم از مدینه چوموی هند شدانت • آن مسیحا نفس و خضر قدم بشمر حرفی و مشمر حرفی • بهر تاریخ ز خیر المقدم طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معموره گیتی نشان نمیدهند و در مدت هشت سال با تمام رسیده دم از هشت بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنکالی در آگه و قصری عالی دیگر واقع شد و قاسم ارسلان این تاریخ گفت که چون از بیع عشرت شه زیبا منظر • فرمود بقا در خانه فیضا اثر تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون • شد خانه پادشاه تاریخ دیگر و در غره ماه رجب حده الثانی و سبعین و تسعمایه (۹۸۲) بجانب

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابوالمعالی و مضامرت میرزا
 محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگزین لشکریان
 خود ساخت و کار بر میرزا و سردمش تنگ شد و بدخشیان را بعد از
 خواهی از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجای
 انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورد و باقی
 قاتشال را با جمعی از معتمدان در کابل گذاشته بچال آباد رسید و
 چون میرزا سلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
 عربضه بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر قام نوکر خود را با جمعی
 در جلال آباد گذاشته از بهار به کابل رفت و بموجب حکم تمامی
 امرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و اتکه خان به تمامی
 اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکیر بمیرزا محمد حکیم
 پیوستند و قمبر را با سی صد کس که محافظت جلال آباد می
 نمود علف تیغ ساخته سر او را با خبر فتح نزد باقی قاتشال بکابل
 فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
 محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقی میرزا محمد
 حکیم ماند و بانی اسرا بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
 میرزا محمد حکیم همشیره بیوه خود را که شاه ابوالمعالی داشت بی
 استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
 قدس الله سره العزیز عهد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده
 تمثیلت مهمات باستقلال میکرد و ظرفا دران وقت می گفتند که
 گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود
 ما را نه جوال و نه رحمن خواهد بود

خان میر منشی را از ترور بطلب امیندر خان اوزبک بدلا فرستادند که در اوده جایگیر داشت و اشرف خان را بطائف الحیل پنهان مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است بجایگیر او که هرهر پور بود برد و از اینجا بجوینپور نزد خان زمان به تقریب کنکاش رسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکوه و مانیکپور هر طغیان برداشته یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاه خان جلیرو شاه بداخ خان و غیر آن در نواحی نیم چهار کجنگ از پیش خان زمان مدبتر شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در قلعه نیم چهار و میهنون خان قاتل در مانیکپور متحصن گردیدند و آصف خان ولایت کوه گانکه را بعد محاطت جماعه گذاشته خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور میداد میهنون خان رسید و ثقل خزینه برداشته تسلی سپاه نمود و به میهنون خان نیز مبلغی کلی داد که هرماه از دیان جمعیت او شد در مقابلخان زمان نشستند و عراض بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ایما شهسوار معرکه آرای روز رزم

از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون سر رجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منع خان خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور نماید و خود در ماه شوال سال نهصد و هفتاد و دو پای در رکاب نهادند و قبا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج با مستحق

نوروز و کوهسور بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را از انجا بگرفتند
 فیلان نامزد نموده خود یگوالدار آمده و روزی چند بجهت گرمی
 و عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
 درین سال عزیمت بقلعه آنرا که تصمیم یافت و ارک آنرا که
 از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
 نمد از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و
 تواخیان گماشته از اسرای جاگیردار تحصیل کردند تا در مدت
 پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق
 عمیق که هر دو طرف آن را سنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
 بیست گز و عمق آن ده گز تا باب رسیده و از آب دریای چون
 برگشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میشدند و تاریخ
 دروازه آن را شیخ فیضی * بنامی در بهشت * یافت و سه روز و نیم
 خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهایی تمام
 هندوستان را ملجا و ملای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنامی
 قلعه بهر زر * و الحق آن زمامت معلوم نیست که نطق کی شود
 مگر آنکه آیت و آخر حیات الارض اَقْبَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که
 اَنْطَقْنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ

زرائد کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر سنگ دوست
 زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نمان چه سنگ و چه زر
 و درین سال بنی خان ومان و ابراهیم خان و اسکندر خان از بیک
 روزی نمود و بنامی آن این بود که بعد از سر کشی عبد الله خان
 از بیک بدگمانی از طایفه از بیکه بخاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

در مانده کار خود سازد از این معنی را طوعاً و رغبتاً قبول نموده بقیان
 و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این
 هر دو وکیل باز گشته در آگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون
 مظفر خان و دیگر از باب داخل از جهة شومی طمع و حرص سخنان
 بکایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نقایص بسیار
 و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعنت مسلوب داشته جمعی
 را بااعت بر تقریر اموال چوره گنده شدند و از و مطالبه می نمودند
 آصفخان زمانی که در مقابلۀ خان زمان بگفتن نرهن نشسته ازان
 سخنان متروک و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان
 برادر خود فرصت غفیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت
 کوه کنگه گرفته بکوه رفت و بعد از اطلاع حال بجای از ملعم خان
 خانشان را بسرارزی آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان
 بتعاقب آصفخان نامزد گشته و از مانگیور برگشتی نشسته میباشد
 که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که باره راه رفته بود از استماع
 این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده
 کشتیهایی شجاعت خانی را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت
 شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف
 راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالی
 یافته از راه دیگر بکوه رفت و بتعاقب غذیمی که بضیال نمیتوانست
 بدرامون او رسید قدمی چلد زد و بجهة وقوع فاصله کبری بچولپور
 مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب
 برادر خود فتح خان افغان تمثلی صاحب قلعه و هئاس که در سته

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او درگذشتند و از آنجا بایلغار
 بلکهنور رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان و بهادر خان
 ملحق شد و همه ایشان مقابلہ آصفخان و سجنون خان را گذاشته و
 راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند
 و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و حقوق
 هم متعاقب آمده ظاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین
 منزل با پنج هزار سوارکار آزمای باغلق سجنون خان ملازمت کرد و
 هدایا گذراند و در معرض قبول افتاد و در روز جمعه دوازدهم ذیحجه
 سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصفخان سرداری لشکر
 یافته در گذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و در آن ایام حاجی
 محمد خان سیستانی را برساله جانب سلیمان کرمانی حاکم فکاله که اتحاد
 قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا او را از امداد و معاونت خان
 زمان باز دارد چون بقلمه و هتاس رسید اتحادانی که رابطه یگانگی
 بخانزمان داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد او فرستادند و بخانزمان
 بظاهر آشنائی قدیم که مابین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم
 و احترام کوشیده فرار داد که والد خود را همراه او بدرگاه فرستد تا استشفاح
 نموده استعفا بی زلت خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان
 خزانچی و مها باتریاد فروشی را که از بارنامگان شیر شاه و سلیم
 شاه که در فن صومقی و شعر هندی بی عدیل بود بوکالت فرزند راجه
 اودیسه که بجمعیست و شوکت از میان راجهائی دیگر امتیاز داشت
 فرستادند تا دست امداد و امانت از خان زمان کوتاه داشته او را
 در جوار خود پناه بدهد و سلیمان را نیز از مظاهرت وی باز داشته

چندی از امرای عظام با لشکر عظیم مثل شاه بدخ خان و پسرش
 عبدالمطلب خان و قیا خان و سعید خان و محمد معصوم خان
 فرخودی و دیگران که تعداد اسامی ایشان طولی دارد همراه
 میرمعزالملک مشهدی که جامه سرداری بر قامت استعداد
 او نازید و ناچسبان بود نامزد شدند تا بمذبحه و عمامه اسکندر
 و بهادر برخیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که معزخان
 خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجاه
 دستور کهنه سپاهیان که در صلح مصالحتها دارند بحرف
 و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان
 و دربار خان از جونیپور بجهة استعمال امر صلح و جنگ و قرار
 شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار
 کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در
 کشتی نهشته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که
 خان زمان والد خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبک و بیگ
 نامی که دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود
 بمکنند و بهادر نیز بدرگاه بیاید و دربار خان باز گشته این خبر رسد
 اعلی رسانند و روز دیگر والد خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان
 و خواجه جهان با بیگان همراه گرفته بدرگاه آورده و در مقام استشفاع
 خانزمان باستغفای گنجلان او بودند که بناگاه از سردار خبر هزیمت
 میرمعزالملک سردار رسید و شاهنشاهی بر آشفتند و آن صلح
 بکین مبطل شد و شرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهی
 نزدیک بمکنند و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیده بودند

الئی و عبیق و تسعایه سلیمان گزرائی ازا در قبل داشته
و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره استغنا نمود بود
یوگالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعیین مرداری کرد
که قلعه را باو سپارد بنابران قلیچ خان از جوئیور بهمراهی او نامزد
شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقه فراوان در قلعه
کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بر ما رسان که خاطر
از جانب دشیره جمع شده است و قلیچ خان را روزی چند بلباس
تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیچ خان بر
نقاشش اطلاع یافته بی ذیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام • بیازی سر اندر نیارد مدام
و این رهناس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کرده و عرض
سه کرده و ارتفاع پنج کرده (۶) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب
ان بمرتبیه ایست که اگر مینج بر زمین زنند یا دیگدانی بکنند همه جا
آب بدرمی آید و از آن زمان که آن قلعه را شیر شاه گرفت بدست
افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی آورد
عاقبت از فتح خان بقصر شاهنشاهی در آمد چنانکه مذکور شود
انشاء الله تعالی و چون جوئیور محل نزول زیات شاهنشاهی گردید
و به تنظیم مهم پرداختند پیش از آنکه صلح خان را مقدمه
الحجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نره
نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق ستند خان بجانب
سردار فرستاد تا از آن طرف بمیان ولایت در آمده خلل اندازند
یا الحکر عظیم تا آنجا که خواهند دستگاهی وسیع دارند بنابران

پیدا کرد و آن آنش را نیز تر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر
زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و بی کار
خوبش گرفته تمویه صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماید گریز * دست بگیرد سر شمشیر نیز
و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دهبان را مقدم گردانیده
خود در قالب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر
علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود
منتفق ساخت و اسرای دیگر بهیمه و میسر و تعبین یانند و آن
طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هراول و بهادر خان قول
بود از جانبین چون دو کوه بر هم زدند و حمله آورده داد مردانگی
از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود
را بآب هدایی که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثری از
مردمش غریق شدند و بعضی دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواع
همه بی تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک
مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نیزه آزمای
خصوصا حسین خان خوبش مهدی قاسم خان و باقی محمد خان
و دیگران که از سرداری میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل
ملول بودند بموجب لا وفاء للملوک ترده آن چنانکه می بایست
نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا بر جای بود فرست
غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمحضر رسیدن میر معز الملک
را برداشت و شاه بداغ خان داد جلالت داده از اسب بزمین آمد
و پسرش عبد المطلب خان هر چند زور آورده که تواند دست او

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد
 گفته ما را از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از قیام و غیر آن
 بدست آورده ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطاها پاک شویم
 و تقصیرات ما بخشیده شد بمآزمت میر میریم میر معز الملک از آنجا
 که پیوسته دم از انا و لا غیر میزد فرعونیت و عدالت که ملک
 موزونی سادات مشهدی آمده و از آنجا گفته اند
 اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله بر تمام شما
 دیگری میگوید که

روزی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقی که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما
 جز بآب تیغ منصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشی و
 راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهره قرار
 دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر
 و بهادر را دلا داده بدارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی
 تنها آمده و میر معز الملک را با چندی از امرا طلبیده مقدسات
 صلح در میان آورده گفت که چون خانزادان و ائمه خود و ابراهیم
 خان را بدرگاه میفرستند بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو
 گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب
 می بینیم و نا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمی شود دست بکارزار
 نمی یومیم شما هم تا آمدن جواب روزی چلد تاخیر نسائید میر
 معز الملک خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم زرغن نقط پیدا

خان زمان و دیگران گذشته این امرای عظام بدو کلاه بپایند و میر معز
الملک و راجه تودرمل به معرض عذاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی
از کورنش محروم ماندند و صعائب بودند و باز به پایه تقرب
خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چغار و شکار نیل
در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چغار محصور
شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد
کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مؤ است آمد و گماشتگان
بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و ایفمعلی بر طبع شاهنشاهی
دشوار نموده اشرف خان میر معشی را به جونپور فرستادند تا
والده خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هر کس که از اهل بغی باشد
بدست آورد و ارد و را با حراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته
به ایلقار بقصد استیصال خان زمان شتافتند و باز به کنار آب سرور
رفت و کشتی های پر از اسوار و اسباب که حکم گنج باد آورد
داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کفاره آن آب
گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان
خود را بدامن کوه سواک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و
در همان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته
و کبند ها انداخته بر قلعه برآمد و والده خود را خلاص داده و
اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بربزد
چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهی شنید با اتفاق سکندر خان
در گذر نهرن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب
سال نهصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهی

گرفت میسر نشد آخر پدر در وقت و پدر بدست اوزبک انقاد

بی بی ^{۲۱} که نازنین شمره او را * چون بلا دید در سپرد او را

و راجه تودرسل و لشکر خان که بعنوان طرح ساخته بودند تا شب
طرح جنگ انداختند اما نایده نداشت و متفرق گشتند و روز
دیگر بجای شده بشیر گاه آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروفی
داشتند آمدیم بر سر حرف خان زمان چون خانها و والد خان
زمان و ابراهیم خان را با میرهادی صدر و نظام اغا که محل
اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگی گذرانید و ابراهیم
خان سر برهنه و تیغ و گفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را
تسلیم کرده بزمان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواہ بخش زای زای تسبیح

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بپاد
آورد و گناهان ایشان بمغور مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند
و فرمودند که تا اردوس گدیهال پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند
و وکیلان ایشان در آگوه آمده فرامین در دست بمالزند و حسب فرمان
متصرف شوند والد خانزمان این مرده به پسران فرمان و بهادر
و سکنه و قیل کوه پاره و قیل صف شکن را که ماده نزاع و دین بودند
با تحق دیگر بدرگاه روانه گردانیدند و همین اثناء مرشد داشت
راجه تودرسل و لشکر خان مشغول بر جنگ و هزیمت و تلاق امر را
رسید شاهنشاهی فرمودند که چون نبیبت خاطر خانخانان از گناه

مدام مدامة و مدام وطی * و ادخال الطعام علی الطعام
 و درین سال مهدی قاسم خان و چندی را از اسرا قتل حسین خان
 خویش او و خالد بخان و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر سر
 آصفخان در ولایت کرهه کتفکه ناصرد گردانیدند و آصفخان قلعه چورا
 گر را گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و
 چون روی قبول نیامست خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان
 برادر خود بچونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول
 چنان متکبران سلوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت
 آه نر چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدی قاسم خان ولایت کرهه را بضبط در آورده و بجایگیرداران
 داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجه مکه معظمه
 شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه
 ستواس قریب بملک دکن بمشایعت از رست و بنگ ناگه ابراهیم
 حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد
 میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر
 سلطان حسین میرزا میرمد و پیرو معمر شده و پرگنه اعظم پور را
 شاهنشاهی بجایگیری داده بودند در ولایت سنبل سرکشی بنیاد
 نهاده و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهی بجانب پنجاب
 بر سر میرزا محمد حکیم از پدش خانانان ملعم خان قرار نموده
 و خود را بمیان ولایت کشیده و بدلهی رسیده سری بملک مالوه

است در ظاهر هر گنه نظام آباد از توابع جونیپور مجلس وزن منعقد
 شد که برسم مقرر در حالی دوبار بحساب تاریخ شمسی و قمری
 بطاوت نقره و سایر اجناس بر میکشند و آن را بربراهه هند و غیر ایشان
 صرف می نمایند و شعرا درین باب شعرهای دایذیر گفته اند و
 میگویند و از اینجا رحل اقامت در ارک جونیپور انداختند و خان
 زمان پشیدین خبر اقامت میرزا میرک را که آخر رضوی خان شد
 نزد خاندانان بجبهه استشفاع فرستاد و او بتفاق والدۀ خانزادان
 بدرگاه آمده پیغام رسانید خاندان بتفاق میر عبد اللطیف
 قزوینی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد الباقی صدر دیگر بار
 التماس عفو تقصیرات خانزادان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه
 جهان و میر مرتضی شریفی که از نعل علامۀ نوح بشر عقل خالص
 عشر میر سید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را
 بجبهه توبه دادن خان زمان از بنی و رسانیدن مرده عفو یگوش
 هوش او فرستادند خان زمان باستقبال برآمده حسب مندا سرگند
 خورد و اعزّه را بشرباط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در
 اواخر سنه ثلث و سبعین و تسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه
 دارالخلافه شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره
 یگانه رسیده بعشرت گذرانیدند و از اینجا بمعمره جدید تکرچین رفته
 بچوگان بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی
 آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان باخت و درین ایام
 محمد یوسف خان ولد ائکه خان بعلت شرب مدام در گذشت
 ثلث مهلکات للنام * و داعیه الصحاح الی المقام

و پاکیزه روزگار و اهل سفا و جماعه و علم پرور و فضل دوست بود
و نیک پیش آمد از صحبت او بجای دیگر رفتن و ملازمت نمودن
خوش نیامد و مدت ده سال دران روزای مجبول و خدایای خمبول
درتردد های مواسا باوی شرکت داشت اخر فلک شعبده انگلیخت
و چشم زخمی دران صحبت رمب و اصری غریب باعث بر جدائی
شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز و حایل و وسایط
انگلیخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت فایده نکرد
بملازمت خلیفه زمان شدامت

دل که رنجید از کسی خرسند کردن مشکل است

شیخه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانرمان آصفخان را بتفاق بهادر خان بجیت تحمیر بعضی
از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیرخان را بحیله پیش خود نگاه
داشته نظربند فرمود و هر دو برادر بمراسلات قرار برقرار داده میعاد بی
معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زحان گریخت
و ازا نزد بهادر خان جدا شده سی گزوه راه طی نموده طرف اگره
و مانگیر را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان
رانده ساین جونپور و مانگیر جنگ صعب میان فریقین روی داد
و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عمارتی قیل بر داشت و روانه
گشت درین اثنا وزیرخان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش
را می بردند و مردم بهادرخان چون در پی غارت متفرق شده بودند
بهادرخان تاب مقامت او نیاروده فرمود تا آصفخان را در عمارتی به
قتل رسانند و بر بینی از زخم شمشیری رمید و دوده انگشت وی

بر آوردند و از آنجا دو برادر که شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند
 بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت
 که فاصله ده کوره راه باشد و حسین خان باتفاق و انتظار مقرئخان
 نام سرداری از امرای دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در
 قلعه نبود و هم بخوردن گوشت اسب و شتر و گاو کشیده کار بجان و
 و کارد باحتیوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر
 چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح در میان آورد اهل قلعه در جنگ
 تقصیر نداشتند تا صاحبی بر قدم خان برادر مقرئخان را که در
 هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر
 رسانیدند که هندیه مفتوح شد و زه زان تور ساکنان آنجا همه امیر
 گشتند و والده او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل
 و عیال مقرئخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ
 میکنید مقرئخان بی پای شده و مقبره غلامی گشته میرزایان را آمده
 دید و حسین خان را نیز امان داده بعهده و قول بیرون آوردن اول
 تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد او را بسلامت گذرانیدند تا در
 حقه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) و قریبکه شاهنشاهی از لاهور پاکره
 آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمس آباد را برهمنالی
 که جایگزینی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین
 بیک حال در عمر خوب از بدوون به پندیالی رفته بخان مذکور آشنا
 شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت و شجاع و باذل

با انبوهی گران از کابل آمدن دران نواختی یکمین ایستاده بود اتفاقاً
چندی از پادشاهان میرزا سلیمان مردم میرزا محمد حکیم درچار
شده این خبر را میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوریند رفته
و سراسیمه شده براه کوه هلدوگش می افتد و خواجه حسن می
خواست که او را نزد پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ برای استناد
ببرد بانی قاتل مانع آمده میرزا را بعزم درگاه براه بنجهرجال آباد
و از آنجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سدد گذشت و عریضه بدرگاه
فرستاد خواجه حسن با جماعت خود ببلخ رفت بعد از چندگاه همانجا
شایع گشته زندگانی برو تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد * ای حسن زین فقرچه خواهم شد
و میرزا سلیمان تا کوتل سنجدره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده
و جمعی را از واسندگان لشکر او دستگیر ساخته و اسباب و اشیاء را
بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کبابی درین
مدت غنیمت بر سر اردویی سلیمان میرزا آمده و تاراج کرده و محمد
قلی شفالی نام سردار این لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار
بلغ محصور ساخت و میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را بولایت
فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضی گرداند و محمد معصوم اول
بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته
او بدول نورزید و میرزا اندک پیشگشی برای نام ازو گرفت
و بدخشان باز گشت و قبل از آنکه ایلیچی میرزا محمد حکیم برسد
شاهنشاهی اخبار کابل و غنیمات انبیا را شنیده بدست خوشنبر خان
بهارل اسپ بازین و لجام مرصع و نقایس هندوستان و مبلغ کلی

فیروز بریده شد و وزیرخان پیش دستی نموده او را خلاص داد و هر دو برادر خود را بکوه رسانیدند و بهادر خان بی غرض باز گشت و وزیرخان در نواحی لاهور زمانی که شاهنشاهی بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بسویله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عذایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین سال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل باز گشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امرای شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد و خواجه حسن نقشبندی وکیل بامتقال گشت و خان گلان و نجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالی یافته باتفاق منکوحه خود ولی نعمت بیگم بقصد کابل شناخت و محاصره کرد و میرزا محمد حکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت نقیض انگیزت و در هندوستان باغی گری ها کرد و بمبار شجاع است سپرد و خود باتفاق خواجه حسن نقش بندی بغور رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت ولی نعمت بیگم را بفریب و مکر بقرباباغ که ده کروهی کابل است در مرحد غور بند فرستاد تا مقدمات صلح در میان آرد و هوکند های شداد و غلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقی تافشال رضا بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکره و خداعه است اعتماد را نمی شاید

از ره مرده بشوق دنیا که این مجوز * مکره می نشیند و محاله می رود و میرزا سلیمان پیش از آنکه میرزا محمد حکیم در قرباباغ رسد بایلغار

چون منزل ما گذار راوی است * نا آمده آمده مساوی است
 و میر محمد خان و سایر امرای آنکه با استعداد تمام در قلعه در آمده
 هر چند میرزا حمله بر حصار آورد بمداغ و ممانعه برخاسته مجال
 ندادند که پیرامون آن گردد و بعد از رسیدن امرای شاهنشاهی
 خان خاندان و مظفر خان را بحراست اگر گذاشته در تاریخ سوم
 جمادی الاول سنه اربع و هجین و تسعمایه (۹۷۴) پراة دهلی و سرهند
 نهضت بجانب بلخاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
 این خبر کاری نساخته براهیکه آمده بود بدر رفت و بکابل رسید
 کس نتواند گوشت دامن دولت بنور
 پوشش بیفانده است و همه بر البروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکرتعاقب میرزا
 محمد حکیم نامزد شدند تا پاره راه رفته از بیهرة برگشته آمد و
 عریضه محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت
 سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
 بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمائی بنام سلطان
 محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
 به لاهور عریضه خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که برگشته
 نهتنور از توابع حقیر و اعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام
 خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغی
 بعضی برگزات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقبات ایشان

مع فرمان استماله مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند
و میرزا با استقبال شرافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان
خال میرزا که او را از لنگرچین بجهت اصلاح مهمات میرزا فرستاده
بودند می‌رسد و خود رفته مقدمات اغوا درمیان آورده ورق را دیگر
گون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید امت

زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در بابل بود و سلطان علی نام
نویسنده که از دانشوران گریخته القطار واقعه می‌برد با فریدون
خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند
و رایها بر مخالفت قرار یافته با هم بر گرفتن خوشخبر خان
شدند و میرزا از جهة مررتی که در جبلت او مرکوز بود خوشخبر
خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان سال
زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در
آب رادی فرورفت و عزیزی در آن باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود * در جهان بد قیافتی چون وی
مرد در آب گریه میگویند * و من الماء کل شیء حی
و میرزا محمد حکیم بقصد غذا و استبداد از بحوالی بیپوره رسیده
دست به نهب و تاراج بلاد که بر هیچ ملک گیری ایمن ندارد بکشد
و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر در باغ مهدی قاسم خان که در
ظاهر آن شهر بر کنار دریا می‌واقع است فرود آمد و بخت بزبان
حال باری میگفت که

خان گلان و سایر آنکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان
 سده اربع و چبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در تصبه
 تپانیر که از قدیم الایم کان کفر آمده است سیر نمود در حوض
 کرکیت که جماعه کوروان و پاندوران علیهم التبعه پیش ازین بچهار
 هزار سال و کسری در زم هقدوران بانبوهی هفتاد و هشتاد کور و نفر
 بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجایم رفته اند و هر سال در اینجا
 مجمعی عظیم میشود و اهل هند در آن معبد طلا و نقره و جواهراتشده
 و استعده نفیسه سرا و علانده اتفاق میدنایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئی میکن و در آب انداز

پلهانی زر ها در آب می اندازند و جماعه جوگیان و سناسیان که
 رهبانان هندانه در اینجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این
 طایفه کردند و جمعی از سناسیان خوب خاکستر بردن مالیده حسب
 اشارت پدید سناسیان که قریب میصد نفر بودند با جوگیان که از
 پانصد کس متجاوز بودند کارزار کردند و چندین ازین طرف و
 از آن طرف کشته شده آخر سناسیان غالب آمدند و چون دهلی
 مختل غزل اچال شد میرزا میرک رضوی از حبس خان باقی خان
 گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از توس سیاست باز
 راه جست و جوی نموده باتها ملحق گشت

کلان را که خبر شد خیرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخرالدین مشهدی شهاب خان ترکمان را که
 پرگنه بهوچپور جایگزین داشت و محمد امین دیوانه از قهر گریخته
 در پرگنه از رفته و امپ و خرجی امداد یافته بجانب بانگیان

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدورین ایام در پنج گروهی
 ظهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل گروه راه از هر جانب
 پنجپور صحرائی را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایره دهان
 خویان تلگ تر ساختند

کشید تلگ چنان نقش آن دهن هرکار

که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران میدگاه بشمار آمد و
 خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ فلان بادها
 را یکسره در آب راوی پشاور پی سر دادند و غیر از یک دو کس که
 خوشخبر خان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت
 گذشتند و مثلاً فرخان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیر خان را همراه
 آورد و فرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که بتوافق محافظت
 حدود کره و مانیکپور نمایند چنانچه اشعاری برین معنی رست
 و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان
 نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم
 فرستاده داعیه خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند
 و سکه خزالی شاعر مشهدی این صحیح یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحيم • وارث ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک وضوی را که وکیل خان
 زمان بود ایشان بانفخار سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعداً

ماندم و از غرابب در اینجا آنچه روی نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پیش ازین بچند روز شبی بحر خورد سالی از گازری بر صفت بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیز آب او را تا قصبه بهوجپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خویشی از کاروان طفل را گرفته و شفاخته صباح بپادر و پدرش رسانید

جبار مطلق است که بحکم کمایزد

دادار برحق است که بفعل کمایشاه

و چون قصبه رای برلی معسکر شد خبر آمد که خان زمان دیهادر خان از آب گنگ گذشته عزیمت کلیی دارند بنابراین اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خود بتعجیل تمام بمانکپور رحیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و مجنون خان و آصف خان که هراول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیده ایشان میل غفلت کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون از گردون فرو هشت پر * همه غافلان کور گشتند و کر تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتر دازی مشغول بوده اند و پیمانۀ ایشان پرگشته و هر خبر جنگی که قاصدان میرسانیدند آنرا حمل بر دلیری مجنون خان که مقدار پر کاهی از اعتبار نمیکرفتند می نمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و در خیال نمی آوردند و شاهنشاهی درین روز بر فیل سوار نام حواری شده و

شماره بود بسعادت تنار خان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر
 ساخت تا سیاست رسید و بعد ازان که یاکوه رسیدند خبر آمد که
 خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیر گنده عرف قنوج
 متحصن است در محاصره دارد بنابراین خان خانان را بحراست
 اگر گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال مکه اربع و سبعین و تسعمایه
 (۹۷۴) متوجه حوالپور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در
 استخوان می گذاخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان

سینه بر خاک نهاده است زگرما سرطان

از حرارت شده لب خشک چو صغری طبع

نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبه سکینه معسکر شد خبر فرار خان زمان بجانب مانکپور که
 برادرش بهادر خان در آنجا بود شنیدند و از قصبه بهوجپور مقدار
 شش هزار سوار کار گذار را بسرداری محمد قلیخان بیلاس و مظفر خان
 و راجه تودرمل و شاه بدایحان و پسرش عبد المطلب خان و حهین
 خان که در همان ایام از متواس آمده بود بر سر امکندر خان
 بجانب اردو نامزد ساختند و از هر اربع لشکر منصور یغام حسین
 خان مقرر شده بود اما چون از بجته قلعه بندی که کشیده پریشان
 حال و مقلص آمده بود به برگنه شمس آباد که بغازگی یافته از بجته
 تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همراگی واقع شد
 تا بجای اوقیاخان را هر اول ساختند و چون دزان ایام همراه خان
 مذکور بودم از شمس آباد بدشتر گذشته رفتم و نقیر دران قصبه

و قیلمی هیدرآند نام از جانب فوج منصور قیلمی اودیا نام از مخالفان
مقابل شده آن چنان بر گداز آن قیل زد که در میدان افتاد و درون
شورش و جنبش تیرمی بر اسب خان زمان رسید و در صدد برآوردن
آن بود که تیرمی دیگر بر او پیش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد و درین هنگام قیلمانی بر قیل نرسیده نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هر چند خان زمان با او میگریخت که من سرداری
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی قیلمان
نشدین و قیل را دوانیده خانزمان را در ته دست و پای او مالش
داده استخوانهای او را حرمه حوده ساخت و اندامش را چون خریطه
بر از مهرهای شطرنج گردانید

هیکل نیلان بر زمین خم نگذرد • زلزله در عرصه عالم فگذرد
زان همه دندان که به شنج بود • روی زمین عرصه شطرنج بود
و بعد از فرو نشستن عیار سرکه نظر بهادر بهادر خان را ردیف
خون ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضی نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چوئی گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروتی خاصه خود باز دادند و امرا در نگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سرخانزمان
را نیز آوردند و دران سر توده میگردند که از خان زمان باشد یا می
درین وقت رای ارزانی هفتاد وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را بر داشته بر سر خود زد و های های گریستن گرفت و
خواجه دولت خواجه سرا که از خدمت او در مقام شاهنشاهی آمده
بود و حالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سرخان زمان

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در يك عماری نشانده
 خود در قلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و منجون خان
 را با جمعی در میسر قرار دادند و خان زمان خان لشکر را وقت
 سکری کوچ فرموده خود در خواب و غماز بود که نوید پیغام اجل
 او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و مروت و کبر و
 دبدبه حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکر و
 فوج را طلبیده در تسویه صفوف شروع نمود و جمعی را از دروازه
 نامی کار آزما بمقابل هراول لشکر مظفر فرستاد و بابا خان
 قاقشال که سردار اوچی بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج
 خانزمان رسانید در همین حین اسب یکی از گریختگان بزور تمام
 بر اسب خان زمان خورد از آنجیب آن مقدار از سرش پریده بجای
 گمید در گلو بفت شد و بهادر خان از معاینه این حال پای تپور فرستاد
 بر بابا خان زور آورد و او را کیباند و بر داشته بصف منجون خان
 برد و منجون خان و بهادر خان که از عقب گریختگان بده و گیر می
 آمدند با یکدیگر در افتاد و از سردانگی دادند و تیری بر اسب بهادر
 خان رسید و چراغ پا شد بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت
 کلید ظفر چون نباشد بدست • بدواز در فتح نتوان شکست
 درین هنگام شاهنشاهی از نبل بر اسب سوار شده فرمودند تا حلقه
 پیلان گوه پیکر بر صف خان زمان درانیدند و فتح در جلبش آمد
 و آثار ظفر نمود از گشتن گرفت
 چنین نماید شمشیر خسروان آثار • چنین گفتند بزرگان چو کرد باید کار
 بتبع شاه نگر نامه گذشته بخوان • که راست گوی تو را نام بتبع او بسیار

و درین سال علامه معصوم میر مرتضی شریفی شیرازی ازین
 برای مجازی در گذشت و اولاً در دهلی در جوار مرقد میر خسرو
 علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیاً چون علیر و قاضی و شیخ الاسلام
 بعرض رسانیدند که میر خسرو هفتاد و یک سال و سقی و میر مرتضی
 هفتاد و یک سال و قاضی درین که میر خسرو از صحبتش منافی
 خواهد بود هیچ شک نیست

روح را صحبت تا جنس منافی است الیم
 بنابراین حکم فرمودند تا از اینجا کشیده بجای دیگر دفن کردند و این
 معنی حیف عظیم بر هر دو بود چنانچه شخصی نیست و شخصی
 تاریخ فوت میرزا این چنین بانته که * علم از علما رفته * و دیگری
 همین ماده حروف را چنین بسته که * علامه از عالم رفته *

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو القتیح نامی برادر
 شیخ سعد الله ولد شیخ بنده که از انبیراعیان بیانه بود از عالم رفته
 و تاریخ او یافته شد که

ابو القتیح آن دیده اهل بدنش * که در دروگردون نظیرش نبایی
 چورست از جهان سال تاریخ فوتش * طلب از حروف مضایل مایی
 و از افتانات آست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که
 فقیر را بوی نسبت هم گذرد و ادرا نیز بمن جهة فوق احد و الغایه
 بود مشافهت بزرگانی گفته و در تاریخ نظامی نیز نوشته که دران
 ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصاً پوستان
 و انبیرایان در آگره هر روز خبر های موخش شهرت میدادند
 روزی که یازده چهار یاری نوشته بودیم بخاطر رسید که چه

این است که چون از همیشه پان بجانب راست میخورد دندانهای
راحت او سیاه خواهد بود و همچنین یاغندک و این واقعه روز دوشنبه
شرف ثانی حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی
موضع ملکروال از اعمال پیراک عرف الپایاس موافق سال دوازدهم
از جلوس روی نمود و جمعی که خدمات سابقه ایشان منظور
داشتند و فوائد از ایشان بودند این تاریخ یافتند که
چون خانزمان ازین جهان رفت بباد * بنیاد فلک سراسر از پای افتاد
تاریخ و فاشش ز شد جستم گفت * قریب از دست فلکابی بنیاد
و جمعی دیگر نظر بر بنی این جماعه کرده چنین گفته که
قتل دوتک حرام بی دین
و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قائم ارسلان است
و دیگری گفته که

قتل علی قلی و بهادر ز در چرخ
جانا * پیرس از من بیدل که چو شده
جستم ز پیر عقل چو مال و فوات شان
آهی ز دل کشیده و گفتا در خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که
فقیر او را بمجلسی در لشکر مالوه همراه ادبم خان و پیر محمد خان
دیده بودم آنحق مظهر حسن صورت و سیرت بروج کمال بود و از
دل اسه نمیرود و تاریخ او چنین یافته شد که
خوشحال که بود دیده اقل خرد * برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان * تاریخ آمد که گل رخ زویا قد

قاضی یعقوب ساکن کوه را که بملم فقه و اصول مقلد مشهور و داماد
قاضی فضیلت شیر شاهمی که او را قاضی قضیعت میگفتند بود
و با این همه خالی از مظایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای
قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و
قاضی جمال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود
بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه با منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردمی نشانه
و درین اثنا خاندانان که قبل ازین فرمان طلب بقام او صادر شده
بود از اگر بملازمت رسید و تمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان
را از جوبور و بهارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر
آب چوسه باز داده و خلعت و اسب بخشیده بانجانب رخصت
فرمود بدو پنج ذی حجه سنه مذکور در عین بشکل روان شدند
و در محرم سنه خمس و سبعین و تسعمایه (۹۷۵) پدای تخت
نیزول فرمودند

و درین حال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعتی که
بر سر سکندر اوزبک در اوده تعیین شده بودند او را دران قلعه
محاصره نمود و هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان
و بهادر خان بشنید دل بیدار داد اول سخن صلح با امرای میدان آورد
و ایشان را فریب داده و در گشتی نشسته آنطرف آب سر و گشت
و باز مقدمات آشتی مذکور ساخته ازین طرف چندبیرا از امرای قلعه
طلبیده ازان طرف خود باجه چهار کس در گشتی نشسته عهد و
سوگند از جانبین سوگند گشت تا او را بدرگاه بدارند و آخر قتل

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که سرخانزمان و بهادر خان را می
آوردند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان
روز که این خبر در آگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل
رسیده بودند و روز سوم عید الله نامی والد مراد بیگ سرآنا
هر دو را با کره آورد و از انجا بدلی و لهور و کابل برد
بسا فالی که از باز بچه بیرخاست
چو اختر در گذشت آن فال شد راست

و شامعه ای بعد ازین فتح در اول دهله کم کسی از مقتدان آنرا
یاد می کرد بانه آداس رفته و کمانی را که از درگاه گریخته با اهل بغی
مسلح شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را
که از دهلی گریخته بود زیر پای قیل انداختند و قیل او را چندی
مالش خرطوم داد آخر بجهت رعایت سادات بخشیدند و چندی
دیگر از متقه انگیزان سیاست رسیدند و چه خونها شد و تاریخ
یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند
جان بخشی فرمودند و بعد از دو روز از انجا به بخارس و از انجا بمجونپور
و حیدره سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز
بایلغار یا چهار پنج کس بمغار آب گنگ در گذر کرد و سانپور آمده
که اردو انجا بود و بمکشی گذشته در قلعه کوه نزول واقع شد و در
واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که
بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتماف داشت بمعرض
و سانپور که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال
و اشدای ایشان حبيب شرح شریف جایز نیست از وی رفیعیدن و

آن قلعه را بجبر و قهر بکشاکش و ولایات بناراج داد حسین قلی خان
 بجانب اردبی شور کونهلیرز رفته خلل دران حدوز انداخت و را را
 از انجا در موشخانه سرگم دیگر در آمد و شاهنشاهی سابطها و نقب
 ها برای قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وصعت سابط بمذابه
 بود که ده سوار زیر آن بغراشت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل
 سوار یا نیزه در دست گرفته نه آن می توانست گذشت و خلقی
 بسیار از لشکر بضر و تغدگ و ضرب زندگ هلاک می شدند و جذه
 اسوات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
 سابط و نقب را پدای قلعه رسانیدند در برج متصل را با هم محو
 ساخته از دارویی تغدگ پر کردند و جمعی از سواران هر دل مسلح
 و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که گاهی آن برجها بیفتند
 و ازان راه بقلعه در آیند از قضا هر دو نقب را چون بیکبار آتش زدند
 فقیله یکی که کوئه تر بود زود تر در گرفت و فقیله دیگری که
 دراز تر بود تاخیری کرد و یک برج را ازان دو برج از بیخ برکنند و در
 هوا رخت درخت عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فقیله
 دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده
 در گردن در راه بودند که بیگ ناکه فقیله دوم در کار شد و آن
 برج را که از آشفه و بیگانه پر بود از جای برداشته در هوا پرت
 غازیان در زیر سنگهای صدمتی و دو بیست تنی مانده و گمران
 سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چو پروانه می پریدند
 و آن سنگها تا سه چهار گروهی رخت و غریب از اهل اسقام و
 کفر برخاست

نتوانست داد در میان اعیانان رفت و امرا تا گورنمپور تعاقب وی
 نموده عریضه بدرگاه نوشتند بتمام ایشان چون فرمان طلب آمد
 محمد قلی خان بولاس را درآورده گذاشته باگروه شتافتند
 و درین سال عزیمت تسخیر قلعه چیتور مصمم شد و بدانه را از
 حاجی محمد خان حیدرآبادی تغیر داده بجایگزین اصفهان مقیم
 ساختند و بساور و وزیر پور مانندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر
 رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری
 شکر افغان بمراد آبادانه و از آنجا بسوی موپور رسیدند و ساکنان را بی
 سرچن قلعه موپور را خالی کردند و نظر بهادر حکومت آن قلعه
 و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعه کوتاه بلایه منصوب شدند
 و بقلعه کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را
 در ولایت مالو جایگزین دادند بدفع نفقه پهران محمد سلطان که میرزا
 الخ و شاه میرزا باشند و از منبل گریخته بودند نامزد ساختند و
 چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت
 را گذاشته بکجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالو
 بی جنگ بدست ایشان آمد و رانا اودی سنگ قلعه چیتور را
 بحراست را بی جیمیل نام سرداری شیاج متپور که در قلعه مرده
 با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود
 پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودی پور گوناگون
 برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجایب آگره حرکت نمود و بجهت
ایقانی نذر آن راه را پدید طی کرده بتاریخ یک شنبه هفتم ماه
رمضان باجمیر رسیده نزد روضه مقدسه زیارت مزار متبرک قایض
البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نموده و در
صدقات و سبرات و خیرات انزوده بعد از ده روز پای در رکب دولت
آوردند و سیر بمقامالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که
شاه دین پرور و جمشید سرور * خسرو عهد محمد اکبر
ماخت بی شبهه پی فتح چینور * دیگ زرین تن از در دینور
بهر تاریخ وی از عالم غیب * دیگ چینور کشا شد یک حر
و بحدود الیز رسید شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه
محمد خان قندهاری که در سرداگی شیری دیگر بود در مقابل
آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بزارنول رسیدند و شلیخ
نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی
اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

و درین حال نصرت که خدائی صاحب انتخاب در بدادن مژگی
واقع شد و بموجب و لَقِیْرَةً خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْاَوَّلِیِّ اخیستگی برآمد
و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلی * اتصالی بعام چهری شد
مقل تاریخ کدخدائی را * گفت ماهی قرین مهری شد
و درین حال قندره اهل خیال و مردنتر مشایخ ارباب کمال
شیخ عبد العزیز معلومی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این
تاریخ گفته شد که

این بجفت داد آب و آن بدوزخ برد جوی

گرچه خون گهر و مومن هر دو یکجایی درید

و روزی بر کوهگهان و زراغان فراخ گشت مصبحان من و مع الرزق علی

عباده قریب بپانصد سیاهی که اکثری از ایشان پادشاه شغاس بودند

بیاد نما رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت

و کافران شبشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و

بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شبه به بیست و

پنجم ماه شعبان از سده مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته

جنگ سلطانی رای انداختند و روی جیدل شیراز از روشنی شرارهای

توپ و تفنگ که بشکر اسلام می انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی

بر پیشانی از که محموس بود رسید و سرد گشت و سنگی در صمیم

کلجشکل افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه

بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی سوختن شدند که

آنها باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه مانند اکثری طعمه نهنگ

تبع خون آشام گشتند و قلبی از بقیه الحیف و بقیه المار که مانند

در گند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر عقاب از قتال

لیام نیاسود و داخل نیم نشد تا وقت قبلوا رسید و هشت هزار

راجویوت جنگی گشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشد بزودی چیتور

بعد از نیم روز دمت از کشاکی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه

روز در اینجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان

را بحکومت آن ولایت مرفراز ساخته روز سه شبه بیست و پنجم

بشنیدند این خبر از اجین روی قرار به منقاد نهادند و امرای عباد
تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نبرده گشتند خبر
شنیدند که چهار خان حبشی جنگیز خان را در میدان آتروپایه
احمد آباد غافل یافده بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان
بگجرات شتافته بسمه اول قلعه چائاندر را گرفتند و بقلعه بهروج
پلیچیده بعد از مدتی رستم خان روسی را که متحصن در آنجا بود
بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و
قلیچ خان و صادق محمد خان یادگار امرای گذار آب نبرده باز گشته
بدرگاه آمدند و جایگیر داران مندو همانجا ماندند

در آخر رجب این سال بدهلی رسیده و روزی چند شکار
قمره در فواهی پرگنه پالم طرح انداخته بکوچهایی متواتر در آخر
ماه شعبان بیانی قلعه رفته بمور رسیدند و در اندک مدت سابطها
بریا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوه
پنج منی و هفت منی میخورند چهاران که عدد ایشان به هفتصد و
هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی
صعب دارد چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بتور بردند
و روز اول خانههای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و زای مزین
حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خواری اهل آن مشاهده
کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را
بوسیله بعضی زمینداران بملازمست نرسداده امان طلبید و حسین

میرزا جهان شلیخ عبد العزیز • که عالم همه قطب دلیش خواند
 سوی حرمه آخرت تافت رخ • وزین تنگنا اسب همت جهانند
 طلب کردم از دل چو تاریمچ او • بگفتا که قطب طریقت نماند
 و چون شلیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذره ناچیز عبد العزیز
 یکی از فضل ذره ناچیز تاریخ یافت

و در سنه هجری و معین و تسمعیة (۹۷۹) آنکه خیل را به
 تمام و کمال خان کبک را از پنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را
 بحمین قلی خان و برادرش اسماعیل قلی خان داده بدان صوب
 فامزد گردانیدند و حمید قلیخان و برادرش از ناگوار آمده بعد از فتح
 و فتحپور از آگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار حبل در بریلی
 بخان کلان مقرب شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بکجرات رفته
 پناه بچنگیز خان برده بودند محبت و امانت نیامده و دامت درازی
 ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نمود و مالوه آمدند
 و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر
 شدند و اشرف خان میرمنشی و صادق محمد خان که با بسیاری
 از اسواچ قاهره بر سر رتنهپور فامزد شده بودند این خبر شنیده
 بعرض رسانیده بموجب حکم بالاتفاق قلع خان که او نیز بعد از
 ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند
 و در سرانجام شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بدافع خان
 بامرای مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهم رسید و میرزایان

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل از آن هم مرده و ولادت با سعادت شاه زاده
 رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند
 بعد از هر چند روزی بلاقات شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و
 بجهت این رابطه عمارتی عالی بدایلی گوه دیگری فریب حوالی
 و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدی رفیع
 و وسیع سنگین که گویا گوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل او کم
 نشان میدهند طرح انداختند تا در مدت پنج سال تخمینا اتمام
 یافت و آن معموره را فقیر نام نهاده بازار و حمام و تربولیه و غیر
 آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مفاخر و اندیشه عالی با تمام
 رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که
 هذه البقعة قبة السلام • رنع الله قدر بانها
 قال روح الامين تاريخه • لايري في البلاد ثانيها
 دیگری

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت
 خویش محرم ساخت و هر چند اولاد و احفادش گفتند که از راج
 از ما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا
 ساخته ام زنان دیگر نخواهید چه نقصان دارد

یا منکن یا مبلدانان دوستی • یا با کن خانه در خورد نعل

و از عجایب امور که درین حال واقع شد قضیه و مات حید موسی

قلی خان خان جهان بدلاهای او رفته رایا سرچین را بدرگاه آورد و
 کلبد سپرد و روز چهارشنبه صوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت
 * و فتح منلی * تاریخ یافته شد و روز دیگر میر قلعه بجمانده اندک
 فرمودند و آنرا بهتر خان سلطانی - پرده و ارده را بخراسان خواجه
 امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب
 آگره داده خود چریده بایلغار بزیارت مزار فایض الانوار حضرت
 خواجه اجمیری عزیم شدند و از آنجا بتعجیل تمام در روز چهارشنبه
 بیست و چهارم ثنی القعدة سنه سنه و سبعین و تسعمایه (۹۷۶)
 بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله
 شیرازی تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شکفت در چمن فتح شاه
 منلی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود
 مولانا شبیری گفته که

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکفت
 شه کفار شکن یافته شبیری هاشم
 و درین حال دروازه هدیه پول که نام دروازه قلعه جدید آگره
 است باتمام رسید و تاریخ از این است که
 کلک شبیری بی تاریخ نوشت
 بی مثال آمده دروازه فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند بی هم متولد شدند و در مغربین
 از عالم گذشتند درین حال یکی از حرمهایی محترم حمل گرفت امتداد
 از خدمت شیخ الاسلام چشتی - مکن میگری نموده آن حرم را در حرم

هر چند هوای دل زدی جوش • میکرد خیالدا که خاموشی
 در پیش نظر زلال حیوان • یکدم نه مجال خوردن آن
 دلها ز کمال تشنگی گرم • لبها شده مهر بسته از شرم
 یک خانه خلوت و در مشتاق • دل هاشده جفت مانده تن طاق
 ماندند در خسته دل امروز • در بازی طاق و جفت تا روز
 این است به نزد ما محبت • کز دل ببرد خیال شهوت
 چون دل ز هوای نفس میرود • کی عشق دران قرار گیرد
 نبود به جهان بی سر دهای • جز در دل پاک عشق راجای
 عشق است ایس جان پاکان • عشق است رفیق درد ناگان
 القصه بعد لطافت و ناز • بکشاده هزار دغتر و زار
 دیدند قریب چون محرم را • کردند وداع یک دگر را
 و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بستر خواب
 برخاسته خان و مان وداع کرده و از سرتنگ و خاموس گذشته همراه
 عاشق چون سهتاب یا ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت
 کای عاشق صادق و ناکیش • من باتو موافقم میندیش
 عهدیکه نخصت با تو بستم • آن عهد یکی است تا که هستم
 برخیز که نگر خون نمائیم • وز بام دگر فرود آئیم
 تا آنکه نگشته است آلاء • دزدیده رویم تا محرم گاه
 و ازل محله رحمت از باد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه
 گردیده در کاشانه آشنائی معتمد علیه تا سه روز مستغنی ماندند
 و خویشان نازنین خانه حید موسی را حلقه دار در میان گرفته
 بنیان دعوی و خصوصیت نهادند و بعد شاهی برادر خورد مید مشار

ولد سید مکتوبی گرومست از اعیان سادات کاپی از دیار هند
مجملاً آنکه سید موسی در مقام شاهنشاهی بوده از قضا در آگره
برهندو زن زرگری موهنی نام که در حسن چون زر خالص عیار
بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطه
تعلق و تمشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که باز بحالش نظر نه کرد

ای خواجه درد نیست و گونه طبیب هست

و چون لشکر کشی رفته بود شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون
قلعه آگره خانه در جوار محبوب بکنار آب چون نزدیک بمیر سید
جال متوکل گرفت و کوش بچگون کشید و یک بار مرتبه او را
محبوب فقران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نوبت یا
بدمت مسلمان یا بدست زرگران قبیله وی اندک

فرشته ایست برین بام گنبد دوار

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت در سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهی از دور
بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افکن کمندی
چون عهد راستگران محکم و چون وعده جوانمزدان درعت بر بام
موهنی انداخت چون رهن بازان بر آمد و با یک دگر محبت
بعفت گذرانیدند چنانچه مقنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر
سید موسی گفت اشعار بدان معنی میکنند

دیدند همه که بس خرابم • بسیار زخم در اضطرابم
 آگاه شدند از مقام • کردند ترحمی بحالم
 ز انسان که مرا بخانه بردند • پرده بیچنان غمی سپردند
 آورده بخانه ام رساندند • زان محنت و درد و رها کردند
 هفتاد و بی عقل این حلقه جمیده را باور داشتند و اگر چه مصلحت
 در اخفای آن قضیه بود اما بقای غرضی روزی چلد آن گنج را در
 حلقه مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند
 و عید موحی از فراق بیروز مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد
 و از عقیده عقل به یکبارگی خلاص یافت
 دروا که عشق باز بدیوانگی کشید • خط جنون بد منتظر فرزادگی کشید
 اول قلم که بر ورق ناز راند یار • بر حرف آشفته دیوانگی کشید
 و چون این قصه کالشمس فی نصف النهار استخبار یافت در هر مجلس
 ازان داستان و در هر دهانی بدانی بود دلا رام پیغام بدست مشاطه
 فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانه که زنان را
 می باشد ساخته از دست و زبان بد گوین فی الجملة خلاص یافتیم
 از طمأنه اهل عصر رستم • فارغ ز چنان بلا نشستم
 در کوی جنون قدم نهادی • و آن رنج مرا بباد دادی
 اکنون هم اگر علاج یابی • امید که روز ازان مقابی
 نومی بکنی که این فسانه • شهرت نکند درین زمانه
 یعنی که ز شهر من برائی • و ز منزل ما کنی جدائی
 لیکن ز گمان دوستداری • یک مجرم را ز خود گذاری
 تا حال مرا چنانچه داند • هر روز بتو خبر رساند

ایده که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر
در منظوم نظم کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب هاسی
داد و بلعل دلالت میگردانید و آن دلبر از آن معرکه خبردار گشته و
دلش بسید موسی سوخته که میداد از حاکم ضرری باز رسد و آن
دلداد را بضرورت رخصت داد و بوعده وصل باز امیدوار ساخت
و خود از ترس خال بد نامی که بر چهره او نشیند باز گشته بخانه
رفت و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیده من
جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربایی که کسی در خواب هم
مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال
در آمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان
دیدم که تاجی مکرل از جواهر بر سر و دو شهری از نور در بر دارد
و بر من چون جادو زدها انسونی خوانده حیران طلعت خویش
گردانیده و بر پروبال خویش گرفته به شهری برد که تعریف آن
مگر در افسانهها شنیده باشید و در قصری رفیع و منبع پر از عجایب
و غرایب گوناگون و در هر گوشه اش خیل خیل پری نرادران
آرام گرفته

هر چند که آن مقام دلخواه • بوده بخدا بسی طرب گاه
و آن جمله بآن حور زاده • بودند بخداست سعاد
لیکن ز فراق دوستانم • آرام نمی گرفت جانم
می مردم از اشتیاق مادر • میسوختم از غم برادر
هر لحظه درین تن بلا کش • همچو پدرم همی زد آتش
با گریه زار ز آه جان سوز • چون رفتم در آن مقام معرور

میزدند تا از شعله‌ی شدت و صعوبت تمام مدت مدید و نوحه گشته
 و بنوعی خلص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید پشپاره آرد
 بردند و او که از ضعف دوری مانند هکلی و خدایی شده بود از شنیدن
 این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهان و اسباب هلاک جمع شد و
 دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان
 مبروری چاک زده خواست که با گره آید برادران عشق و یاران
 موافق خواهی خواهی او را کلمی نصیحت و کلامی بجز جر و تهدید
 و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا آنکه اردوی ظفر قویین به
 مستقر حطنت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت و درین
 مرتبه هر چند جهد کرد دیدار بارش از آنکه در جای مستحکم و
 محفوظ نگاه داشته بودند میسر نشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری
 هندی سیولن پوری از توابع کالپی را که با سید نسبت مصاحبت
 جانی داشت دل ببرد سوخت و وقت نماز شامی آن کنج نشین
 کشته عفت را از آن کلبه تاریک بر آورده بر تپه‌ی سرکشی چون
 ابلق روزگار و پان پائی تقدی چون سهند عمر ناپایدار ردیف خود
 ساخته براه گذار دژیای چون بالا رویه آب روان شد و خوشان زن از
 عقب و مردم شهر نظاره گفان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسپ
 در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون
 خر در وحل مانند و چون مهر افتاد دران ششدر روی گذشتن نداشت
 و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانه زمین بر زمین
 انداخت و قامی را گفت نوجوان خود بسلامت به برادران مرا بآن
 گرفتار رسد و به زبان حال بگو که

و سید موسی بموجب فرموده او محرمی رفته او را بحالی که معلوم
است وداع کرد و مخربو از جانبین برخاست و محرم را در
خدمت او گذاشت و خود بجزع ملازمت شاهنشاهی راه رفته بمبور
پیش دبد همت ساخت

چو آیم جانب گویت در صد منزل یکی سازم

و اگر ز اینجا روم بیرون بهر گاهی کنم منزل

و آن نازنین تاب دوری نیاورده بعد از از روی چقد آن محرم متفق
شده گفت که شبی بصورت گدایان نزدیک براری و من اینجا
چیز دادن از خانه بدر می آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و در آن
وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانه مادر و پدر بر آید و
کلبزگی را که دید بآن او بود در پیش کار فرستاد و روی بغیر از نهاد
غمش تا بار من شد زوی در راه عدم کردم

خوش است آوارگی آن را که همراهی چغین باشد

و استعداد سقر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر بمان
بخطاط جمع بجانب قفقیز و بیانه روانه گردیدند اتفاقا از آنجا که
خدای عز و جل نمی خواست بیکبار در میان راه خوبشی از
خوبشان آن لعبت چون بقی ناگهان پیدا شده از راه خود مستور
و افسانه اش چون روز روشن مشهور بود شناخت و خدمت در
دانش محکم زد

غم را که خیر کرد و به را که نشان داد

عسکری پهلوان جمال که در آن ایام کوتوال بود رسیدند و شوقهای
عظیم برخاسته جمیل گریخته را به خوبشان و گریزانده را بر زندان

بیدار ز بهر آخرین خواب • چون اشترعید و کار قصاب
 سیب دقتش ز حال گشته • مانند سیب سال گشته
 مادر و پدر او را بآن حال دینده دست ازوبیکبار شسته معذورش داشتند
 کس نرسد از ده ویران خراج
 و بعد از آنکه اخلاقی و اخلاقی تمام چون نبض اهل سمرات در
 حرکات و سکناتش پیدا شد رسیدم چون سودا ئیان با خود در چنگ
 و در گوشه دل تنگ نشسته بر سینه سفک میزد و نام سید موسی
 را در زبان و حرز جان ساخته و بمشهور میر سید جلال متوکل که
 مقتدای زمان بود کلمه اسلام بر زبان رانده خود را برخاک عاشق
 پاک زد و جان بیجان سپرد چنانچه سید شاعی صاحب در آن
 منظومی اشارت بان میکنند ده

این واقعه چون شنید آن ماه • آمد حوی ما دیده ناله
 آورد بلب کلام ایمان • شد پیش جماعتی مسلمان
 چون یافت شرف ز دین اسلام • بر بست بطرف خلد احرام
 باخوبی از چو عشق شد جمع • پروانه صفت بسوخت آن شمع
 کرد از سرشوق و جذب فریاد • موسی بر زبان گرفت و جان داد
 در یک نفس آن در سرور عشق • گشتند شهید خنجر عشق
 تا آنکه میان باغ رضوان • باشند بهم ز خلق پنهان
 آن هر دو مصالحدان جانی • رفتند ازین جهان فانی
 از درد و غم فراق رستند • پنهان ز همه بهم نشستند
 ای سیدی این چه ناله داری • دل را چه بغم حواله داری
 این واقعه را بکن فراموش • در صبر بگوش و باش خاموش

من جهد عمي فلم تقصا میگوید • بیرون از کفایت تو کز دیگر است
 مید موسی این خبر شنید و درون قلعه اکثر بجای که داشت در
 بر روی خویش بردست و از یاس و حسرت روح او در گذار و جانفش
 چون طایر ملکوتی به پرواز در آمد و از حبس چار دیوار طبیعت
 رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و در آن حال ۴ بار این بیت
 بر زبان راند که

از یار دلم هزار جان یافت • یاری به از نمی توان یافت

الهی این درد را نصیب جان من خراب معجور گردان

بزن بر سینه ام خنجر جدا افکن سر از تن هم

در این خانه تاریک را بکشی دروزن هم

و چون رخت ازین سرای مستعار بدار القرار کشید قالب تهی او را
 بدست تهی بمنزل بردند تا بگل سپارند از درد دزن غریب و شبون
 بر خاست اتفاقا نعلش او را از زیر غرقه آن علم طریقه گذرانیدند
 و صبح چون درین نوبت گرفتار شده زنجیری چون گیسوی مسلسل
 در پای او انداخته بودند بالای بام از صبح تا شام ملخیر و صیورت
 مانند مهر سکوت بر حقه لعل و یاقوت نهاده نظاره جفازه آن شهید
 عشق میکرد آخر بی طاق و بیقرار گشته خود را بهمان حالت
 نعره زنان از آن طاق بلند انداخت و زنجیر از پا بگست و دیوانه
 وار سر و پای برهنه اول در محله آن غریب از دولت وصل بی
 نصیب رمید و حالش زمان زمان تغیر پذیر شد گاهی خاموش
 و گاهی مدحش هر تحذیر بگردان تفکر کشید و آثار بیماری برو
 ظاهر گشت

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جاده هدایت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خونش را بمواظفه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه بر انداز را عقد بسته باز بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاورده خود را بزخم خنجر هلاک ساخت و نام او از جریده زندگی پاک گردید و در میان علما هر سوتجهیتر و تکفین او اختلافي رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق و عفت و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خنجر عشق بخون دیده آلوده

بخاک همچنان پر خور - چارید و مشوئیدم

و شیخ عبد الغنی صدر عالی قدرد دیگر علما و قضات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده و آلوده فسق بوده نه آلوده عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن صیوری چاک زده و بر خاک ری کفنی پوشیده خاک رویی آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزی در خلوت خانه عدم رفته با یک دیگر همدم و همقدم گشتند

خوابرویان چو مرده برگزینند * عاشقان پیش شان چنین میروند
و درین سال شیخ گدای کنبوی دهلوی که حکم ششمنه معزول داشت و از طایف مقابل ایام درین پندار و غرور از جمله اصنام بود درگذشت و * مرده خاک کلان * تاریخ یافتند و در سه مبع و سبعین و تسعمایه (۹۷۷) چون خبر فتح چیتور و زندهگیور در اطراف و

الحمد لله على نعمة الايمان و الاسلام . بر اذکذا معروض میدارم که اگر چه بمقتضای وعده اختصار جای اطلب درین واقعه نبود اما چه توان کرد که محض عشق بی اختیار عیان قلم از قبضه اختیار بیرون بود و دراز نفسی واقع شد العذر العذر

بشنوای گوی بر فسانه عشق . از صریح قلم ترانه عشق
کار من عشق و یار من عشق است . حاصل روزگار من عشق است
چه کنم در سوست من اینست . و ز ازل سرنوشت من اینست
بهر این آورده اند مرا . جانب این کشیده اند مرا
امید داری از درگاه کار ساز بده نواز اینست که درین صموی مرا
دروغ گو نگرداند و بدرد عشق بزیافد و همداران درد بپیراند
کسی کش روزیست این سینه سوزی

مراد را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکی از شیخ
زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به
معنوان صلاح و پارسائی موصوف بود بر یکی از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده . صد قاتله ماه و مشتری را

بر دامن هجر و وصل بسته . بد بختی و فیک اختیری را

در چغیر زلفت کرده پنهان . دستار سپهر چغیری را

در اگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهی رسید یسقل خان که از جمله
مقریان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از حرجان گذشته
شبی در قصری محفوظ که معشوق را التیا برده در بروی او بر آورده
بودند کنند همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار
 طایری از آشیان جاء و جود آمد فرود
 گوکبی از اوچ عز و ناز گردید آشکار
 گلبنی این گونه نمودند بر در چمن
 لاله زمین گونه نکشود از میان لاله زار
 دایه ابر بهار از مهریانیهای فضل
 سبزه با گل هم زبان لولو بگوهر کرد یار
 مهر می گوید که می زید که آن معیاره را
 از پی زیب جمال از زهره سازم گوشوار
 مقدم مولود می افزود زیب شه اگر
 لولوی لا فزودی زیب در شاهوار
 شاه شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
 باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
 آن هلال برچ قدر و جود و جاء آمد برون
 و آن نهال آرزوی جان شاه آمد بیدار
 شاه اقلیم وفا سلطان ایوان وفا
 شمع جمع بیدلان کلم دل امیدوار
 عادل کمال محمد اکبر صاحب قران
 پاک شاه نامدار و کلم جوی و کلم کار
 کمال دانایی قابل اعدل شاهان بدر
 عادل اعلی و عاقل بی عدیل روزگار
 از کلام او بیان حال معنی مستفاد

الذات شایع شد و قلع بقدر و بی آب گشتند رام چند حاکم بهمه
 محاقبت اندیشی نموده پیش از آنکه کار بمنّت و شفاعت امتد کلید
 قلعه کالنجور را که از دست بجلی خان پسر خوانده بهار خان سروانی
 بمبلغ کلی خریده بود بانفایض پدشکش بدرگاه فرحتاد و حرامت
 آن را به مجنون خان قانشال که دران نواحی جایگیر داشت دادند
 و فرمان استمالت بر اجه رام چند فرحتاده پرگنه اوّل را که
 نزدیک لجهومی و پداگ است معروف الیهابلس با سایر امکنه به
 جایگیری دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این حال بعد از گذشتن هفت
 ساعت از روز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم همزل شیخ اسلم
 چشتی در فتح پور واقع شد

گوئی بزمن ستاره آمد • یوسف بجهان دو باره آمد

باقی سرش ز هوشمندی • می تاقت ستاره بلندی

و شاهنشاهی دران زمان باینغار آمده از آگره از نهایت ضرر حکم
 به تخلص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب
 دادند و شعرا قصاید تهنیت گفتارند از ان جمله خواجه حسین
 مروی قصیده گفت که از هر مصرع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی
 و از هر مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه
 حاصل میشود و دو لک تنکهنقد صلح یافت و آن قصیده این است که
 لله الحمد از بی جا و جلال شهر یار

والی واک علم کن گرم کوه و قار
 غیر برج و جودی گوهر دریای جود
 از هوای اوج دلها شاه باز جان شکار
 کی بچودت ماند آبی از حیا پیش حساب
 باز چودت می نزدیک جود از ابر بهار
 پادشاهها سلک لولوی نفیس آورده ام
 هدیه کن آمد گرامی باز جوی و گوشدار
 کس ندارد هدیه زین به اگر دارد کسی
 هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیا
 یک بیک اشعار صرصری بمکه بی عیب آمده
 هر یکی جوئی زوی مقصود دریایی دربار
 مصرع اول زوی سال جلوس پادشاه
 از درم مولود نور دیده عالم برآر
 تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال
 و آن حساب از سال و ماه روز و دران نامدار
 شاه ما پاینده باد و باقی آن شهرزاد هم
 روزهای بی حساب و حالهای بی شمار
 و شیخ اسم شیخ یعقوب صیرفی کشمیری نیز قصیده بهمین احلوب
 گفت اما چه سود که صله را دیگری زبود و دیگری این تاریخ بداد
 • در شاه واز لجه اکبر •
 و دیگری
 روی نمود از مطلع اقبال شاه کشمیریاب
 و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذری که بجهت شکرانه طلوع

روز کمال او بفانی دین و دنیا استوار
 سایه لطف اله آن لایق تاج و تکیه
 پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
 بر زبان گاه از نجوم تهر آرد اعلان
 با عدد گاه از زبان ریح گوید الغرار
 مجلس دی راسمى چارمین دان عودحور
 مرکب منصورى ز انجا که راند عالمی
 یمن گوید از یمن یا یسر داند از یسار
 حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان
 بر سببى یا مدهی سیرود لیل و نهار
 ای چو صنع لایزالى آفتاب ملک و دین
 پایه انزای معالی سایه پروردگار
 والی والا علم عالم دل و کفوان سریر
 والی والا مآبى عادل عالمی تبار
 مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر
 با مسجدان مهربانى از کریمان پادگار
 شاه صلیح عدل و دادى ماه شام چاه و گاه
 برق گاه تزم و جزمى کوه گاه بر دبار
 معدن عدلی و احسان منبع لطف و کرم
 با بهاء و باقل و دین پرور و پرهیزگار
 حامی دین نمى ای ماحی آثار بد

فتح پور بجای افعال شوم رسانیدند و نبضی ازین قضیه در تاریخ کشمیر که جامع لوراق منقح ساخت سمت ارشام یافته .

و درین حال برگرفته لکنو را از تغیر حسین خان بمهدی قاسم خان که از حج بازگشته شاهدشاهی را در قلعه رنهنپور آمده ملازمت نموده بود جایگزین دادند و حسین خان ازو بجان رفیعده و آیه هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ خوانده دیدارها بقیامت اندک برغم دختری مهدی قاسم خان باوجود آن صحبت گذرا دختری از عم خود غنصقر بیگ گرفته و بعد از چند گاه او را در بیدابی و دختر مهدی قاسم خان را در غیراباد نزد برادرانش رخصت داده از لکنو بقصد غزا و کسر اسنام و هدم بتخانیه که خشت های آنرا از طلا و نقره شنیده و طمع در حایر خزاین موزوره غیر محصوره که شهرت کذب یافته بود بسته براه اوده در کوه سواک رسید و کوهیان اول چنانچه دستور ایشان است بیکبار جای های خویش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوه های بلند خطرناک متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود همشیره زاده پیر محمد خان شهید شده و مقبره شهدا بود رفته و فاتحه بارواج طیبه ایشان خوانده و صفه بر مقابر فرموده آن جماعت بسته پیشتر در آمد و تا نواحی قصیه رجوایل نام از ولایت راجه رنکا که زمینداری با شوهرست تاخت و باخت کرد و از آن جا تابه اجمیر که پای تخت ارست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک و سایر نفایس ولایت تبت است دو روزه راه مانده بود که بیکبار بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شبهه اسبان و بانگ نفاره و فریاد

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگر پداده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش ساعت کروه راه طی میکردند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دہلی را معسکر ساختند و چند روزی بزیارت اولیاء اللہ پرداخته و از آب جون گذشته شکار افکنان بدار الخلافت نزول فرمودند *

و درین حال میرزا مقیم اصفهانی را با شخصی میر یعقوب نام کشمیری در فتح پور به تہمت رقص سیاست فرمودند و چون این میرزا مقیم چند گاهی در لکھنؤ بمقامت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت یاری باطف و رعایت پیش آمده وکیل مرکز خویش ساخت آخر یزدان و خویشان خان خاطر نشان ساختند کہ این رافضی تند و غالبیت و مزاجش از میرزا انحراف تمام یافت و او در مقامت پادشاهی آمده و رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد در همان ایام جمعی از غالبان روضه قاضی حبیب را کہ سنی متعصب بود بجهت تعصب رخصی ساخته بودند اتفاقاً قاضی مسطور هنوز زنده بود کہ حسین خان کشمیری قاتل را بحکم مفتیان سیاست رسانید و میرزا مقیم باعث گشته مفتیان را باین علت کہ چرا بقتل آن شخص متولی دادند هر چند از روی سیاست هم باشد بہ شخصی متعصبی غلیظ شدید سپرد تا بہ چہاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او میرزا یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم پیشکش بدرگاہ آوردند و این قضیہ بعرض رسید و این ہر دو شخص را بقتلوی شیخ عبد القی و دیگر علما کہ عیال او بودند در میدان

خود ملکه او گشته بود در جای مناسب کدخدای ما ختم و بعد از
سه ماه از آن امر خیر که متضمن صد شرب بود هم او را و هم قره العین
عبد اللطیف را که اول نوباره من از باغ عمر و زندگی بود چشم
زخم روزگار در طرقة العین باز باز از عهد بلعد برد و مرا که
شهریار زمان خود بودم بیک نگاه غریب شهر خود ساخت **إِنَّا لِلّٰهِ**
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

تاکی زمانه داغ غم بر جگر نهد • يك داغ نيك ناه شده داغ دگر نهد
هر داغ که آورد قدری روجه بهتری • آن داغ را گذار و داغ بتر نهد
زیر هزار کوه غم بهشت گردد • دستش هزار کوه دگر برزیر نهد
چه توان کرد لیکن هذا اول قارورة کفرت فی الاسلام و این ترکیب
بقدر در سریده ادازیس که بداغ حسرت موتش الی اليوم الموعود
کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که اتفاق مرا
دین چه جانکاه بلا نیست که روز داد مرا
هیچکس نیست که فریاد من ارا نرود
فرمود هیچ کسی لیگ بفریاد مرا
ماه من آخر شب رفت پس پرده غیب
بین کزین حاسه غیب چه غم زاک مرا
مایه شادی و امید دلم رفت بخاک
بعد ازین دل بیه امید شود شاهد مرا
گرچه بنیاد من از صبر قوی بود ولی
سبیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

مردم ابرو بالوان عظیم پیدا شد و غله و کاه نایاب گشت و گرمی
بر لشکریان غالب آمد و هر چند حسین خان از نهایت تهور
ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع
در زر جواهر و خزاین سفید بود مردمش از بسکه دل بیک داده
بودند اقدام بران معنی نکردند و خواهی نخواهی عیان توپن اوزا
گرفته باز گردانیدند و در وقت باز گشت کمران سر راه گرفته
تیر های را که بدکل از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان
باریدند و سنگباران عداوت آن شد درین اکثر مردم کل آمدنی و مردم
جنگ آزمایی شربت شهادت چشیدند و بقیه که صبر و استقامت
بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بقائید زهر جان گزافی از
سوی سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعبیر تلخ بی
مزه یافته شد و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و گواه را
از دامن کوه بجهت انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و
بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد اما
در میان آن نتوانست در آمد و بسایه را از مردم خوب او که از اینجا
مرتبه اول نیم جانی سلامت آورده بودند درین مرتبه زهر آب
انجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان
عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رفته رخت
و چون بیک داده چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی
و فقیر درین سفر برخصات حسین خان از لکها و به بد او آمد و
برادر مرحوم شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر
میدانستم و اکثری را از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق سلیمی

چشم تاریک مرا روشنی از روی تو بود
 روشنی رفت ز دل تا تو ز چشم رفتی
 بود چشم مرا همچو فکین در خاتم
 چون فکین عاقبت الاسر ز خاتم رفتی
 دلت از هیچ ممر شاد نشد در عالم
 حیف صد حیف که ناشاد ز عالم رفتی
 جان پاک تو درین مرحله بصر نمکین بود
 رخت بستی و ازین مرحله غم رفتی
 بردل از کار جهان هیچ نه بودت باری
 باری از کار جهان خوشدل و خرم رفتی
 بودم از مهد ترا مونس و همدم همدم
 در لحد بهرچه بی مونس و همدم رفتی
 رفتی و حسرت تو زین دل حیران فرود * غمت از دل نرود تا ز غمت جان نرود
 کیست آنکس که نشان تو بمن گوید باز
 خبر جان روان گشته به تن گوید باز
 قصه گل که فرو ریخت ز آفتاب خزان
 کیست القصه که با مرغ چمن گوید باز
 قاصدی کو که غم و درد مرا روی بر روی
 یکا بیک پیش تو بروجه حسن گوید باز
 با تو گوید سخن را به زبان و اندک
 بهر تسکین ز زبان تو سخن گوید باز
 تنگ دل غمچه وقت گشتم و کس پیدا نیست

آن کسی را که کفم یاد یروزی صد بار
 ره که یگبار بسالی نکند یاد مرا
 چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کفون
 داد خود از که ستانم که دهد داد مرا
 حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کفم * چاره درد دل خود ز که جویم چکنم
 ای فلک و که دلم خسته و ویران کردی
 خاطر جمع مرا باز پیریشان کردی
 گوهری بکن بکفم بود ز اغیار نهان
 آشکار از نظرم بردی و پنهان کردی
 سرو من بردی ازین باغ بوندان احد
 باغ را بر من ماتم زده زندان کردی
 یوسفم را بکف گرگ سپردی و مرا
 در غمش معتکف کلیه احزان کردی
 در گل تیره نهادی گل نورسته من
 روز من باشب تیره ز چه بکسان کردی
 حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
 بردی ابرو و مرا بی سرو سامان کردی
 آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
 جاش در دشت به پهلوی غریبان کردی
 وقت گل آمد و شد جای محمد در خاک بجای آنست که از غصه کفم بر سر خاک
 آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتی
 دیده پوشیده ازین دیده پرزم رفتی

ای منم از رخ خوب تو جدا افتاده
 و ز فراق تو به صد گونه بلا افتاده
 تو بصحرائی و من مانده درین شهر غریب
 الله الله تو کجا من به کجا افتاده
 بار گل هم نشیدنی و ندانم این بار
 بر تو صد پشته خس و خار چرا افتاده
 قدر وصل تو ندانستم و این بود جزا
 که ملاقات تو با روز جزا افتاده
 کردمی جان بسرد کز تو لیکن چه گفتم
 که سر و کار تو با حکم خدا افتاده
 حال تاریخ تو شد گفت چو سورت افتاد
 آن سہی سر و چه ناکه ز پا افتاده
 قدری ناله و فریاد نمی دارد سود
 در دما کوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود • هم خدا از وی و هم او از تو خوشنود بود

یا رب اندر چمن خلک گذارش بادا
 قصر فردوس برین جای قرارش بادا
 در گلستان جنان چون گذرد جلوه کفان
 حور و غلمان ز یمین و ز یسارش بادا
 در شب تار چو هنر مقرر عقیق کرد
 نور اسلام چراغ شب تارش بادا
 بر مزارش چو کسی نیعت که امروزد شمع

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز
 هست صد پنج و شکن در دلم از ماتم تو
 که بنو زین دل پر پنج و شکن گوید باز
 دور زنتی و نیامد ز دیار تو کسی
 که ز احوال تو یک شمع بمن گوید باز

روم و بر سر گور تو قیامی بکنم * تا جوابی شنوم از نوسامی بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالت ترا
 با تن خسته و بی تاب چه حالت ترا
 تو بخواب اجل و بی توقیامت بر خاست
 خیز و سر برکن ازین خواب چه حالت ترا
 از جدائی تو احباب بسی بد حالت
 ای جدا مانده ز احباب چه حالت ترا
 شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک
 دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا
 بود جای تو بسحراب و کفون می نگرم
 مانده خالی ز تو سحراب چه حال است ترا
 می خورم خون جگر بی تو مرا پرس گهی
 که درین خوردن خواب چه حال است ترا
 برگشت صد گل حیراب دمید از اشکم
 زبر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست
 مونس روز وانیس شب تار و گدا تو کیست

اول ولادت پادشاه زاده اول و از ثانی و ثالث شهرزاد ثانی مفهوم میشود
داد دو شهرزاده بشاه این چهار * چهار * آن هر دوی از آفتاب
اول از ثانی شاه جهان * ثانی از دلیور عالی جفاب
و آن یکی از یمن بشاه حریر * مزده رحمان بود بمده فتح باب
آن دیگری باعث امن و آمان * مهرزاده داده بارهید خواب
مزده که مولود شد از اول است * گفته از مصرع اولی جواب
از دومین مصرع ایات هم * مولد شهرزاد ثانی بیاب
باید مدام آن شد و شهرزاد را * جاء مکندر فراتر اسباب
و بنارنج بیستم ربیع الآخر این سال از فتح پور بعد از آن که دوازده
روز توقف نموده بودند از برای ایقایی نذر متوجه اجمیر شدند
و بر در آن خطه پاک قلعه طرح انداخته و عمارت عالیله با امرای
عظام حکم شد و روز جمعه چهارم جمادی الآخر از انجا کوچ نموده
در عرض دوازده روز پبلده ناگور رسیدند و حوض بزرگ آن شهر را
بر امر تقسیم نموده و حکم برگردان آن فرموده شکرثار نام نهادند *
و درین ایام چند رحیلن پسر مالدیو حاکم مازور بمه زمت رسید
و زای کلیان مل راجه بیگانیر نیز با پسرش زای سکه آمد دخترری
پیشکش آورد تا داخل اهل حرم شد و پدر را رخصت بیگانیر داده
پسر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پیش از آن واقع
نشده بود کرده بعزم زیارت قطب المشایخ کن نمک و گنج شکر و
فرید عصر مخدوم شیخ فرید قدس الله سره العزیز جانب اجودهن
مشهور به پتن نهضت فرمودند و میرزا عزیز کوکه ملقب بلعظم
خان که جایگزین دار انجا بوده جشنی عظیم - اخته و تحف و هدایای

بر تو لطف خدا شمع منارش یاداد
 از عروس گهین دهر چو بگرفت گذار
 نو عروسان بهشتی به گزارش یاداد
 هیچ یاری چون شد همدم از بعد از مرگ
 دمبدم رحمت حق همدم و یارش یاداد
 مردمان قطره اشکی که نشانند بر تو
 کردند آن قطره در ثواب و نثارش یاداد

قایم سکون او در ره علیین باد * این دعا از من و از روح امین آمین باد
 و درین سال عمارت مقبره دلیلیز خلد نظیر پادشاه غفران پناه در
 دهلی بکنار آب جون باه تمام مبارک میرزا غیاث بعد از هشت
 نه سال با تمام رسید و آن عمارتی است که دیده نظارگی در مطالعه
 آن غیر از حیرت باز نمیدهد *

و در روز پنجشنبه سوم ماه محرم سنه ثمان و سبعین و تسعمایه
 (۹۷۸) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم
 دست داد و درین سال هم جشنی خسروانه چون جشن سابق ترتیب
 دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصرع تاریخ ولادت

این دو شاهزاده می برآید اول از اول و ثانی از ثانی

اولین شهرزاده آن تا بنده ماه * ماه دار از اوج عزت شد عیان
 آن دوم فرزند اکبر پادشاه * آیتنی نازل شده از آسمان
 ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوائی شاه مراد ابن اکبر عادل
 و خواجه حسین مریدی قطعه هفت بیتگی گفته که از هر مصرع

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیة لشکر را با توپچیان و
 قید اندازان از قلعه بکربجنگ صاحب علی خان فرستاد و ایشان را
 نیز همان آتش در کلمه شد و گریخته بقلعه در آمده قیل کشیدند
 و چون از دحام خلیق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد
 و وبای عظیم افتاد تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سه
 ثلث و ثمانین و تسعمایه (۹۸۳) سلطان محمود که پیر غریب و
 معمر و مہربوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهی آمد
 و میر گیسو را برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور
 فرستادند *

و درین سال منعم خان خانخانان از جوپور اسکندر خان روزگ
 را که از پدرش انغان آمده بار التجا آورده و هر دو را کمر مشیر
 مرصع و چاقوب و اسب با زین مطا انعام فرسوده و لکهنو بیجاگیر
 اسکندر خان داده و یکومک خانخانان نامزد گردانیده و عفت
 جوپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم
 جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمایه سربدالین مرض موت نهاده
 فوت یافت

چه باید نوازش و نالاش ز احوالی و ادباری
 که تا بر هم زنی دیده نه این بیغی نه آن بیغی
 و درین سال جمال خان ولد شیخ متکین بدوئی که صاحب
 جمال مغربی و از یاران جانی قدیم بود در سنبل همراه خان
 کلان روز عید قربان قبض زده بیزه پانی از دست ناشناسی
 خورد و ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

بقیه پدشکش کرده و فی الواقع این چنین ضیافت از کم کسی
نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و از آنجا بپهور آمده مهمان حسین قلی خان شدند و العود احمد
خوانده از راه حصار نیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و از آنجا
بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و محب علی خان پسر میر
خلیفه را که از مدتی باز ترک سپاه گری نموده منزوی شده بود
بوحیلہ کوچ دی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان
حاکم تته در حباله خویش داشت تربیت کرده و علم و تقوا بخشیده
و جایگزین در ملتان داده و سعید خان مغول حاکم ملتان را بکومک
او نوشته و نبیره او مجاهد خان را که بسیار شجاع و منهور بود همراه
گرفته اند بجهت گرفتن تته تعیین نمودند او بملتان آمده و قریب
بچهار صد هزار در جایگزین خود نگاهداشته کس بسلطان محمد حاکم
بگر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلانی اینجا بپاید
هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من منعهم که گرفته
بار میدهم و این معنی بعرض هم رسید و با اعتماد شما مرا باین
ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است از در جواب در نوشت
که اگر برای جیسلمیر به تسخیر مدد متوجه میشوند کومک بشما
میفرستم و از راه بگر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان
و مجاهد خان برای دیگر زبان شدند و سلطان محمود تملی لشکر
خود را بمداغه فرستاد و محب علی خان بجنگ غالب آمد و
بگریان در قلعه حایلله بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث خسارت و زیان است و
به میراث از ابو البشر رسیده دیده عقل را پوشید و آثار عشق
ناصبد و بدام شهوت و آژ گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پیش
آمد تا بی ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و از آنجا که هم
غیرت و هم عزایت حق سبحانه عز شانه بود مکافات آن جرمه و
تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندبیرا
مسلط ساخت و نه زخم شمشیر پیدایی از ایشان بر سر و دست و
دوش خورد و همه پوست مال زشت مگر زخم سر که استخوان را
شکسته بمنز رسبد و تهی مغزی یار آورد و رگ انگشت بفصرد چ
اندکی بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را حیر کرد آمد و
بخیبر گذشت امید که دران نشاء نیز عاقبت بخیر باشد

القصة هراچه کرد گردون زجفا * حق داید گفت بود در حق ما
شکرانه نعمتش نمی کردم هیچ * تا لجرم نکند در رنج و به
و جراحی حائق در قصه بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته
زخم ها فراهمی یافت و دران رنجوری و بیماری نذر کرد که اگر
ازین حالت صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف
مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در
بنیان امل باین معادلت موثق گردد و مَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَعَزِيزُ
فَيَنْتَظِرُ مَنْ قَتَلَ نَجْدَةً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

درین فیروزه کنگه دیر بنیاد * بحسب طاقول نیاد است آدمی زان
نباشد دایب از نعمت شناسی * نباشد کمر او جز ناسپاسی
به نعمت گرچه عمری بگذراند * نداند قدر آن تا در نماند

مد آه از جوانی و زیب جمال خان

و شیخ ام شیخ یعقوب صرمی کشمیری این تاریخ یافت

سپرده جان بروز عید قربان

و در صفه تسع و سبعین و تسعمایه (۹۷۹) محلی عالی در

اگره و محل دیگر در معموره جدید فتح پور باتمام رسید و قاسم

ارسن تاریخ یافت که

تمام شد دو عمارت مثال خلدبرین • بدو دولت صاحب قران هفت اقلیم

یکی به بلد دار الخلافت اگره • دیگر بخطه سکری مقام شیخ حلیم

میر از بی تاریخ این دو عالی قصر • رقم زده دو بهشت برین بملک تقدیم

و در سلخ ماه مبارک رمضان این سال رحلت شیخ اسلام چشتی

فتح پوری که از مشایخ عظام دیار هند و صاحب مقامات عالیست

و شمه از احوال او در ذیل این منتخب بطریق تذکره نوشته خواهد

شد انشاء الله تعالی از دار غرور فدا بدار سرور بقا واقع شد و یکت

تاریخ او • شیخ هندی • و دیگر

تاریخ وفات شیخ احلام • شیخ حکما و شیخ حکام

و درین سال برجامع منتخب واقع هایل روی نمود و آن

مجمه این است که چون کانت و گوله بجایگیر محمد حسین خان

بود و تقدیر بر حسب تقدیر چندانگاه در صحبت او مانده اسم صدارت

آن صوبه و عهده خدمت فقرا داشت و بتقریب زیارت مزار و فیاض

الانوار شیخ کبار بدیع الحق والدین شاه مدار قدس الله سره العزیز

در مکن پور از توابع قنوج رسید و چون آدسی زاد که شیر خام

خورده به حسب مرشت مرکب از غفلت جدلی که موجب

حکم روغن نغط داشت و این فقیر آنرا بیچشم خود دید و زیاده اش
بگوش رسد و بعضی را گوشمال داد و بعضی را بامال ساخت و
قبل از آن واقعه مجذوبی از میان دو آب بانجا رفته و فقیر او را در
منزل خود آورده بار محبت داشتیم در خلوتی بمن گفت که ازین
شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی
است چون خراباتی بود ازو این سخن بار نشد

چه برمی آید از بدادن در احوال پریشانیش

که آیت عذاب النار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین و تسمعمایه (۹۸۰) فتح گجرات روی داد
محمل این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود و ملوک
طوایف شده بودند شاهنشاهی امر باحضار عساکر فرموده عزیمت
تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بقاریخ بدستم شهر صفر از دلی
تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلد اجمیر مقر
مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضه قدسیه گردنقر سلسله
چشمتی حضرت معینیه قدس الله سره و احرار هم روز دیگر بطواف مزار
میر حسین خدک حواری که این بیت در شان ایشان گفته اند که
شکر الله که بدل تافته انوار جلی * از حسین بن علی بن حسین بن علی
و بالای آن کوه منوج شدند و میر محمد خان گلان را باده هزار
سوار برسم هرادل بدشت روانه گردانیدند و بکوچ متواتر در نهم ماه
جمادی الاول بناد گور رسیدند و در شب چهار شنبه دهم ماه جمادی
الاول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاور صلیح تولد شاهزاده صاحب
انیال دانیال واقع شد و این مژده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهی

و از آنجا بکنت و گوله رسید چون غل کرد از سر نو صاحب فراش
گشت و حسین خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب
گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادرى فوق از طاقت
بشری بجای آورد و چون بجهت مرگى صفرط آن جراحت گزگ شده
بود هم مرهم از چوب گز ساخت و هم حلوای گز خوردن فرمود تا
از آنجا بدو آن آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از سر چاک کرد
و کار بمردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری
نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا
دنقیری و دیوانی و سخنرانی در کار اند و جمعی از پسران مانند
کارخانه پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تگ و دو اند و
یکی از نویسندگان درقی در دست داشته دران نظر میکنند و میگویند
که این آن نیست و در همان مخصوصه چشم من بکشد و معاً در
خود خفگی مشاهده کردم و سخنی که از انواه عالم در حالت صغری
می شنیدم یاور شد آری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی
غالب است و الله غالب علی امره *

و درین سال در بدو آن آتشی نظیم اتفاق و چندان کس از
هندوان و مسلمانان سوختند که از حصار افزون باشد و از آبها پر
کرده سوختها را بیدریا می بزدند و معلوم نشد که مسلم کدام است
و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر نصیل قلعه
برآمدند از تابش زبانه آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار
انداختند و جمعی دیگر معیوب و معلوم ماندند و آب دران آتش

از حرا احمد آباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام وزیر
مطلق سلطان محمود گجراتی در آن محاصره بود برخاست و جمعیت
افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر
ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان دایم او را مقید داشته
خود ملک رانی میکرد بملازمت رسید و عاقبت او را بشاه منصور
وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپرده سی روپیه ماهیانه از
گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطانی رسید و بدست
راجه سورته امیر شده زمانیکه او را مقید ساخته جانب چوناکره
نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزرگم
اساره ملک ساخت و باقی احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود
و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و حید حامد بخاری و اختیار
الملک حبشی و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشی
و چهارخان حبشی و سایر امرای گجراتی کلهم و جلهم آمده دیدند
و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورده و حبشبان را بجهت رعایت
حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد
آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بقاریخ بیستم این ماه سید
محمود خان باره و شیخ محمود بخاری محل را بارید و رسانیدند
و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد آباد بجانب کینهایت بدنع ابراهیم
حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بهروج و بروجه و سورت را
متصرف شده بودند متوجه شدند و درین فرصت اختیار الملک حبشی
که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر
فرار نموده رفت و بجهت بی اعتمادی اعتماد خان را حواله شهادت

رسید بقربیب شیخ اندیال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند
بگفتا ز امر شرع نبی باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواخی میفرست
شناختند خبر آمد که راجپوتی در سروهی با لاجپی گزی آمد خان
کلان را بجمدهر که نام ساهی است در اهل هند مشهور زد چنانکه
بر سیلۀ او رسیده از پشت شانه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن
راجپوت را به جبهه رسانیدند و آن زخم در عرض ده و هانزده روز
فراهم شده رو به بیی آورد و چون بسروهی رسیدند مقدار صد و
پنجاه راجپوت چنانچه رحم مستمر ایشان می باشد بعضی در بیت
خانه و بعضی در خانه راجه سروهی خود را بسردن قرار دادند بجنگ
پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتار خان
مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگویند و درین جنگ شهید
شد و درین منزل رای سنگ بیکانیری را بچوید پور تعین ساختند
تا راه گجرات روان سازد و مضرتی از رانا کیگا حاکم گوننده و کونهلیر
بکسی نرسد و مانسنگه ولد راجه بیگوانداس را بانوجی آورامه
بحانب اردو ناسزه گردانیدند تا بتعاقب پسران شیر خان فولادی
که یاهل و عیال بآنصوب میرفتند رفت و در قرة رجب ظاهر بلد
بنین معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان یازده برادر سید
محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با
غنیست بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیر خان رسید

شدند درین وقت بکس پسر راجه بهگونت داس بهونیت نام دران
معرکه بقتل رسید و مخالفان دلبیر شده بر فوج شاهنشاهی که در
زمین تنگ باهموار که از هر طرفش از قوم زار است ایستاده بود
حمله آوردند از آن جمله سه کس تاخته یکی راجه بهگونت داس
متوجه شد و راجه بهگونت داس از دزای از قوم زار نیزه دستی بر
انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دومی دیگر حمله بر شاهنشاهی
که از همه در پیش بودند بردند و قاب مقاومت نیاورده فرار پیش
گرفتند و مقبول خان غلام ^۲ هرج بدخشی بدعاقب آن دو کس رفته
و افواج قاهره از هر طرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین قاب
نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار ازو درین جنبش بخاک
هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب
افتاد دعت از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودی
چند از راه احمد نگر بهروهي رفته از اینجا بنا گور آمد و اینجا
نیز با سزا جنگ کرده هزیمت یافته و از دهلی گذشته بنواحی سنبل
رسیده باز گشت چنانچه مثال حال او بجای خود مذکور شود
انشاء الله تعالی *

و هزیمت شعبان مراجعت نموده در بروه بارودی بزرگ ملحوق
گشتند و از اینجا بعزم تسخیر قلعه سورت متوجه شدند که خداوند
خان وزیر گجراتی بر غم فرنگیان بکنار دریا در سنه سبع و اربعین
و تسعمائة (۹۴۷) بنا کرده و از بعد قوت جنگیز خان آن قلعه را

خان کنبو نمودند و ششم شعبان به بندر کینهایت نزول واقع شده
و چهار دهم این ماه بقصبه برود رسید حکومت گجرات را بتمام
در قبضه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته او را رخصت احمد آباد
فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در
قلعه بهروج زستم خان روسی را بقتل آورده ازین هشت گروهی
میخواهد که گذشته روز بنایران خواجه جهان و شجاعت خان جمعی
دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزاده سلیم بود گذاشته
و ملک الشرق گجراتی را بدرقه گرفته و شهباز خان را بطالب حید
محمود بارهه و شاه قلنجان محرم و دیگر امرای که بجانب سورت
نامزد شده بودند فرستاده متوجه استقبال میرزا ابراهیم حسین
بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندری رسیدند شب شده بود
با چهل سوار در اینجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه
سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقبول شروع در پوشیدن
سلاح نمودند و امرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده
صلح شدند و مانسنگه به هرادی متعین گردید و بعد کس از آب عبور
نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت از شنیدن
این خبر بایلغار پادشاهی از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در
صحرائی بملک جنگ در مقام توزک دادن مردم خود در آمد و
مان سنگه در شکسته ها و جرهایی کنار آب مهندری بجانبی دیگر
و شاهنشاهی براهی دیگر افتادند عاقبت تلاقی فریقین روی نمود
و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاضیال و جماعه اوقیبیان رانده
آمد و تا خیلی مسافت ایشان را روانید و چندی از جانبین کشته

مجز و انکسار و محکیمت برای طلب امان بیرون فرستادند تا
بوسیله امرای سلازمت نمود و القماس لعل قلعه بدرجه قبول افتاد
و او را با مودت امان و رخصت دادند و قاسم علی خان بقال و خواجه
دولت ناظر را نامزد گردانیدند تا همزمان و تمام قلعه بندان را دلاعا
داد بملازمت بیاورند و جمعی از محرران متدین نیز به جهت نام
نویسی مردم و ضبط اسوال متعین شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند
از آن همه مردمان همزمان را که در زمان تحصن سخنان بی ادبانه
گستاخانه جلغانه از و بظهور آمده بود با چندی دیگر بعد تادیب
و تنبیه بلیغ بموکلان سپردند و دیگران را بتمام جان بخشی فرمودند
و این فتح تاریخ بیست و سوم شهرشوال سنه ثمانین و تسعمایه
(۹۸۰) روی نمود و اشرف خان میر منشی این قطعه گفت که

کشور کشای اکبر غازی که بی سخن

جز تیغ از قلاع جهان را کلید نیست

تسخیر کرد قلعه صورت بجمله

این فتح جز بباوری نیست سعید نیست

تاریخ فتح شد که محجب قلعه گرفت

اینها بدولت شه عالم بعید نیست

و روز دیگر بدهاشلی قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر بشکست و ریخت
آن فرمودند و در اثنای آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب
زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندگار روم در وقت عزیمت
تسخیر بنادر گجرات با سپاهی گران براه دریا روانه ساخته آخر
بتقریب مانعی آن لشکر برطرف شد و آن دیگها از آن زمان باز

میرزا ابان بتصرف آورده بودند و چون تجارت مغلوب گشت میرزا ابان
 اهل و عیال خود را در آنجا متحصن ساخته و تمام حل و عقد آن
 را بهم زبان نام قورچی پادشاه غفران پناه که از ملازمت شاهنشاهی
 گریخته یا عدا بدوسته بود - پرده و در ولایت متفرقه گشته بغیاد افسان
 می نمودند و چون خبر شکست ابراهیم حسین میرزا به اهل قلعه رسید
 گلرخ بیگم دختر کاسران میرزا که زوجه ابراهیم حسین میرزا باشد پسر
 خود میرزا مظفر حسین را که حالا بشرف داسدی شاهنشاهی معزز
 شده همراه گرفته بدکن روان شد و شاه قلی خان محرم که بهمهراهی
 صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند تاخیری
 راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احمال و انتقال که به تنگ
 یافته بود باز گشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودر حل را
 بجهت تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند اما حقیقت
 حالات بواسطی عرض نماید او فتح آن قلعه را در اندک زمان باسهل
 وجهی خاطر نشان ساخت و در هفتم ماه رمضان مبارک بیک
 گروهی قلعه نزول نموده آن را چون هاله دور ماه در میان گرفتند
 و مورچها بخش کرده و جنگ ها انداخته کار باهل قلعه تنگ
 ساختند و در عرض در ماه تلهاهی بزرگ و سر کوبهای بلند بهم
 رسانیده و توب چنان و تنگ اندازان بالای آن بر آمده نمیکذاشتند
 که هیچ فردی از افراد قلعه سری تواند بر آورد و از جانب دیگر که
 متصل حوض آبی بود دولخانه بر پا کردند و مورچها نزدیک
 رسانیده راه آب بر قلعه بندان سدود گردانیدند و همزیان و سایر
 قلعه نشینان موافق نظام الدین نام طالب علمی زبان آوری را از روی

اعظم همت عالی را کار فرموده هیچ قبول نکرد و بر رزم آن جماعه
 خاطر از آن عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را
 در همان روز به پسر قلیچ خان سپرده چهاردهم ذی قعدة متوجه
 احمد آباد شدند و در آن ایام محاصره قضیه چند روزی نمود اول
 آنکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره سبکشت و
 آخر بدست بهار جیو راجه ولایت بکانه افتاده مقید ساخته در نظر
 آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به پند او را تنبیهی
 نموده بموکلان سپردند و در منزل بهروج والد چنگیز خان از دست
 چهار خان حبشی که بمحقق قاتل چنگیز خان بودند داد خواهی
 نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قاتل شد
 و در پایی قتل انداختند و هم در آن ایام محاصره سورت ابراهیم حسین
 میرزا بعد از شکست از مقام سرفال در حدود پتن رفته به محمد حسین
 میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت
 تدبیری اندیشیده کنکاش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا
 بجانب هندوستان بقصد ننگه انگیزی آید و محمد حسین میرزا
 و شاه میرزا باتفاق شیر خان نوالدی پتن را محاصره نمایند تا
 شاهنشاهی را بزعم ایشان دودله گشته باحمد آباد آمدن لازم خواهد
 بود و سید احمد خان بارهه در پتن متحصن شد و جنگهای
 سردانه کرد و قطب الدین محمد خان یا سایر اسرایان فاسور که
 جایگیر داران مالوه و چندبری باشند بکومک سید احمد خان
 رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاری
 دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و

در کنار دریا مانده و خداوند خان و زیر در زمان تعمیر حورث هده را
 درون قلعه آورد و آنچه ماند خاکم جوانگزه دران قلعه کشیده بود
 بنظر در آمد و فرمودند تا از آنجا که چندان در کار نیست و در
 قلعه اگر بزدند *

و میگویند که باعث بدای خداوند خان این قلعه را آن بود که
 فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام میسرانیدند و در تخریب
 بلاد و تعذیب عباد میگوشتند و در هنگام شروع در تعمیر تقصیر
 در انداختن خلل نموده اول آتشبازی بسیار بکشتیها سر دادند و
 بجائی نرسید و بلبایان منهدم آئین تعقیقه شمس اساس محاطه
 قلعه را آب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار در طرف
 حصار را که متصل بخشکی است بسنگ و ملس و خشت بخته
 بر آوردند و طول دیوار سی و پنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده
 گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هر دو سنگ را
 بقلب آهنین پیوند کرده فرجهها و درزها را بسرب گذاشته مستحکم
 گردانیده گنجرها و سنگ اندازها بمقابله بلند و خوش نما که نظر
 تماشاگران دران حیران بماند و بر بروج دریا رویه قلعه غره ساخته
 که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال و اختراع ایشان است و فرنگیان
 در ساختن آن چو کندی خیلی مانع آمده دست بمحاربه و میجانه
 کشادند و عاقبت از در صلح در آمده مبلغهای کلی قبول نمودند
 تا آن چو کندی را بر طرف سازند خداوند خان بنعصب و حمیت

زینت و شیر خان در قلعه چوگانکه که امین خان غوری خاکم انجا
بود پناه برد و این فتح در هزدهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین
و تسعمایه (۹۸۰) روزی نمود و اعظم خان حید احمد خان بازه را
در قلعه پتن بدستور سابق مانده در سورت رفته مقیمت کرد و
قطب الدین محمد خان و دیگر اسرا اختیار الملک حبشی را که از
محافظان موکل در احمد آباد گریخته بمخالقان مسلحق گشت و بعد از
فرار بنیاد فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگها
و حصارها برآورده دران ولایت تهنجات و یزکیان گذاشته در زمان
مراجعت آورد از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه مسلحق گشتند .
و در سلخ ذی قعدة سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجلال
شد و ده روزی در انجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد
و سایر امرای آنکه را حایر بلاد داده و بمظفر خان دو نیم کرور جایگزین
کرده و سارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مفوض داشته در
روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدی و
ثمانین و تسعمایه (۹۸۱) منزل بمنزل با جمیر رسیدند و در انجا
از ملتان عریضه سعید خان مشتمل بر خبر گزینداری میرزا ابراهیم
حسین و گذشتن او از عالم پرشور و شبن رسید و در دوم صفر
این سال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فردیگر یافت و
محمل احوال ابراهیم حسین میرزا آنکه او از گجرات بقصد فتنه انگیزی
و انسداد در ملک اول بمیره رسیده و قافله را که با گره میرفت

محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان فولادی از سر محاصره
بر خاسته به بلج گروهی یکن پیشواز بر آمده جنگ صعب آن چنان
کردند که بر جویده روزگار یاد کار بستند و هراول غنیم را بر انغار
اعظم خان زده جرانغار را نیز پریشان ساختند و امراداد شجاعت
داده پای ثبات نشاندند تا نسیم فتح و ظفر بر پرچم اقبال
شاهنشاهی وزید و مخالفان را چون پاره‌های ابر پریشان ساختند
و لشکریان در پی غنیمت رفتند و خان اعظم با معدودی چند
در جایی خود ایستاده بیکبار چون بلی ناگهان شیرخان فولادی
که انیونی بود و بنابر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم
انیونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم
خوردن معرکه با دو سه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی
رحیده به شیخ محمد بخاری دهلوی که با کسی کم پای جدالت
نشرده مانده بود مقابل میشود و در فتنه می بره و شیخ محمد
گل باغ فتح میشود

قلم گردش از تیغ سر تا به بن * نوشکش از خون هدیه ام یکن
درون اثنا خان اعظم از جایی جفبید و مردم از هر طرف حمله آوردند
تا شیرخان نیز با یاران خویش می پیوندند و راه گریز پیش میگیرند
و چون ازو می پرهفتند که پیرزاده خون را چرا ضایع کردید جواب
داده که ما شفیقه بودیم که از جمله مردان مغول شاه بداغ خان
و یکی دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند بر گمان
آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر یقین میدانستیم که است
هرگز اقدام بقتل او نمیکردیم و محمد حسین میرزا بجانب دکن

نمود این معنی خود صورت نسبت و امرای پادشاهی نیز از هر
طرف سر راه گرفتند و سر الطلب رتبه الطریق عیان گردید و حسین
خان مهدی قاصد خانی که در آن ایام پیش از شروع خبر ابراهیم
حسین میرزا و آمدن از بجانب دهلی در کانت و گوله که جایگیر
او بود بجهت دفع و رفع متعمران پداون و پندبالی آمده بود درین
انفا مخدم المملک مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل که
وکیل و وزیر مطلق بودند از فتح پور خطی باو نوشتند باین مضمون
که ابراهیم حسین میرزا درجا شکست خورده بحوالی دهلی رسیده
و پای تخت خالی است آن فرزند خود را بزودی در اینجا رساند بموجب
طلب متوجه آنصوب شد و بنامه هنگام کوچ از موضع اوده از برگنه
جلایه خبر رسید که راجه اویسر که از مدت جلوس شاهنشاهی
همیشه قطع الطریق و انسداد در نواحی اگره نموده قزاق میگشت
و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب و ترده های مزوانه
کرده مردم خوب خوب را غزون از شمار ضایع ساخته در جنگل موضع
نوراهی از برگنه جلایه مخفی شده مانده نیم روز پانزدهم ماه رمضان
میدارک سه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می
رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر رسیده
جنگ بنیاد شد و راجه اویسر با کواران تختها بر سر درختان تعبیه
کرده از آن بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشبه تیر و تفنگ گرفته
بعضی شهید بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر و دار جنگ

تاراج کرد و بذاکور آمد و فرخ خان پسر خان کلان متحصن شد و بعضی
خانهای بیرونی شهر را بغارت داده و یک روز اینجا بوده متوجه
دارنول گشت به بیست گروهی از دارنول رسیده بود اتفاقا رای رام
و رای سگه که بعد از راه بالی راه گجرات ناسر بودند قریب يك
هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بذاکور بایلغار آمد و فرخ خان
باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواحی موضع کهنولی فرود
آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خبر و اثر او منقطع شد بدررفت
و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بگذار حوض بزرگ
دوان هر زمین بجهت افطار قرار گرفتند و میرزا پاره راه رفته بر گشته
در درم شب ماه رمضان مبارک سده ثمانین و تسعمایه (۹۸۰) ایشان
را غافل ساخته شب خون زد و از در طرف در شبهه گرفته تیر باران
کرد و ایشان نیز سیرها پیش گرفته روی نگردانیدند و حمله مردانه
کردند چون کاری نتوانست کردو مردمی که همراه او بودند به هفصد کس
نمیکشید بضرورت ماند و روان شد و در آن شب تازیگ اندر سپاه ایشان
متفرق گشته در قریات و بیابانها گریختار شده جا بجا بقتل رسیدند
از آن جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و علف شمشیر شدند
و بعضی مجروح گشته و بصد سخت خود را بمیرزا رسانیدند و
بشامت نیت بد کار ایشان هیچ جا بفلاح نانجامید و میرزا با قصد
کس تلخت و باخت کرده و از آب آذگ و چون گذشته برگشته اعظم
پور که جایگیر سابق او بود رسید و گمان داشت که چون ولایت
منبیل قلعه مثل کوه کامون از عقب و خلعتی چون گنگ از پیش
دارد اینجا بآنجا آورده و جمعیت گرفته مردم بسیار بار رجوع خواهند

پانزده گروهی سبیل رسیده بود بهمان زخم صدف سوار با استقبال
جنگ میرزا در قصده بانس برپای رست و در یک روز از اینجا بایلغار
تعاقب نموده بسبیل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگی او را به
یقین میدانست عرصه در جنگ او ندیده براه اسروعه باز گشته در
نواحی لکنو قاصه از ما تا او هفت گروه بود و اگر با حسین خان
که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی از کنگشهایی
علط میرزا این بود که در آن طور فتور بر حسین خان نریخت و معین
الدین خان غرضودی حاکم سبیل با جمعیت انبوه و دیگر امرای
متفرق جایگزین داران فواحی که قلعه بر روی کشیک بود چون نیم
شب آواز نثار حسین خان شنیده اند گمان برد اند که مگر میرزا
بر مر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون
از پایان قلعه قریب روزه اند که حسین خان بسد آمده است اینجا
بخطاط جمع و بشوال بر آمده اند و روز دیگر بمنزل شلخ فتح الله ترمین
که از خلقلی نامی شلخ الاسلام فتح پوری است رفته بمشورت
فشسته و مصلحت چنان دیدند که ^{۱۳} با تولاك خان قوجین و بیک
نورین خان و رحمان قلی خان و کاکر علی خان و سایر امرای جایگزین
نواحی دهلی که بقصد دفع میرزا آمده در برگه آهار بنگار آب
گنگ انتظار ما می بردند ملحق شده هر چه کنکاش دیده قرار میدهند
بر آن عمل می نمایند حسین خان گفت یارک الله میرزا که درین
حدود با سواران معدود رسیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

تقدگی زیر زانوی حسین خان رسیده پیران کشفه بزم رسیده و بر
 سر اسب ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خود را
 به تهور بر هر زین گرفت و نگاهداشت و آب بر رو پاشیدم و جمعی
 که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود
 و فقیر عذاش گرفته خواستم که به پناه درختی بکشم تا خلاص از
 تیر باران شود دران حالت چشم واکرد و بر خلاف عادت معهود
 بخشم بجانب من تیز دید و بستیزه باشارت گفت چه جای گرفتن
 عذر است فرود باید آمد او را همان جا گذاشتند فرود آمدند و
 چندان کشا کشی واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که هم
 از تعداد آن عاجز باشد آخر بمقتضای الاحلام یعلو و لا یعلی علیه
 قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرمه قلیله غازیان وزید و کفار
 رمة رمة و گله گله روی بگریز نهادند و دست های مهابیان را سجال
 حرکت در ضربت شمشیر و تیر نمادند و دران بیدش انبوه باغم مخلوط
 شده فرق از دوست تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی برداختند
 و بعضی بندگان موثق راسخ قدم دران حالت هم احرار فضیلت
 غزا و هم مقوت صیام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت شدم
 باری دم آبی رساند تا گلو تر ساختم و بعضی از سر بی آبی جان
 سپردند و یاران نیک بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشه کارم نکند • بر هیچ مراد کامکارم نکند

لب تر نکند ز قطره آب مرا • تا خون دودیده در گذارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بکانت و کوه رفته اینجا هارا
 استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا دران زمان در نواحی پیرگنه مکینو

جدائی گزیده در گداه معتد صریحا یلغار آمد تا دست و گریبان میرزا شود
 وطن در کوی صاحب دولتان گیر • زنی دولت گریزان باش چون تیر
 و از امرای پادشاهی کسی که با وی موافقت کرد ترک سبحان قلی
 و غریخ دیوانه بود و در آن منزل خط امرای امار باز رسیده که تعجیل
 مفراتند که ما هم بشما ملحق می شویم یازده دیشد به که نه در
 بحرکت قسری نه ازادی اینجا رسیدند اما آب گریه تحسبهم
 جمیعاً و قلوبهم شتی حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ
 در مضاط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهرهای سرراه
 را به تهب و تاراج بدان میداد چنانچه چون بقصبه پابل رسیده
 شد شنیدیم که مردم میرزائی چندان خرابی در اهل و عیال
 مسلمانان انداختند که بشرح راست نباید از آن جمله دوازده دختر
 و دوازده را در آن قصبه بکارت برده چند تاسره بودند بانی شهرها
 برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان پیش
 پیش و اسرا از عقب تا مرهند رسیدند و در اینجا حرونی نموده
 بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعت
 که داشت و همگی بصد کس نمیکشید باتفیق آن دو کس از
 سرهند ایلغار کرده بلو دیانه رسید خبر یافت که چون میرزا بنواحی
 لاهور رسیده مردم قلعه بدد شده اند و میرزا از اینجا گذشته بشیر
 گداه و بیهوشی رفته و حسین قلی خان که دگر کوک و قلعه کنگره را
 در قیل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مدار می با هندوان کرده

در قلعه مقبل و آن بیست سی امرای کهنه سپاهی دیگر با جمعیت
 بیست هزار از ترس در قلعه آهار که حکم موشخانه دارد متحصن شده باشند
 جای آنست که میرزا دلیورده ولایت پادشاهی را می تاخته باشد
 حالا از درکار یکی باید کرد یا شما از آب گنگ گذشته باتفاق آن کهنه
 قلعه چند همراه میرزا را گرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و
 من از عقب او درآیم تا هرچه شود خود را من بسرعت از دریای
 گنگ گذشته از پیش همراه او بگذارم و شما تعاقب نمائید که
 دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه ایستادند تا حسین
 خان بضرورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت با امرای
 آهار رسانید و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر حُر زنی
 بسیار کرد و بدر آورد و همان کنکاش با ایشان نمود و گفت غنیم
 در میان ولایت افتاده حکم خرگوش در میان اردو پیدا کرده اگر تیرتر
 می چندید می توانیم کاری ساخت و او را زنده گرفت و این
 فتح بنام شما میشود سپاهیان گفتند که ما بر موجب نوشته مخدوم
 الملك و راجه بهار مل میرزا را از نواحی دهلی رانده در ولایت
 مقبل آورده ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه
 و جاگیردار آن نواحی از عهده جواب بدر می آید و ما را امر
 بحراست دهلی بوده نه بچنگ با میرزا که دران صورت احتمالات
 باقی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا اسرویه را تاخته و
 در گذر چوباله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و
 حسین خان نا دولت خواهی بر امر اقباط نکرده و بسرعت از ایشان

ذات پاکی چون پدید رحمة للعالمین
 هست اسم اعظم داور از تاثیر آن
 چون حلیمان جن و انس آمد ترا زیر نگین
 ثم وجه الله یقین من نمیشد سالها
 روی تو دینم عیان شد نکتة عین الیقین

و میخواست که ترک کار و بار دنیا نموده جازوب کشی خانقاه
 اختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بهلدستان باید رخت
 و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی مبیند
 وداع کرد و چون وقت بر آمدن از آنجا نالهای بی اختیار از جان
 حزین هرزه و این خبر بحضورت رسید با آنکه بیشتر از سه روز هیچ
 فکر و حکم بودن بخانقاه نموده روز چهارم نیز نگاهداشتند و انادات
 بخشیدند و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

میروم سوی وطن زین در دل بی اختیار

فانگ دارم که پنداری بغریب میروم

و شمع از احوال خویش انشاء الله در ذیل درج می نماید و حسین
 خان از يك منزلی طلبه خطی به حسین قلی خان نوشت که چون
 چهار صد کرده پایلغار رسیده ام اگر درین فتح مرا شریک سازند و
 در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار صحبت دور نخواهد بود و
 حسین قلی خان خوش باشدی گفته جلودار را باز گردانید و همان
 روز بتعمیل تمام در ظاهر قصبه طلبه به چهل گروهی ملتان زمانی
 که میرزا شافل بشکار رفته و بشیر از آمد او بود جنگ انداخت و
 مردم میرزا بعضی در صدد کوچ بودند و بعضی بی استعداد و

پنج من طلا بدشش از مردم نگرگوت گرفته و خطبه پادشاهی
 خوانده از انجا باتفاق میرزا یوسف خان و مستند عالی فتو غلام
 عدلی و اسماعیل قلی خان و راجه بیربر و دیگر امرا تعاقب نموده
 بمنگوره رسیده همین خان از روی دیوانگی که هزار مرتبه بر عقل
 این فاضل شرف داشت این خبر را استماع نموده سوگند بزبان
 زانده که تا بحسین قلی خان نرسد خوردنی نخورد و در گذر تلوندی
 از آب بیاغ گذشته و ابلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده
 حضرت غوثی قطب القطابی ارشاد پداهی ولایت دستگیری ملاذی
 شیخ داود قادری جهنی وال قدس الله سره را ملازمت نموده چون
 طعام در مجلس آوردند او عذر سوگند آورد فرمودند که کفارت بمین
 سهل و آزرین دل دیستان چهل امت خان مشار الیه فی الحال
 غلامی را آزاد کن و کفارت داده از آن طعام تناول نمود و از نواید
 انقاس نفیسه مستفید گشت و شب در انجا گذرانید و بجه مهمانی
 آن همه مردم از لنگر حضرت شیخ و کاه و دانه اسبان از زراعت
 خاصه ایشان بود و صیاح از انجا روان شد و مقبر بعد از سه روز از
 لاهور بشیر گده رسید و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و
 چیزی دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سر ادا ارادوا
 ذکر الله بیان گردید و این چقد بیعت در بدبیه روی نمود و
 گذرانید و بدرجه قبول افتاد و آن ابدات این است
 ای منزه نسبت ایجاد تو از ما و طین

میکنند و میرزا با مردمی چند که بعضی مجروح و بعضی معذب و بی حال بودند به مدافعه آن طایفه می خیزد و بمقتضای آنکه صف مغلوب را هوئی بسند است

چندین غالب می آیند ناگاه تبریز دران میان بقضاء الله بقعای سر میرزا می رسد و از دهن بدزمی آید و چون کار بروی دیگرگون میشود لباس خود را تغییر میدهد و مردمش گذاشته از هر طرف پریشان میگردند و بهر جا که میروند نشانه تیر اجل میشوند و بمکانات می رسد و میرزا را یکدو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفی بدر برند با نهایت ضعفی که داشت در مقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه بلومی آرند شیخ بظاهر مرهم ملائمت بر جراحت میرزا می نهد و خفیه خبر بسید خان در ملتان میفرستد

هر کجا گوشه نشینی است در و مگری هست

سید خان غلام خود دولت خان نامی را فرستاد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدروگاه نوشته زمانیکه شاهنشاهی از گجرات باز گشته باجمیر می آیند میفرستند رحمان خان بعد از خبر گرفتاری میرزا تاخته و در ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم ملانی اخلاص درگاه است و اگر نمیکنم بی ضرورتی است و میرزا در دل خواهد گفت که این قلچمپی را به بیفید که در وقت امان یابتن از محاصره ستواس تسلیمات بحد کرد و حالا که مارا روز بد افتاده است استغنا می ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه او را

متفرق و توارک جنگ راست نشد و مسعود حسین میرزا برادر
 خود میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نموده بر فوج حسین قلی
 خان تلخت و اسپش در زمین نا هموار سنگداری خورده بر
 زمین افتاد و گرفتار گشت و میرزا ابراهیم حسین تا از شکار برگردد
 قابو از دست رفته بود هر چند توده مردانه کرد و حملها آورد
 قایده نداشت و کاری نتوانست ساخت و شان نمانده راه فرار پیش
 گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلبیده با هشتاد و نود سوار
 نقاره گرفته رسید و حسین قلی خان معرکه را بار نمود و کار هر کسی
 خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زنده بدر رفته
 است شما را بایستی تعاقب او کرد تا دستگیر می ساختید که کار
 هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگر کویت
 با یلغار آمده ایم و لشکر دران کوهستان تردد بسیار کرده و بحال خود
 نمانده این فتح کلی بود حالا نوبت یازان دیگر است حسین خان
 بامید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و یلغار پانصد گروه
 راه صحرا خود رخصت گرفته پیشتر راند و بعضی مردم صحت
 کشیده خود را با فیل و نقاره بلا هوذا فرستاد و با خود جمعی معبود
 گرفته مردی میرزای بیچاره نهاد فاصله اندک از و تا میرزا
 مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بنیاد و سنگی که
 یک جا شده اند فرود می آمد و طایفه پهل که منقبی از رعایای
 زیون ملتانند جمعیت نموده بر سر او ششون می آرند و تیر یازان

گذرانیدند و هیچ بر روی او نیداروند و همدران ایام معبد خان از ملکان سر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مرگ از قن جدا کرده بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایه اعتبار مقریان شد هر آن خالی که آرد تذ بدی • فریدونی بود یا کبچانی خوش آید این کشاورزی نمودن • فریدون کشتن و خاقان درون و در سال نه مد و هشتاد نگر گوت بدست حسین قلی خان مفتوح شد و شرح این قصه بوجه اجمال آنکه چون شاهنشاهی را از مصر من باز بطوایف مختلف از ابراهیم و باد مروغان و سایر اصناف هندوان ربطی خاص و التفاتی تمام است بظاهران در اوایل جلوس بیهمنی باد فرشی گدائی بر همداس نامی از ولایت کاپی که مداحی هنوز همیشه پدش او بود و همی و ادراکی بلند داشت بملازمت آمده بتقریب همزبانی و تصرف در مزاج روز بروز تربیت می یافت تا بمقصد عالی رسیده و بشرف ندیمی مشرف گشته لحکم لحمی و دمک دمی بوده ازل الخطاب کب رای یعنی ملک الشعرائی بعد ازان براجعه بفریر یعنی بهادر نامور مخاطب شد و بتقریب انحراف مزاج از راجه جی چند هائم نگر گوت که در خدمت بود آن قلعه را دران ایام بجایگیر بفریر مقرر ساخته و جی چند را مقید ساخته فرمائی بنام حسین قلی خان فاطم لهور نوشتند تا نگر گوت را گرفته بتصرف بفریر در آورد حسین قلی خان با سایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفر خان پسر قزاق خان و فتو مصطفی عالی و غیر آن اول دهیبری و گوالیار و کوتله که قلعه ایست در غایت ارتفاع بزرگرفته ولایت را تسخیر

شعیده گفت که بداند و بی تسلیم به بپذیرد که معاف است او
 باوجود این تسلیم کرد و دید میرزا از روی تاسف میگفت که ما
 مریخی و خروج نداشتیم اما چون کار بجان رسید هر خود گرفته
 خود را بملک بیگانه اداختم و اینجا هم نگذاشتند و چون بحسب
 تقدیر بنا این شکست رسیدنی بود کاشکی از پیش تو که هم چنان
 بودی منبرم میشدیم تا باعث رعایت تو میشد نه حسین قلی خان
 که بیگانه از دین و مذهب است حسین خان از اینجا بازگشته در کانت
 و گواه رسید و اینجا خبر آمد که میرزا بعد از اندک فرصت در ملتان
 بحبس در گذشت

دومی چند بشمره و تاجپوش شد * زمانه بخندید گو نیز شد
 و از کانت و گواه حسین خان بدوگاه آمد و از جانب پنجاب حسین
 قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعه اسیران
 از مردم میرزا در فتح پور میرسد و ایشان قریب به بیست کس
 بودند و هومت آخر و خواب و حکا بر روی آن گرفتاران کشیده به
 ملازمت می آرد تا چند بیا بعقوبات اخقوامی گوناگون گشتند و
 بانی را خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب
 دامیه میرزا که القاب خانی بانه و بعد از هزیمت در راه ملتان
 بحسین خان التاج آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و
 از برگرد بعد از شفیدن اخبار در خانه آن اسیران را رخصت داده
 بود حسین قلی خان نام آن جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور
 ساخت او بعرض رسانید که چون اسیران را کشتن نفرموده اند آن
 جماعه را صدقه سر شاهنشاهی گردانیده خلاصی بخشیدم از در

خلاص یافت و از در صلح در آمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند
 درین هنگام خبر فترات میرزا ابراهیم حسین رسید که متوجه لاهور
 است و محرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابراین
 چندین دواعی و بواعث بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر
 شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و تمایش بسیار و
 نقایس از هر جنس پیشکش نمودند و در شوال این سال خطبه
 و سکه دران دیار خوانده و درست گردانیده طاق مسجدی بلند بر در
 راجه جلبند بر آوردند آنگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان
 شد و چون بقصبة چماری رسید بخدمت قدوة المالکین نتیجه
 الاولیاء المشهورین خواجه عبد الشهد نبیرا خواجه احرار قدس الله
 روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده حاضره خاص خود بخان
 عزایت فرمودند تا میر آن دعا بود که در قصبه طلبیده بایلمار رفته
 غفر یافت چنانچه رقمزد: کلک وقایع نویسن گشت

سخت آزرده دلا نغم اثر خواهد کرد • در حق هر که با خلاص دعائی بکنم
 و درین سال سلیمان کرزانی حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی
 خطاب داده و شهر کنگ و بنارس کن کفر را اوفتخ کرده و جکداتیه را
 دار الاملا ساختند از کسر و تا اود بده متصرف شده بود بر حمت
 حق پیوست و بایزید پسرش قائم مقام او شد و در سر پنج تش
 ماه اقامان او را کشتند برادر خورش داور بن سلیمان در آن ملک
 متصرف گشت •

و درین حال یا حال گذشته بقیه لویا و نقاره اصفیاء و مطلع
 بر ضایع قلوب و مشرف بر عزایر عیوب مالک معجز ب مصنفین

نموده و محافظان گذاشته برایی معذب که فقیر در خانه نهصد و
 نود و هشت بنقریب سیرنگرگوت در اینجا رسیده و دیده ام که پای
 مورهم بطریق مبالغه نمیتوان گفت که از دهم دران نشیب و قرار
 می لغزد با فیل و اسب و شتر و حشم و خدم و تونهای بزرگ و
 دیگهای گران گذاشته قلعه را محاصره نموده و بدهی چند پسر
 جی جنگ بدر خود را در بند مرده انداخته قلعه بند شد و معبد
 نگرگوت در بیرونی شهر که لك لك مردم از ولایت دور بلکه کرور
 کرور در موسم معین جمع شده اینجا خروار خروار طلا و دیقار واقعه
 و استعه و نقایس دیگر انبار انبار بیشمار نذر می آرند در اول دهه
 مفتوح شد و کوهیان بسیار علف تیغ آیدار گشتند و آن چتر طلا را
 که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردور کردند و نا حال هم
 آن تیرها معلق ماند و مقدار دویست صاع گاو سیاه که هندوان آرا
 تعظیم بیست می نمایند و می پرستند و نذر بتخانه ساخته و دار
 الامان خیال کرده در اینجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته و در
 و قلیکه تیر و تفنگ چون قطرات باران بی در پی میریخت از روی
 شوق و نهایت تعصب سوزها از خون پر کرده بر در دیوار می
 افشانند و برهمنان مجاوران بتخانه چندان کشته شدند که از
 قیاس افزون باشد و ازین صبر خویش و بیگانه بر بیرون که خود را
 پیر هندوان که لغت برایشان پاه میگریست هزاران هزار نفرین
 میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و سایاط و سرگوب بلند طرح
 انداخته توبی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب
 بهشتان کس زیر آن جان بدالك سپردند و بدهی چند بصد حبله

پسران شیرخان مولای و پسر چهارخان حبشی نیز باعث افزونی
 جمعیت و گرانی پناه او شدند و قصد داشتند که بایلغار از راه دیگر
 رفته با احمد آباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بشهر
 رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروج طلبیده بجهت بی
 اعتمادی بر بعضی از نوکران خویش متحصن شد و گجراتیان با
 جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول و گجراتی و افغانان و
 حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل
 محمد خان ولد رشید خان گلان درین معرکه بیداد فدا رفت و خان
 اعظم وقایع یومیه را نوشته عرایض متواتر مشتمل بر طلب شاهنشاهی
 بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم بهم سازای امرائی که مرتبه
 اول هم رکن نبودند و ادای زر نقد از خزانه بسپاهیان هلیجنگر
 شکسته حال که در مدت یک سال محنت سفر کشیدند فرمودند
 و حسین قلی خان را خطاب خانجانی داده با امرای پنجاب
 بانصوبه و حمید خان را بجانب سلطان نامزد گردانیدند و شجاعت
 خان را با پدرش خانه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ
 بیست و چهارم ربیع الثانی بر اخیان تیز رفتار باد کردار موار شده
 براه بساور وتوده روان شدند و صد گروه راه در دو روز طی نمودند
 و بیست و ششم آن ماه در اجیمیر بمزار متبرک فیاض لانوار علی
 ساکنه السلام من الله الحبار رسیده و شرف زیارت آن مرقد مقدس
 دریافته آخر همین روز روی براه نهادند در قصبه بالیانه عرض
 لشکر دیده و اقواج قرار داده و معرزه خان پسر خانخانان بیوم خان
 را که حال خان خابان و نامزد یثغیر دکن شده است در قول

احوال شیخ نظام الدین انبلیعی و آل قدس الله اروحه ازین مرای
 ملال بدارالخلد و مال انتقال فرمود و شمه از احوال آن صاحب کمال
 و حال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ساخت *
 و در منه احدی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱) بتقریب اطفال فایز
 فتندگیجات و تنظیم مهمات دران فترات جمازه سوار در عرض نه روز
 بایلغار از فتح پور بلحمد آباد رفته با جمعی که اعظم خان را در
 قلعه محصور داشتند مبارزه عظیم نموده مظفر و منصور بصرعت
 بازگشته در دارالخلافت رسیدند و سبیل این وفایع آنکه چون
 شاهنشاهی مرتبه اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده
 آمدند مقبردان آنجا هرجا سری بر آورده هر یک بسر خود شدند
 و اختیارالملک گجراتی جماعه حبشیان را همراه گرفته احمد نگر
 و آن فواحی را قابض گشت و محمد حسین میرزا از کهن آمده
 اول داعیه تسخیر صورت نمود و چون قلنج خان در مقام قلعه بندی
 در آمده به معانعه و مدافعه برخاسته به کفایت رسید و متصرف
 شد و اعظم خان خود بر سر اختیارالملک رفت و مابین احمد نگر
 و ایدر میدان انواع فریقین جنگها واقع شد و بمقتضای الحروب خیال
 فتح دایر بود و نورالخان ولد قطب الدین محمد خان را با عیدحامد
 بر سر محمد حسین میرزا بجانب کفایت تعیین نمود و محمد
 حسین میرزا در محاربات صعب بکرات و سرات داد و در دودمانی
 داده آخر الامر روی بهزومت نهاده با اختیارخان ملحق گردید و

بابلغار چهار صد گروه راه می‌توانند رسید انگاه محمد حسین میرزا
 با فوجهای آراسته بمقابله آمد و اختیار الملک را با پنج هزار سوار
 در برابر خان اعظم فرمودند تا مانع بر آمدن او از قلعه باشد و انواع
 شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با
 هزار و پانصد مغول ندائی که همه خطاب خانی یافته و اسبند دار
 منصب و جایگیر و صاحب داعیه عظیم بودند بر هر اول که محمد
 قلی خان و آرخان دیوانه باشند زد و برداشت و حبشیان و افغانان
 معاً بر وزیر خان که جرانغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین
 در مقام جولانگری در آمده صد جان بجوی بود.

فروشد بهای و بر شد بهاء • بن فیزه و قبه بارگاه
 هوا نیکو شد زمین آبنوس • بجوشید دریا ز آواز کوس
 بالگشت لشکر بهاسون نمود • سپاهی که آنرا کرا نه نبود
 کمان کبابی در آمد بزه • یکی گفت بسنان یکی گفت ده

و کارزاری رقت که تا ادوار قرون و اعصار یادگار ماند و شاهنشاهی
 هزارل را بی پای دیده و مورن یا معین که دوران زمان و روز بان
 بود انداخته گران زکب گشتند و صف اعدا را پیرشان ساخته وزیر
 و وزیر گردانیدند و خیلی سرها ببد زنت و سیف خان کوبه درین
 حالت تاخت بر صف غنیم آوردند غوطه دران گرداب زد و سرب
 بدن فیل آورد و محمد حسین میرزا طاقت بشری را در داغ تردید
 و دلیری کار فرموده هیچ تقصیری نداشت اما آخر نمک کار خود نکرد
 و اسپش زخمی شد تا روی از ستمیز بگریز آورد و بپوشه ز قومی در
 سر راه وی پیش آمد و خواست که اسب را ازان بجهاند ناکاه

نامزد گردانیدند و بعد محمود خان بارهه و صادق محمد خان
و جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر انغار پیر محمد خان
کتن و جرانغار بر وزیر خان و هزارگی بر محمد قلی خان و تبرخان
دیوانه قرار یافت و خود با صد سوار کار آزمایی که هر یکی از
ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار
می کشید .

و روز سه شنبه سوم جمادی الاول بقصبة کرمی بیست گروهی
احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابلة فوجی از قلعه
برآمده و سر راه گرفته جنگ پیوستند و در طرفة العین علف
تبع شده نابود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه نبود از آنجا بلج کروه
پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز در آنجا رسیده لجه آمایش
فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا به گروهی احمد آباد عنان
باز نگشیدند و سلاح از جیده خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و
همه مسلح شدند و آصف خان را پیشتر بطلب خان انظم فرستادند
این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز کرنای شنیدند
مضطرب بجانب اسبان شتافتند و محمد حسین میرزا با دوسه
سوار لجه تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک حیدرقلی که از
نیز با دوسه کس ازین طرف بر آب رخنه بود می پرسید که
بهادر این چه فوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا
میگوید که قاصدان من امروز چهار ده روز است که پادشاه را در
فتح بدر گذاشته اند و اگر فوج پادشاهی باشد فیثانی که دائم همراه
رکب می باشند کجا اند جواب داده که فیثان در عرض ده روز کجا

خزان گسسته بیک جلو میدنید که امپ او نیز در زقوم زاری چون
 خرد در وحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بقاراج
 ترک اجل غارت گرفت و سهراب بیک ترکان که سر در پی او نهاده
 بود دست و گریبان یارو رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که
 ای جوان تو ترکان میفمائی و ترکانان غلام مرتضی علی و
 درستداران اومی باشند و من سید بخاری ام مرا بگذار سهراب
 بیک جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکی
 و من ترا شناخته مرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده سر
 او را از تن جدا کرد و چون امپ او را دیگری برده بود سر را در دامن
 گرفته بنظر در آورد و رعایت یاقوت و قریب به هزار حر در آن جنگ
 گاه افتاده بودند فرمودند تا ازین سرها مداره بسازند تا موجب
 عبرت گردد و دران وقت که غوغای دار و گیر اختیار الملک افتاده
 بود سوگن رای حنگه محمد حسین میرزا را از قیل فرود آورده
 بضرب نیزه دستی کل او را تمام ماخته بعالم عدم فرستادند و سر او
 و اختیار الملک را با گره فرستادند

چه کلی سرگذشت طراری • سرگذشت از اجل شویاری
 تا بگوید بغافل کرو کور • بکه دادم ز که سنیدم زور
 خسروان را چگونه بستم دست • قصرها را چه گونه کردم بخت
 تا بگوید که گردنان را من • چون شکتم حرورتن و گردن
 تا چویشنبیدی از ضرور می • دل برین عمر بیونا نلی
 و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در
 آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرمش و فوازش او و دیگر امر

مستقامتی اجل عثمان گیرا شده از زمین بزمین کشیده انداخت و
و گدایی علی نام ترکی که سر در پی او نهاده بود فی الحال بر
جست و او را گرفته در ملازمت آورد و از روی رفق و مدارا عثمایی
چند فرموده برای سنگه سپردند وزیر خان که در مقابل حبشیان
و گجراتیان پای جلالت فشرده در مقام رد و بدل بود آثار شجاعت
خیلی بظهور آورد و مخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا
و شاه میرزا شنیدند پشت به معرکه داده و زندگی را بر ملک گبری
ترجیح نهاده جان را بتک پای بیرون بردند و همپنین خان گلان
پسران شیرخان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه
از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خیااطانند • گرچه خیااط نیکدای ملک کشور گیر
بگز نیزه قد خصم تومی پیمایند • تا ببرند بشمشیر و بلورزند به تیر
بعد از فیروزی بالای پشته که بر کنار معرکه بود نبرد آمده در مقام
تحقیق کار هر فردی از افراد محاربان بودند که بیکبار اختیار
الملک گجراتی با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود
بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگنای شهر روی بصحرا
نهاده پیدا شد و اضطرابی عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغلۀ
بلند برخاست و شاهنشاهی جمعی را به تیر اندازی حکم فرمودند و
غلغلۀ سوزن یا معین به چرخ برین رسانیدند و گروهی را که پیش
پیش می آمدند برخاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله
آنکسان بود که درین جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هالی
خاصه که مشهورترین شمشیرها بود بار بخشیدند و اختیار الملک

و درین سال مظفر خان را که حکومت سارنگ پور مقرب بود
 طلبیده و وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکی در القاب او افزودند
 و قروض شیخ محمد بخاری که در جنگ یقین و سیف خان که در
 جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد
 میرسید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل را
 که نسخه منقح گجرات آورده بود شمشیر بخشیده باثفاق لشکر خان
 بخشی که اکثر عوام هند او را سر خان میگویند بجهت اهتمام فتح
 بنگاله در خدمت منعم خان خان خانان فرستادند و شهر الله نقیبوی
 الهوری را خطاب شهباز خانی داده میر بخشی ساختند و این شیخ
 مهر او یافت

به یمن عنایات صاحب قرانی * رسیدیم از خدمت شهباز خانی
 و درین ایام میر محسن روضی که بر سالت دکن رفته بود تحفه
 لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت
 استمداد بر تسخیر بنگاله عازم زیارت لجمیر شدند و در موضع دایر
 که چار گروهی فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگاهی
 خواجه عبد الشهد نبیر خواجه احرار قدس الله سره بجهت استخلاص
 میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجه قبول ذفقار
 و اگر چه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام و احترام قورگداشتی
 واقع نشد و بظاهر فائحه هم خواندند اما بخشی باقی بود کوفته
 خاطر و داج نمودند و از هفت گروهی اجمبر پیاده بقارمخ دوازدهم

فرمودند و پنج روز در منزل اعیان خان توقف واقع شد و قطب
الدین محمد خان را مع ولدش نورنگ خان بجانب بهروج و چابدران
بجهة احتیصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت بنین و وزیر
خان را بدولقه و هندوکه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم و راجه
بهگونت داس و لشکر خان بخشی را براه ایدر بجانب آگره و فتح
پور روانه گردانیدند و ولایت رانا اودی حاکم را بی سرکرد بگذراند
و شهریدگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول
خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل سلطان
محمود گجراتی محصور شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای
گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی
قزوینی بخشی آصف خانی یاست و دیوانی گجرات و بخشی
گوری آن ولایت بدو مقوض گشت و سوم جمادی الثانی بایمیر
رحمدند و از منزل شانکپیر راجه تودرسل واکه در آگره بحضرت
جامان هزار کشتی و غراب ساند و برای تحقیق جمع گجرات
نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر بیای تخت و صول صوب
عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیست و نهم ماه نکشد *

و در بیست و پنجم این ماه سنت خفته شاهزادگان عالی مقدار
بجای آورند و در بیست و نهم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم
تخته تعلیم از دست حق پرست مولانا میر گلان محدث هروی که
ملکی بود در صورت بشوی و تلمذ در حدیث قدوة المحدثین
میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته بحق بسم الله
الرحمن الرحیم - الرحمن علم القرآن در دست داشتند *

که این فاضل بدادونی سرکوب حاجی ابراهیم سوهندی است می
خواستند که او ملزم شود التزامهای پسندیده داده شود شیخ عبدالغنی
صدر عالی قدر را خود از جهت عدم توسل یاو مزاج بر فقیر ناخوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مثل رامت آمد
که مار گزیده انیون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالغت میدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوری
که ستاره دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و
یگوناگون الطاف امتیاز یافت و درین سال عمارت عالی و قصرهایی
رفیع و وسیع در راه اجمیر با تمام رسید و باعث ثوران این بود که چون
هر سال از غایت اعتقاد رفیقین باجمیر لازم ساخته بودند بغایران از
آگره تا بآن مقصد در هر منزل محلی تعمیر فرمودند و در هر کوهی
یک مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهوک در مدت
عمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند
و «میل شاخ» تاریخ یافتند کشتی بجای آنها یابی یا مرانی حکم
میفرمودند و درین سال برهمنونی شهباز خان کنبو رسم داغ و محله
در میان آمد و حکم تعیین کرد و در تمام ممالک محروسه و خالصه
شدن و ولایت بیک قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی
و در سلخ صفر سنه الفی و ثمانون و تسعمایه (۹۸۲) باهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتی بنگ سر نشینند و باعث بدین مقرر
آن بود که چون حاکمان افغان کردانی که از عهد اسلم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته است بقل تمام یافته بود از جهان درگذشت
پسرش بابزید روزی چند قائم مقام او شده بجهت بد سلوکی در اندک

ذی قعدة یزیارت مزار متبرکه مشرف گشتند .

در هفدهم این ماه تحویل آفتاب جهالتاب که نیر اعظم و نور

بخش عالم است در برج حمل واقع شد

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل

اشب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال مرعی داشته بعیش و خرمی

میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالی ترتیب داده مقدار یک

لک روپیه بهر منفی از حضار مجلس بخشیدند و در بدست و سوم

ماه ذی قعدة از شهر لجبیر که بلده طیبه و رب غفور در شان آن واقع

است نهضت نموده و در پای تخت نویده در پی استعداد سفر

بنگاه شدند و اسر با سخن گشیتها فرمودند از آن جمله یک کشتی

شیر سر و دیگر نهنگ سر بود که مگر جهازهایی دریا بآن وسعت

و بلندی باشد *

و در اواخر ذی حجه این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر

پای تدبیر است از صحبت حسین خان گسنده و از بدو آن باگوه

آمده بوسیله جمال خان قورچی و مرحوم جالبیوسی حکیم عین

الملک شاهنشاهی را ملازمت نمود و چون در آن ایام متاع دانش

رواج بسیار داشت بحجرت رسیدن بشرف مخاطبه اعزاز یافته داخل

اهل نشست گشت تا بعلمائی که کوس تبحر میزدند و غریبها در

نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود متمیز بودند و بعنايت

الهی و بقوت طبع و زکلی فهم و دلیری که از صفت عهد شباب بود بر

اکثری غالب می آمد و چون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

این است که بر صبحی که بمبلغ دولک روبله پیش ازین یسعی
من واقع شده اعتماد نکنی که مفعول باین قدری از سرتوانمی
شوند بلکه پیش دستی نموده بی محابا بجزء مفعول اقدام نمائی
که هرگز مشقت پیشین را بدل نیست داد و سخنان او را غرض
آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتی خانخانانی که حرایبی پیش
نبود ضرر شده لودی نیک خواه را بقتل رسانید و تیشه بُر پائی
خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکذا فکیت از بیخ بوانداخت
و خانخانان را از شدیدن این خجرتان هر روغن افتاد و متوجه پتله
و حاجی بوز شد و داد و آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او فادام
گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزم ران تو بود • چون تو کم ناخنی کسی چه کند
مهره پیش بر مراد تو گشت • لیک بد بلختی کسی چه کند
و شکست و ریخت قلعه پتله را مرست نموده بی آنکه شمشیر از
میان بر آید یا تیر در خانه کمان در آید متحصن گشت و بنقریب
بد صحنی و بی رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی
در تاریخی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بسردارچی ازین
ناصر گردانیده براه خشکی فرستاده و شهاب الدین احمد خان
را بحر است اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعی
در آن هنگام گفته شد که

شاهنشاه داد گستر دین پرور • جمشید جهانصقان محمد اکبر
بنشست بروی بحر چون اسکندر • هم بحر بقوسان دی آمد هم بر
و شاهزاده بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی از غراب روی

فرست بسعی اهل مویرنه بایزید و دیگر اسرائیل از عالم رست و پهر
 خورده سلیمان داود که ولی عهد او بود بر خود اسم پادشاهی نهاده
 روش اطاعت و از حال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خیر فوت
 سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهی رسید و فرمان بخان خانان مضمون
 خان که در آن زمان در خونپور بود در باب تنبیه داود و تسخیر ملک
 بهار نوشتند خان خانان لشکری گران برد و مبلغ در آنک روپیه نقد
 با سایر اجناس و اشبالی نفیس پیشکش گرفته و راه آشتی پیموده
 باز گشت و داود که آن زمان در حاجی پور بود لودی امیرالامرای
 خود را که حل و عقد او در سه تعلق بار داشت و بعد از آن طریقه
 مخالفت مسلوب نموده در قلعه رهناس دم از استقلال واستبداد
 میزد باغواهی قتلو خان حاکم ولایت جگدانه بحسن تدبیر بجبهت
 طمع در فیل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داود
 جریده با معدودی چند بشکار برآمد و لودی ده هزار سوار از نوکران
 سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داود نمود داود بشهر آمده و
 سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بطایف
 احیل او را به دست آورد هر چه داشت و نداشت متصرف شد و
 لودی در آن حالت که مردن خود را عین البقیین میدانست نصیحت
 از داود دریغ نداشته گفت که اگر چه میدانم که بعد از کشتن من
 بشیعهائی بسیار خواهی کشید و نائده نخواهد داد اما با وجود این
 تدبیری میگویم که اگر بر آن عمل کنی ظفر ترا خواهد بود و آن

اعتماد خان خواجه سرای از نزد خان خاندان بملازمت رسید و موافق
 لشکر خان خاندان را مشروح و مفصل بازگفته اهتمام بر استعمال نمود
 و بقاریب هفتم این ماه سید میرکی اصفهانی جفر دان که بعد از
 شکست خانزمان در جوانپور توطن داشت کتاب اعظم جفر را باهتمام
 نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این
 بیت بغال برآمد که

بزرودی اکبر از بخت همایون * برد ملک از کف داوود بیرون
 اتفاقا همان طور بظهور پیوست و در وقت مراجعت چون بچونپور رسید
 شد سید مذکور بملازمت شانت باز فال جفر دید و این بیت برآمد
 مژده فتح بنگاه رسد * سر داوود بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب در همان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم
 این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصه اهل بیت است و
 شرطی چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن
 لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است
 که شیعیان غلیظ دارند و این فال مانند فالهای دیگر جعلی و اختراعی
 بوده که هر کس که اندک قوه متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند
 کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بی منت تعلیم
 میداد آنرا بدست آوردم عارف جامی میفرمایند

جفر دان زمانه مست و جنب * پیش بپاده زین مقوله کذب
 نه ز احوال عاقبت ترسان * نه ز اسباب عاقبت پیرمان
 چند حرفی نوشته پهلوی هم * وز عدد زیر شان نهاده رقم
 بسته با خود تخیلی باطل * یک سر از خلیفه خرد عاطل

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارها که طایفه ملاح دریا ورزند
و از آواز و ذکر ایشان بزیانی معبود که دارند نزدیک بود که مرغ در
هوا و ماهی در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از
آن نفوان کرد روزانه از کشتی برآمده سیر و شکار بود و شبانه انگار
انداخته بحث علم و شعر و تذکر و تکرار *

و بذاریخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پداک عرب اله آباس
که آب گنگ و چون در اینجا جمع میشود منزل شد و کتوان بطبع
ثواب و حصول مدهیات بمذهب تقاسخ در آن معبود خود را بانواع
عقوبات میکشند و بعضی مربی مغز خود را بزیر آره می نهند
و بعضی زبان دوگونی را می برند و بعضی از بالای درختی بلند
خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گفته کرد برای ثواب * رفت بدوزخ هم از آن راه آب

و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آبک مانند و از
بقارس شیر بگ توچی را در کشتی سریع السیر نشاندند نزد خانخانان
فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع یحیی پور از مضائق
چون پور که سنتی آب گنگ و کودی است کشتیهای شاهزاده با
مخدرات اهل حرم و صدر و قضاة بالا روزه آب کودی کشیده به
جوقپور فرستادند و دو سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب
التماس خانخانان بتعمیل تمام بجانب گنگ عیان بنگار دریا آشام
باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بگری و متصرف
شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور اردو
از راه خشکی در ظاهر بلده غازی پور ملحق گشت و درین منزل

نزد خان خاندان فرستادند و پیرویی باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانید و چون پرسیدند که حسین خان و برادرش کوچک محمدخان که بکومک خانخانان نامزد شده بود هستند بذایر خجست درونی و بد ذاتی فی الحمله کونت خطری که در بدادن از مبر قرب جایگزیر از داشت گفت برادر حسین خان کوچک خان خود در خدمت قیام دارد اما خود حسین خان از کنت و گوله بنواحی لکنو و اوده رسیده پنجار ها را می تازد و میگردان ازین بد مندی از حسین خان بسیار رسیده اثر آن بی عدایتی زود ظاهر شد تا وقت مراجعت ابرا کورنش بدادند و جاگیرش کشیدند و او عاقبت سر خود گرفته در کوه شمالی در آمد و بکفار غزا کرده زخمی شده بهمان زخم ملکر در آکوه آمده جان بجان داد چنانچه بعد ازین شمه از آن مذکور شود انشاء الله العزیز *

و در شانزدهم این ماه قریب پنج بهاری که بدره کروهی پخته پنج گلمدیست متقارب بلند که کفار سابق هذ از خشت پخته بر آورده بودند و در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق های مرورید به نقار ریخته و قفائس و اقمشه فراوان که فزونتر از حد احصا باشد پیشکش گذرانید و از آنجا سه هزار سوار جرار در عین طغیان آب در غراب های پر از اسباب و آلات قلعه گیری با آرایشی و نمایشی که دیده از دیدن آن بهر مند شود بیجهت تحخیر قلعه حاجی پور که مدد مردم پخته از آنجا میبرد بهمراهی خان عالم روانه ساختند و راجه گچینی که جمیعت وزرر او بمثانه بود که خان زمان را تا مدت دو سال بجزگل بری و جنگ مشغول و معطل داشت

مرد را وقت اهل دل راقی • چیست این جعفر جعفر صادق
 جعفر صادق از تو بیزار است • صادقان را ز کاذبان عار است
 طرئه تر آنکه اهل جاه و جلال • که ندارند در زمانه مثال
 بخرد گرچه در جهان سمزند • این زخارف از آن خزان نخرند
 این جواهر که فاضلان سقتند • و آن معارف که عارفان گفتند
 همه در گوش هوش شان باد است • طبع شان ز اجتناب شان شاد است
 کهنه خوانند جمله را و قدید • کی بود در قدید ذوق جدید
 می ندانم که این جدید کجاست • فرق نو باره جدید کجاست
 مدعی کز جدید می لاند • تار و پود جدید می باند
 کهنه بگذاشت تا رسید بنو • کهنه را ریخت نو نکرده درو
 و در بیستم ماه ربیع الثانی جوسا منزل شد عرض داشت خانخانان
 وعید که عیسی خان نیا از ای از امرای کبار افغانان که بشیامت
 مشهور است با فغان جنگی و جمعیت بسیار از قلعه پخته برآمده
 بیجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکر خان یقزل رسید و درین
 ایام محمد معصوم پسر هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را
 که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتی بمقارمت بود هر روز
 اخبار از آن لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عریض میگذرانید
 و تقریبی تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب
 دادند تا عاقبت چه خروج و بغی که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه
 ثمره که نیابت چنانچه بجای خون مذکور شود انشاء الله تعالی و
 در دهم اینماه موضع روسنی از اعمال بهوچپور کهنه محل نزول
 گشت و درین منزل قاسم علی خان بقال را بجیت برمدیدن مصلحت

چند آنکه گرد عالم صورت بر آمدم • غمخوار آدم آمد و بنجاره آدمی
هر کس بقدر خودش گرفتار • سخت است • کس را ندانند اندیبرات • معامی
و بعد از فتح حاجی پور داؤد را با آنکه بیست هزار سوار و فیهان
جنگی مست آمزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تب لرزه دهشت
گرفت و در شب بیست و یکم این ماه یکشتی در آمده قرار بر قرار
اختیار کرده راه گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سر هر هندی
بنگالی که باعث بر قتل بودی او بود و خطاب راجه بکر • اجیت داشت
خزانه را در کشتی انداخته سر در پی او نهاد و گوجرخان کرزانی که رکن
الدوله خطاب یافته بود فیهان را پیش انداخته بصحرا افتاد و جمعی
عظیم از هول بدریا زده غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از
برج و باروی قلعه سر اسیمه و از خود را بر زمین انداختند و خوش خندان
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پامال فیهان شدند و
گرفتگان چون آب پن پن رسیدند گوجرخان فیهان را از پلی که بر روی
آن بسته بودند گذرانیده روی براه آورد و از هجوم عام پل شکست
و خیلی از مرداران نامی اعیان اسباب و اسلحه انداخته خود را
عریان آب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاوردند آخر شب خبر
قرار داؤد بشنید بشهر پنه در آمدند و پنجاه و شش قیل در شهر
بغیبت گرفتند و این • صراح تاریخ یافتند

ملک سلیمان ز داؤد رفت

و خانان را بخواست آن گذاشته تعاقب گوجرخان که تمام فیهان
داؤد همراه داشت نمودند و سواره از آب پن پن گذشته و تا دریا
پور که در بیست و شش گروهی از پنه بگذار در پلی گنگ واقع

و هنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف شد با حشوی
چون سوز و ملج و جرده و صامت بسیار بکوسک خان عالم نامزد گشت
و جنگ انداخته حاجی پور را از جانب خشکی و تری احاطه کردند
و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی برآمده تماشا می
جنگ میکردند چون از سر درری و دود بسیار نمایان نمی شد
جمعی از جوانان کار آزمای را در غراب انداخته و متعصر بصوب
حاجی پور فرستادند تا خبر مشخص بیاورند اهل قلعه هر چه کشتی
بر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعد از محاربه این
جناحه قلیل بران فلیقه کثیره غالب آمده خود را بپتان عالم رسانیدند
و از آن طرف فتح خان باره با افغانان بسیار به جنگ عظیم پیوسته
بقتل رسید و قلعه بقیه و غلبه مفتوح شد و حران سرداران با سرهایی
دیگر در غرابی بدرگه فرستادند و همان را بحبس در نظر داشت بزدند
تا باعث رعب و عبرت او گردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد
چتر شه دین بهر کلاه پتله * انداخت چو سایه بر سواد پتله
فی الحال رقم زد از پی تاریخش * منشی خرد فتح بلاد پتله
و روز دیگر بر پنج بهاری برآمده و نظر اجمالی بر قلعه پتله انداخته
اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت انقباضی
کرده مرگ خود را نصیب العین گردانیدند و توبهایی بزرگ می
انداختند که از مسافت سه کوه در اردو می افتاد و توبی از بالای
سرفقیه که در خیمه حید عبد الله خان جوکن بیگی حاکم بدانه
و اجونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز
مهلت یافتیم اگر چه معلوم نیست که این امهال تا کی خواهد بود

در موضع خانیوز معسکو شد و درین موضع قاضی نظام بدخشی که
 اعلم علمای بدخشان و مازراء الذهیر بود و از عالم صفوت و طریقه
 تصوف حظی وافر داشت و شمس از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه
 کابلی که از خانه زادگان میرزا محمدحکیم است و از طالب علمی
 فی الجملة و قوی و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت
 «جموعی او خالی از چیزی نیست بملازمت رسید و «دانی بدخشی»
 تاریخ یافته شد و قاضی نظام کمرش مشهور مرصع یافت و پنج هزار
 روپیه نقد بانعام فرمودند بحسب فطرت عالی و استعداد ذاتی
 بتدریج بخطاب قاضی خانی بعد از آن غازی خانی مخاطب گشته
 بمنصب سه عزاری رسیده و فیروزه با اعتماد زیادتى جوهر نسبت رجوع
 القهقری پیدا کرده از آنچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد
 و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داود
 از پناه فرار نموده بکوهی رفت آن قلعه را استحکام داده و بمعتمران
 معتمد علیه سپرده بجانب شانده شافنده بمسجد رسیدن انواع قاهره
 و عیب بران حماحه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته
 رفتند •

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع
 اوراق را شرف التفات ارزانی داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که
 کتاب سنگپاس بنیسی را که حی و دو حکایت است از احوال راجه
 بکرمالجیت حاکم مالوه مانند طوطی نامه ترجمه نموده نظم و نثری
 ترتیب دهی و باید که هم امروز شروع نموده ورقی از آن بگذرانی و
 برهمنی دانا را برای تعدیل تعیین فرمودند و همدران روز ورقی از

است بابلغار شقامه قریب بچهار صد میل نامی بدست افتاده و
گوچر خان بدر زنت و شهباز خان میر بخشی و صیغون خان که
عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروزه پیشتر گذشته باز گشتند
و بموضع رسانیدند که گوچر خان از آب دریاچه بل بیرون نام گذشته
اکثر مردم او در آب رفته اند *

و در بیست و یکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد
و کشتیها را همراه آورد و شش روز در اینجا مقام نموده ده هزار سوار
دیگر از امرای همراه بکوسک او نامزد گردانیده و علاوه آن لشکر
ده می و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بنگاله را با و
مفوض نموده و جمیع نوازه را که از آنرا همراه بود بخشیده از اینجا
بغیات پور که در گذاره تنگ است مراجعت نموده آمدند *

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را
بسرکاری اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان
به تسخیر قلعه رهناس فوسداند تا بعد از فتح عهده حراست آنرا
بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید *

و در سوم این ماه در پتنه آمده انتظام مهمات داده صادرات
دارد را بنظر اجمال دیدند از جمله غریب این است که دران ملک
بعضی خانهای چهریندی را میگویند که بسی و چهل هزار رویه
می بر آید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه لیونپور
رسیده یکماه آنجا بوده آنرا و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام
آنرا بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم میکرئی وال مقرر نموده
در نیم جمادی الثانی از جونپور عازم دارالملک دهلی گشته

کین همه طمطراق کن فیکون • شمه نیست پیش اهل جنون
 چون این معنی بعرض رسید بر سرالقیات آمده شال خاصه باو بخشیده
 و تیرمی از ترکش خاصه پرواگی داد حکم فرمودند که برگذنه کانت
 و گوله و پشمالی و غیر آن که بیک کرور و بیست لک جایگیر داشت تا یک
 فصل بدستور سابق برود مقرر باشد و کروری دخل نکند و بعد ازان که
 سواران را بداغ و محله رساند جایگیر و فراخور تقاضا خواهد یافت و او که از
 غایت جود و نهایت زربششی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت
 نموده سوار نداشته بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگیر رسیده
 در پی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید
 ز رنده مرد سپاهی را تا سر بدهد • و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم
 و در اوایل شعبان المعظم از دهلی متوجه اجمیر شدند و در
 منزل فارنول حسن قلی خان خان جهان به تهنیت آمد و خان اعظم
 بایلقار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت
 کرور همی اجمیر رسیده بدستور سابق پناه بزیارت شتامه بکسجقت
 نقاره داد که نذر نقاره خانه حضرت معینیه قدس الله سره العزیز
 کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود در آن روضه مقدسه
 شبها صحبت با اهل الله و اماما و ملحا داشته مجلس سماج و صفا
 منعقد می شد و اهل نغمه و ساز که هر کدام در وادی خویش بی
 همدا بود ناخن بر زرگ دل زده جان را با آواز حزین می خراشیدند
 و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بون طیب خان ولد محمد

سر حکایت بفطر در آورده تحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه
بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد و بدرجه
قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتبخانه شد در موقعا در
مغزل کراولی خدمت خواجه عبد الشهد قدس الله روحه بجهت
وداع بجانب مرقند آمده گفتند که میخواهم که مشقی استخوان را
باینجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بصدقه باز دیگر التماس
مخلص میرزا شرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده
می گفتند دیگر چه گویم که امن و امان را مضرت از خدا همین
خواسته ام که نعمت ایمان معلوب سازد و بمحزون رسیدن در مرقند
چنانچه گفته بودند بآباء کرام قدس الله ارواحهم پیوست *

و در بیستم جمادی الثانی در مغزل قصیده اسکندر پور خبر آوردند
که داود و ژانده را هم که این طرف آب گدگ محاذی گور واقع شده
بی جدال و قتال گذاشته حرب بصحرای اقصای آوارگی نهاده و به
لودیه رفت و خان خایان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار
الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد اعظم خیم افبال
گشته چند روز بزیارات مزارات مقبره پرداختند و درین ایام حسین
خان که نزدیک پدیالی و بهونگون بقصد ملازمت آمده بود راه
کوزنش نیامست و بشهباز خان میر بخشی حکم فرمودند که او را از آن
طذایی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندری
بر آورده سرچه از قیل و شتر و اسب و سایر اسباب سپاه گری داشت
همه بطالبان و مستحقان و معتقدان روضه پادشاه غفران بدهد و اهل
مدارس و خواتن بخشید و الف چه داری هیچ در حق او راست آمد

در در تو آثار قیامت پیداست
دجال نونی خواجه امینا خر تست

و اگر چه در بخل غرب المثل است بمثابه که طعام شب مانده
میخورد اما در رادیی کار سازی ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل
وی در روزگار نبود و چون می خواست که یکی را از ملازمان درگاه
مهم سازی نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از
پادشاه توغ و نقاره و منصب خانی و سلطانی با و میدادند و
هر جایگیری که میخواست تلخواه می ساخت و هر کس از اهل
علم و فضل از ولایت مارور الفهر و خراسان و عراق و هندوستان می
آمد زرهای گران مند از سرکار پادشاهی و اهل میگرفتند و سعی
او امرا هم خرجی واقف میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور
حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود از آن جمله بحافظ
تاشکندی که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم
اسفراینی که چون لوثی در وادی عربیت سرآمد نبود و بر مور
محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او از آن معلوم میشود
قریب می چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا رسانید تا با سامان تمام نزد
منعم خان خانانان رفت و از آنجا زر در بزم مکه معظمه درجته نه صد و
هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست *

و از مضحکات این که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم
سرهندی که مکبر است و مغالط و در مباحث متشایب و مجادل
بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم
عقلیه معلم همه بود پرسیده که مومی کدام صیغه است و ماخذ

ظاهر خان میر قراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کاردیده
بر سر چند زمین ولد سالدیو که در نواحی جودپور و حیوانه آزار
بمردم دیندار میسرسانید ناصرت گزند زدند او بعد از رسیدن این فوج
خون را در جنگلهایی پر درخت اتبوه کشیده قرار نمود و در اوسط ماه
رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نمود و بکوچهایی متواتر
در سلج این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلی خان محرم
و جلال خان قورچی و چندبیرا از امرا به تسخیر قلعه سیوانه که
قبیله های سالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص
بود و انبساط و ظرافت بر وجه اتم داشت و دیگر بر تصرف در مزاج
پادشاه بزرور ندیمی مثل او میسر نبود جنگی عظیم نموده بدرجه شهادت
رسید و دنیا خورد و عقبی بره بره صادق آمد بعد از آن شهباز خان
گنبد رفته در اندک فرصت آن قلعه را بتصرف در آورد *

و درین سال میر گیسوی بگل را برای تحقیق اموال سلطان
محمود بکری و خراست قلعه بکفر فرستادند *

و درین حال در گجرات هم وادی عام اندک و هم گرانی نموده
به قایم که یک من جوار بیصد و بیست تنه سیاه رسید و خلایق
بیصد هلاک شدند *

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل منقلب بخواجه جهان
در لکنو وقت مراجعت اردو از پهنه داعی حق را اجابت نمود
و مبهومی شاعر در عین کلانی و بزرگی اداین رباعی گفته بود که
بر اهل هنر سد کنند در تست
یاجوچ که گویند صف لشکر تست

در پای اجل بگل بگل هست شدند
 بودند تنگ شراب در مجلس صحر
 یک لحظه زما بیشترک هست شدند

و در این سال اختراعی در والی آبادانی ملک و ترویج رعایا بخاطر
 رسانیده رقبه پرکنات خشک و تروالیت را از شهر و کوهستان و
 دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یک سره جریب را که
 در نظر همت مرد لعیب • وارد و سر به که طناب جریب
 کشیده آن مقدار زمینی را که بعد از مزرع شدن یک کروز تنگ
 محصول آن شود جدا ساخته بیک از معتمدان خواه آشنا و خواه
 ناشناس بزرگ و متوسطه دار سپرده آنرا کوروی نام نهاده تا در عرصه
 سه سال تمامی زمین نامزرع مزرع سازد و کفایت خزانه عامه
 رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن سال گرفتند و ابتدای پیمایش
 از چهار حد فتح پور نموده یک کروز اول را آدم پور و دیگری را
 شیخ پور و ایوب پور و غیر آن به ترتیب اسمی پیمایران علیهم
 السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخرین ضوابط چنانچه باید بعمل
 در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کرده ریان ویران شده و رعایا زن و فرزند
 را فروخته باطرائ متفرق شدند و جمع از پای امتداد و کورویان
 در پای محاسبه راجه تودرسل آمده و بیشتر از مردم خوب در
 به ضرب شدید و شکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدی
 دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجای
 و سیانی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن
 ندانیدان هنوز بود که در ملک کمرور خود را وقف بخی ساخته

اشتیاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب کدایقبنی نتوانست
برآمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجی ابراهیم بر همه یقین شد
و این از جمله بی انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم * کردند یکوی گمراهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند * فی القبر بضرم و لا یفزعهم
و چون از قاضی زاده شکره اورا قاضی متبهر ساخته بودند پرسیده اند
که شما چرا در بحث نمی آید گفتند که اگر حاجی ابراهیم از
ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن از دیار
خوش آمد و مدت ده سال از آن تاریخ الی الیوم گذشته و آن
جماعه مباحثین و مناظرین چه محقق و چه مقلد که از صد نفر
متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در نقاب کُلّ نفیس
ذَاقَةُ الْمَوْت مانندند

جرت الرياح علی مکن دیارهم * فکانهم کلوا علی میعاد
ز خیل درد کشان غیر مانماند کسی * بیار باد که ما هم غنیمتیم بسی
حالاً که بمقتضای النعمه اذا فقدت عزت آن هم صحبتان را یاد
میکنند خولنابه حسرت از دیدن نمیدیده ترومی بار و می زار و می
نال و می گویند که درین حسرت ایاد کشتی روزی چند دیگر هم اقامت
می نمودند که بهر حال صفتهم بودند و خطاب منحصر یا ایشان بود
پای در زنجیر پیش درستان * به که با بیگانگان در بوستان
این پشه ضرور داین نقشه مصدور را غیر از داغ حرمیان و ناله پنهان
چه در مان شقر الله المناقضین و رحم الباقین

افسوس که یاران همه از دست شدند

و خزانه و جمع و خرج منصب در آن بحال خود ماند و بهر حال خاک در کلاه سپاهی بیچاره افتاد چنانکه دیگر کمر نتوانست بست و هر جا اهل حرفه از جولاها و ندانان و نجاران و بقال و فلول و مسلمان بود اسب و یراق بگرایه آوردند بداغ میروانیدند و منصب می یافت و گروزی یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از چند روز از آن اسب موهوم و یراق معدوم نشانی نبوده پیداده بایستی مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر پادشاهی در دیوان خانه خاص بحضور خویش با ملبوس دست و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش برآمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بگرایه و لباس و یراق عاریتی بود و میفرمودند که ما دیده و دانسته بآنسردم چیزی میدهیم که اوقات گذردن داشته باشند و بعد از چند گاهی دیگر رفته احدی در اسبه و یک اسبه و نیم اسبه می ساختند که دو سوار یک اسب مشترک نگاه دارند شلوفه برآوردی که شش رویه برآوردی میشد شریک شد

اینک در روزگار من بقرن و مپرس

و این بازار رواج تمام تر و دکان کشاندی کسانی عظیم یافت و با وجود این از قوت طالع و بلندى اقبال هر جا غنیمی بود نابود گشت و احتیاج چندان بدیاری نماند و امرا نیز از نازهای بی محل قلعچیان خلاص یافتند و درین حال منعم خان خانانان و راجه تودرسل را بر سر تعاقب دارند بصوب اردبیل و میفرمود خان قاقشال را بجانب

تا یک سال بفراخ بال هرچه از دست می بر آید میکنند و منوع
القلم می باشند بعد ازان در موسم معبود یگان یگان را دران بتخانه جمع
ساخته زیر گردونی گردان میکنند و سرها را ندای آن بت معبود می
سازند و چون تمامی ولایات سوای آنچه بخالصه منسوب بود امرا جایگزین
داشتند و از کثرت مسق و فجور و زیاده خرج بیوتات و جمع اموال فرصت
نگاهداری سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار آنها
با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و
سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نمی شه باز خان که میر بخشی رسم
روزش داغ و محلی را که ضابطه سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان
سخت شیر شاهی بود بنازگی باو دهانیده در میدان آورد و مقرر چنان
شد که اول بر امرا منصب بیستنی مقرر شود تا با تابان خویش در
کیدشک و چار و ملجاری که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار
موانق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و نایل
و اسب و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون
این مقدار سوار بقطر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش
رعایت یافته منصب هزاری و ده هزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر
ازان پایه نیست برود و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز
سپاهی ریزه از با افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص
خیلان دیار گیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود
درست میکنند و جایگزین در خور منصب گرفته یارگیران را
وخصت میدادند تا یاز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی
عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سردهند

دلاورد که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابق بخیمت
 شاهنشاهی رسیده و فرار نموده از آگوه به گجرات و از گجرات به بنگاله
 رفته بود در حوالی رین کساری آمده خواست که بدلاورد ملحق
 شود راجه تودرمل و میرزا ابو القاسم گوماله که به تمکین ملتفت است
 باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو در جنگ هزیمت
 یافته و بهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقایله او رفت و
 جدید تاب نیلورده پناه به جنگل برد و از اینجا بمسپور رفته چند
 روزی توقف نمود در اینجا محمد قلی خان پیرلس بر بستر ناتوانی
 افتاده بهالم جادهانی رفت و فتوری در مردم پادشاهی راه یافت
 تا باز گشته از میدنی مسپور بدارن آمدند و اینجا قباخان کنگ بی
 موجبی از اسرا رنجیده بینگلی در آمد و راجه تودرمل حقیقت به
 خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلیار
 و لشکر خان بخشی که او را چند گاه مسکرخان بعد ازان استرخان
 هم میگفتند و دیگران را بدمد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به
 راجه ملحق شدند و راجه اسرا را گذاشته ازان منزل تنهارفته قباخان
 را دلاما داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در
 بر چین خبر آمد که دلاورد اهل و عیال را در کنگ بدارس گذاشته
 بسامان اسباب جنگ و جدال اشتغال دارد خان خانان بسرعت
 باستقبال او رفته بر راجه پیوست و افغانان بر دوز اردویی خود خلق
 زده قلعه ساختند *

گهواره‌های فرستاده روی بختک بزارم نهاده که داوود بعد از فرار تانده
 دران قلعه مدین شخص جسته آهنگ جنگ داشت و مجنون خان
 در گهواره‌های اولایا حلیمان منگلی جایگیر دار آنجا که بکفرت جمعیت
 و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت مبارزه نموده او را
 بیخاک هلاک انداخته و قاتع‌الان چندان غلامیم گرفتند که از حاصل
 آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند و خیر سلیمان منگلی
 را مجنون خان برای پسر خویش حباری که حالا در خدمت
 شاهنشاهی در سلک امرا منظم است خواست ثانی الحال که
 باولاد جلال الدین سور که وقتی از اوقات صاحب خطبه و سکه آن دیار
 بود در حدود گهواره‌های جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت
 از رشکست داده تا حد تانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند
 و معین الدین احمد خان فرزند وی و مجنون خان بجز است تانده
 پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تا آنکه بعد از هزیمت
 داوود انتشار خبر مراجعت خان خانان انانده به جنگها در آمده
 مختلفی و متلاشی گشتند و راجه تودرسل که از عقب داوود ناسر
 بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلی خان تودقایی و مظفر
 مغول از مدارن یگوچه‌های بیایی تا بگواردار متعلقه بدگاله رسیدند
 و داوود که از آنجا ده کوزه بیشتر درین کساری نام جانی جمعیت
 انموه بهم رسانیده و رهبر پور مستکم شد و درین اثنا جدید این عم

(۲) غالب که - گهواره‌های - باشد (۳) غالبکه گواپاره باشد

(۴ ن) زهر پور - دسیر پور

میفرمود تا درین میان اسب خانخانان از قیلان دم خورده مرکشی
آغاز کرد و عدل اختیار از دست داده عاقبت پلی تمکین او بسنگ
تلوین خورده بلغزش آمد بهانه کرد آوردن گریختگان را تا سه چهار
گروه جلوریز مبرفت و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قیباخان
گنگ و چاندی دیگر از او پیچیدان از هر دو طرف افغانان پیشپیده به
شبهه تیر گرفته میرفتند و بوج ایشان را حکم غریبال دادند و کار به
جایی کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از
شست قضا تیرری بر مقتول گوجرخان رسید و او را که رانده می برد
از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سر دیده و سر از پا نشناخته
هشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن حال عملدار
خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل
گوجرخان به منعم خان رسید او اسب خود را باز گردانیده با
معدودی چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشنی زه
کشادند و ازواج اعدا پروانه وار قالب تپی می کرد و راجه تودرمل
و لشکر خان و امرای دیگر که در بیرانغار قرار گرفته بودند
بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار
آن بود همپسین شاهم خان جلابرو پاینده محمد خان مغول و دیگر
سرداران از جرانغار بر بیرانغار افتاده که خانجهان حاتم لودیسه
بلشد حمله برده و هر طرف را برداشته برغول که داوره دیگر اعیان
امرای افغانان باشند زدند و قیلان جنگی نامی او را از ضرب تیر
مشبک خانه زنجیر ساختند و سنگ نفرت دران جمع پیرشان انداز
و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دور نمایان شد و خبر کشته

و بتاريخ بیستم ذی قعدة سنه اثنی وثمانین و تسعمایه (۹۸۲)
 در نواحی بجهوره تصویف صغوف نموده و افواج را با فیلان منگولسی
 از هر دو جانب آراسته آن چندان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
 کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داود که همه گیاه نیک
 خورده از هم مست تر بودند بحسرت و آسندد خان خانان فرمود
 تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالای عرابها بود از پیش صفها
 دادند و چند فیل فامی که در آمده بود روگردان شد و بعضی از
 دلیران کار از صای افغانان را جان بضررب تفنگ از قفس کالبد ها
 هوبان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمه
 الجیش داود بود برخان عالم و خواجه عبد الله و کلچک خواجه
 و سید عبد الله چوگان بیگی و میرزا علی عالم شاهی که هر اول
 بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر
 قوج التمش که قبا خان کلک سردار آن بود زد و خان اقلم مردار
 هر اول پای ثبات انشوده آخر بهائی که غالب و باقی است خبر میداد
 و التمش درهم شده بر نعل که خان خانان با سایر اسرای کوه شکوه
 دران متمکن بود پناه آورد و این قوج را هم رشته جمعیت از هم
 گسسته و بران شد و هر چند خان خانان جهد کرد که تزلزلی و تخلفی
 دران راه نیابد و منتظم مانند صورت نه بست و گوجر خان درین
 وقت رسیده زخم پناهی برخان خالان زد و خان خانان چون شمشیر در
 میدان گذاشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را بگر

سلیمانی از کدک بنامش با اتفاق بزرگان افغانان برآمده باریوی
خانخانان رسیده متوجه دیوان خانگشت و خانخانان از کمال تواضع
و تعظیم مرام احترام بتقدیم رسانیده تا وسط حرا پرده پیشواز آمد
و در هنگام در یافتن داود شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد
و گفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از سپاهی
گرمی بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکمی از تورچیان خویش
پرده و دست او را گرفته در یک نمد تکیه پهلوی خود جایی داد
و پرستشهای پدرانه مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویان
ترتیب داده هر زمان داود را بر تعاول مستلذات غیر مکرر ترغیب
میکرد و به نشاط و انبساط ملائمت تمام اظهار می نمود بعد از فراغ
طعام سرانجام مهمان در میان آورده عید نامه نوشند و خانخانان
شمشیری که بند و بار آن مریض از جواهر قیمتی بود از سرکار خود
طلبیده بر میان داود بست و گفت شما چون طریقه دولتخواهی
اختیار کرده اید این شمشیر از جاذب شاهنشاهی بر بزدید و ایست
بنگاه را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان
خواهد آمد و اقسام تکلیفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس
بغیر گذرانیده او را رخصت نمود و مجلس بگرمی و شکفتگی گذشت
و خانخانان بتاریخ دهم شهر صفر حده ثلث و ثمانین و تسعماية
(۹۸۳) بدار الملک مانده آمد عریضه مشتمل بر عاجزا نوشت و
فرمانی مطابق مدعای ارباب خلایع فاشه و کمر شمشیر مریض را حسب
تاریخ با زمین و اجام فرستادند و مهمان بنگاه را برای وروست اویاز
گذاشته زمان مطلق العنانی بکف کفایت اویاز نهادند •

شدن گوهر خان بدلول رحیم و قدم تبارش بلغزید تا آنکه
 تن ز غنیمت بهزیمت میرد • بر دین جان را به غنیمت شمرد
 و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر گردار بیاد داد و آن مقل راحت آمد
 که لشکری گریزد و لشکری سر شود و خان خانان در آن منزل چند
 روزی توقف نمود بهمدانوی جبراحات خود و سایر مجروحان پرداخت
 و لشکر خان چون زخمهای منکر داشت رفته بلشکر ابوالهشر ملحق
 گشت و بعد ازان که دارد گریخته به کذک بفارس رفته خانخانان
 ازان منزل راجه را با شاهم خان جلیرو قیا خان و سید عبد الله خان
 و محمد قلی خان توقیای و سعید خان بدخشی بمقاتب فرستاده
 قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شوند و این
 فوج بکل کل بهائی رسیده داود و سایر افغانان کذک بفارس را مضبوط
 ساخته دل بر سرگ نهاد و تن بر جنگ قرار داده و قضای تنگ را
 بر خویش تنگ یافته باز در تهیه اسباب جدال و اشتغال دایر و قتال
 شدند و خانخانان این خبر شنیده بکذک بفارس رفته بکنار آب
 مهقدری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل
 بسیار باستصواب اسرا قرار برین یافت که داود آمده خانخانان را
 به بند و صلح را بایمان موکد میدهد ساخته و قدری صالح از مملکت
 و جمع بمکاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق اسرا برزو مقرر گردد و برز
 معروف مجلس عالی پادشاهانه برسم و آئین جمعیندی و آمریدولی
 توقیت داده و اسرا تراخورد مذاکب باوفاق مناسب در پایهای
 خویش جا گرفته و برز سران و بازگاد انواع عفاها کشیده بمحمل
 تمام استاند و ازان طرف طرفدار بمکاله نیز با شصت و شوکت

و غال و مفضل و رخصت گونه گرفته در پی دفع و رفع او شده
 محتسبان برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران صفی
 شده بود، منبر مسجد او را شکستند و شیخ اولاً انجا بشیخ سلیم
 چشتی فتحپوری که در اوج جاه و جلال بوده، برده التماس شفاعت
 نمود شیخ سلیم بدست بعضی از خلقای خویش پاره خرجی
 فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن
 یکجرات چون از انجا نومید گشتند بمیرزا عزیز گوکه متوکل شدند
 او تعریف ملانی و درویشی شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض
 رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینگی انعام از شما ندارد
 رنجانیان آن فقیر چون باشد تا از سر ایدای او برخاستند و زمانه
 در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل تحمایت پادشاه
 و زور خدمت و زمانه عازمی و بی دیانتی و مزاج شدایی و خوشامد
 باقصی الغایه در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و معنی
 نامشکور کرده بودند باقیم رجوع رسوا ساخت و باعث استیصال آن
 گهله فعلها بلکه موجب تحریب جمیع عباد الله از مشایخ و عوام
 و صلحا و ضعفا و ایقام و بریدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت
 و بزبان حال وقال پیوسته میگفت

یا رب بجهانیاں دلیلی بفرست • نمرود ترا چوبشہ قبلی بفرست
 فرعون و شان دست بر آزدستند • موسی و عصا و رود نیلی بفرست
 و چون بر سر این وضع فتنها و خللها برخاست این رباعی بیشتر
 بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

و در شانزدهم ماه جمادی الثانی (الاول) این سال حضرت قطب
القطاب ارشاد بادهی ولایت ملائی قایم مقام غوث ربانی قطب صمدانی
شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مدین شیع داور جهنی دال
از عالم فانی بجنت عدن خرامید و • یا شیخ داور ولی • تاریخ یافتند
و فقیر • کمالات دستگاه • یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در
ماه ذی القعدة سه الفین و ثمانین و تسعمایه (۹۸۲) بذای عبادت
خانه مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانقا جدید نفع پور واقع شد
و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز
تقریبا جای نوشته خواهد شد •

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که
ادرا علامی می نویسند و آنش در جهان انداخته و چراغ صبا حیان
که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضای
من تخالف تصرف مخالفت جمیع اسم را بنمود قرار داد کمر
درستی بر میان چست بسته و بدرگاه آمده ملازمت مثنی ساخت
و تفسیر آیه الکوسی که دقایق و نکات قرآنی در آن خیلی درج
شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عزت حیدرین یافت
و • تفسیر اکبری • تاریخ آن شد و از برای مالش گوش ملایان
فرعون صفت ادرا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر
خواه یافتند و باعث یوس مخالفت و دشمنی آن بود که در زمان
گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مثل میر حبشی و غیر ایشان شیخ
عبد الذی و مخدوم الماک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی
شده بعضی رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و بعد از ادای نماز با صدای بمبغات ملکی و داد و ستد سپاهی
و رعیت می پرداخت و توزیع اوقات نموده تضمین آن تجویز نمی کرد
و خبر آمدن میرزا سلیمان نیز که پادشاهی بود صوفی مشرب و صاحب
حال و مرید میگرفت از بدخشان در میدان بود بدایر چندین بواعث
و دواعی همان حیمه شیخ عبد الله نیازی سهرتندی را که سابقا ارادت
بشیخ اسلام چشتی آورده آن خود را دایره مهدویه در آمده بود چنانچه شمه
از آن ایراد یافت تعمیر بخشیده در هر چهار طرف آن ایوانی ساختند
وسیع و عمارت حوض انوب تلو نیز با تمام رسید و آن حیمه را
عمدات خانه نامیدند که آخر رفته رفته عمادات خانه شد و ملا شیخی
دوران باب تصدی گفته از آن جمله این بیت است

درون ایام دیدم جمع با اموال قارونی

عمدات های خرعونی عمارت های شدایی

و بعد از ادای هر نماز جمعه از خانقاه جدید شیخ اسلام آمده مجلسی
دوران معبد ساخته غیر از مشایخ وقت و علما و فضلا با چندی از
مقربان و ندیمان مخصوص دیگر را نمی طلبیدند و از هر قسم
سخنان افتاد و استغاثات میرفت تا روزی جلال خان قورچی که
مریخی و وسیله ملازمت فقیر بود در اثنای مکالمه و محاوره عرض
داشت که در اگر بدیدن شیخ ضیاء الله ولد شیخ محمد غوث رفته
بودم بر مردم ایشان فقر آن چنان استغیا یافته که روزی در مجلس
چند سیرت خود طلبیده پاره غذای خود ساختند و بازه بمن دادند و

چون خود زده ام چه نالَم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست مگر دشمن خویش

ای روی من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن می‌پندیدین را می آوردند می‌گفت که

سخن فلان حلوانی و فلان کفش دوز و فلان چرم گر بر ماحیت

می آید و نفی همه مشایخ و علما بدو سازوار آمد *

و در سده نصد و هشتاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت

و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال توفعات عظمه

و غریبه بی دل بی روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا

کرد و کارها بر وفق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی

بفقرا و محاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه

العزيز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول می

گذشت و به سخنان نصوص و مذاکره علمی و تحقیق مسائل حکمی

و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خدای جل و

علا و مشغولی بام یا هو و یا هادی که ملحق بآن شده بودند احیا

می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بجهت ادای

شکرانه بعضی از آن نعمات بطریق نیازمندی و درد مندی تلقی

پرتخته منگی الاحمره گفته که در جوار محللهای پادشاهی از آبادانی

بیک سوانده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و بیض سحر می

زبوند و چون شنیده بود که سلیمان گروانی حاکم بنگاله در اسرار

با صد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نه از تہجد اجتماعت میگذارد

و تا وقت با صداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

را بوقت ایذا دادن دران مجلس میطلبیدند و حاجی ابراهیم شیخ
 ابو الفضل که نو آمده بود و حالا مجتهد دین و مذهب نو است بلکه
 مرشد بحق و داعی مطلق و دیگر احداث را بمباحثه او سر میدادند
 و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضی از سقویان نیز
 بر حسب اشارت در مقام بخوش و کلاش و تراوش در آمده از
 خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون گرفته و متکم من یرون
 الی اَزْدَلِ الْعَمْرِ در حق او در وقت نشست ازان جمله شبی خانجهان
 گفت که مخدوم الملک فتوای داده است که بیج رفتن درین ایام
 قرض نیست بلکه مستوجب جزا کفری است و چون وجه پرسیدند
 دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است و کجرات در راه
 خشکی ناسزا از قزل باشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
 مرغی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت صریح و
 عینی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی دارد
 پس بپر در طریق منقطع باشد و دیگری حبله امقاط زکوات سال که
 در آخر هر سال مجموعه خزانه خود را بمنفوعه می بخشید و
 پیش از حوالان حول کامل استرداد می نمود و در حبله غیر این
 نیز که حبل بنی موسی پیش آن شرمندگی است و همچنین خست
 و زبرالت و خبالت و حبال و مکاری و دنیا داری و ستمکاری او
 که بهمانچ و فقرای دیار خصوصاً بایمه و اهل استحقاق پنجاب
 نموده بود يك بیک بظهور پیوست و سر یوم تبتلی الترائیر برضا میر
 ظاهر گشت و حکایاتی که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
 سذست او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

پاره دیگر برای خانگیان فرستادند از اجتماع این خبر متأثر شده
 بر سر التفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت خانه
 منزل برای او تعیین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
 و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
 و تأخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
 بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
 شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت در آن موقوف آمده صحبت
 بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبختی بکار
 می بردند و زر بی شمار باهل استحقاق که بوسیله مقربان در
 آنجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می بخشیدند و
 کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
 داخل خزانه عامه شده بود بر علما و فضلا بنفس خود تقسیم می
 نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوار المشکوة بود
 بزوائد يك فصل از مشکوة الانوار و ایچ فاضل آمد باصرا در وجه
 طلب احساس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
 میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان بر آمده آواز های
 بلند و دمدمد بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
 آمده بفقیر فرموده که من بعد ازین جماعه هرگز بدانی که سخن
 ناسعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته
 بآصف خان گفتم یزین تقدیر اکثر را باید برخیزاند پرسیدند
 چه میگوید آنچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی مناسب شده این سخن
 را بمقربان نقل کردند و مستخدم الملك مولانا محمد الله سلطان پوری

از امراء و مقریان بود مهم ساری حسب المدعا ساخته و کسی را که این مرتبه میسر نبود می به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ تاغراشان و دربانان و سالکان و خال خوران نیز رشواتی ملی داد می و گلیم ازان ورطه بدر پردی و بی این هر دو صورت درته چوب پایمال شدند و بسیاری از ایامه نامراد در هوای گرم دران از دست عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم و علوشان آن صدر عالی قدر بر روی او نمی توانستند آورد هر وقتی که در مسند جاء و خال می نشست و امرای عالی شان اهل تلم و صلاح را در دیوان خانه او بطریق شفاعت می بردند و او از راه شفاعت پیش آمده کم کسی را تعظیم میکرد و بعد از مبالغه و الحاح و محجز بسیار بمدرس هدایه و دیگر کتب مفهیدانه مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز می نمود باقی زمین را که از سالها باز متصرف بودند می برید اما عامه مجاهیل و مخالفان تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل از خود میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین دیوان چون بعد از نیم روز بر گری غرور نشسته و ضومعی ساخت قطرات آب مستعمل او همه بر سر و روی و جامه امرای کبار و مقریان بلند مرتبه می افتاد و هیچ تاحشی ازان نداشت و ایشان از جهة کار سازی فقیران آن معنی را بر میداشتند و بتعلق و چاپلوسی و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که می خواست تغزل می نمودند و در وقت کار از و آنچه فرو برده بود بر آوردند

روشنائی اگر شود قاضی • حکمهایی کند که بشکندش هرگز در زمان هیچ پادشاهی این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

ادرا بمکه معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما
 حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي
 در عین جاه و جلال و مخدم الملک در آغاز هبوط و زوال بود
 پادشاه از غایت تعظیم و احترام گنجگهی بجهت اجتماع علم حدیث
 بخانه شیخ میفرستاد و یک در مرتبه کفش پیش پای او هم مانند
 و شهزاده بزرگ را در حیرت تعلیم از نهادند تا سبق چهل حدیث
 مؤوی مخدمی مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره العزیز
 میگفت و از مضحکات این که باوجود زدن کوس محدثی و دعوی
 حافظی و امامی دران علم شریف حدیث الحزم مور الطن را که
 هرکودکی میداند که بحای مهمله و رای معجمه است بخالی معجمه و
 رای مهمله تعلیم داد و سالها بزم گذشت تا در هنگام الحراق مزاج
 پادشاهی ازو رجعت طایفه ملایان میروا عزیز کو که اینمعنی را خاطر
 نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بآن می نازید یابین مذاهبه بود
 نهایتش او را شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات
 چون قلب حقایق روی نمود تعوذ بالله من الخور بعد الکور *

و درین ایام ترجمه کتاب حیات الحیوان را که نقیب خان انور
 اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان میساخت بشیخ
 ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسی ساخت
 و درین سال حکم فرمودند که ایمة جمیع ممالک محرومه تا فرامین
 مدد معاش و اوقاف و ادراوات خویش یا مضای صدر نرسانند
 کردوریان مجری ندهند باینرا طایفه اهل استحقاق از اقصای مشرق
 روی دهند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامی قومی

امثال و اقوال شما هیچ کس را این قدر مدد معاش ندادیم و آن
امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پرده مشیت مانده
و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعده سرائی بیش
نبود و خدمتهای بی نتیجه و قید های مهمل که خلاص از
آن موتوف بلطفه غیبی است بر گردن افتاد

یا ونا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازم چرخ ازین یک دوسه کاری بکند

رضینا بقضاء الله و صبرنا علی بلاه الله و شکرنا علی نعماء الله
به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد
و این قطعه نصولی بغدادی که در حق حیرتی مرقندی در
زمان التغات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهای بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتی از ملک عجم
هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب
بانتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش
ارز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و مافیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است
که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عَقْدُكُمْ
يَنْفَعُ وَمَا يَنْفَعُ اللَّهَ بَاقِي

امید از کرم کار ساز ما این است * که نا امید نه سازی امید واران را
و اول معلّم که درین ایام پرمیدند این بود که چند زن اصیل را
بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره دو عقد واحد
جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنقوان جوانی مقید با این

صدر را دست نداده بود و در آن ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند
 که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول و هله فرمودند
 که موافق منصب بیستی امپان بداغ رسانند و شیخ ابو الفضل که
 همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جلیل قدس
 الله روحها گفته که از یک تفور بر آمده ایم از نهایت زیرکی و
 زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در
 خدمت بجد شده تا آخر بمنصب درهزاری و درجه وزارت رسید و
 فقیر از بی تجربگی و حاده لوحی بنوکری نتوانستم قرار داد و این
 شعر مضحک که یکی از مادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد
 مرا داخلی مازی و بیستی • مبیناد مادر باین نیستی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد
 معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی
 علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاء دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاء دین بمن بود و دولت اسقام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از
 طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسب ورزی مقدار
 هزار بیگه زمین که در آن زمان کلی می نمود موافق علوفه بیستی
 به جهت نا سازگاری صدر و بدبمدی ایام مقرر ساختند و در فرمان
 بصلحه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدیم که
 باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود فرمودند که بزرگوار
 لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

پرسیدند که شما درین باب چه میگویند عرض کردم که مثل چندین
 روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه
 نزد یک امام مالک رحمه الله و شیعه باتفاق مباح و نزد یک امام شافعی
 و امام اعظم رحمه الله علیهما حرام مگر آنکه قاضی مالکی مذهب
 حکم با مضاء آن بکند آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود
 و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار
 مستحسن است و قاضی یعقوب درین باب چیزی چند درهم میگفت
 یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی جمیع
 علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئله قراة
 الغائیه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم
 و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت
 شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس الله روحهما و اخذ فرائد
 فائده بمذهب شافعیه از آن بزرگ و طعن علمای رومی در حق
 ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات
 دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بمعجز
 گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود
 که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضی
 یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل
 ساختند از موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و بدو انرا
 از صدر قاضی الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کار بار حالتی
 عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و
 متعاقب این واقعه پچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

مسئله نمودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی می گفتند فرمودند روزی از شیخ عبداللہی شنیدیم کہ می گفت یکی از مجتہدان تا نہ زن ہم تجویز کرده است معروض داشتند بای ابن ابی لیلی مجتہد برین رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی *فَالْكَافِرَاتُ* لَکُم مِّنَ النِّسَاءِ مَقْنًى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ تا ہر زن ہم روا داشته اند اما این روایتها ہمہ مرجوح است و عمل را نمی شاید و شیخ عبداللہی را پرسیدہ فرستادند او ہمین طور جواب دادہ کہ من بدان اختلاف میگویم نہ آنکہ فتویٰ باباحت آن دادہ باشم و این معنی بطبع پادشاہ گران آمدہ فرمودند کہ یرین تقدیر شیخ با ما اتفاق ورزیدہ بود کہ آن زمان چیزی دیگر میگفت و حالہ دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات متنوعہ فتویٰ دادند کہ بطریق متعہ آن قدر زن کہ میسر باشد خواستن مباح است و این در مذهب امام مالک رحمۃ اللہ جایز است و شیعه خود فرزندى را کہ از متعہ پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند ہرغم اہل سنت و جماعت و در اینجا ہم مخالف خیلی گذشت و جمعی از ان در نجات الرشید مذکور شدہ و موطائی امام مالک را نقیب خان نمود کہ در انجا بتصریح حدیثی بر منع متعہ استناد کردہ و شبی قاضی یعقوب و شیخ ابوالفضل و حاجی ابراہیم و یک دونی دیگر از علما در حیرہ انوب تلو و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارضہ مشایخ شدہ روایاتی کہ والد ماجدش جمع کردہ بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشتہ

روانه کرد میر تدل در مجلس پادشاهی او را یدایت معلوم گفته
و دستها داده عصا بر وی زدن برداشت تا بحیله خلاص یافت
و همدوی سال حکیم ابوالفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر
داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم هسام نام او ماندند و نور الدین
قراری نخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر گیلان
بزرگ ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح
گفته مناشاة در وادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته
زود بدرجۃ تقرب اعلی رسید بعد از چند کاه سال محمد یزدی که
او را یزدی میگفتند از ولایت آمده بایشان محلق شده مطاعن
بعده در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و فقههای غریب گفته
پادشاه را خواست که بحاجت تشیع کشت ناگاه پیروبر حرام زاده و شیخ
ابوالفضل و حکیم ابوالفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند
و انکار مطلق وحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را
از پیش بردند و مقیر بدین مراقبت نتوانست نمود و مأل حال
اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام
قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می
گفته باشند و در میان علما بر سر آن غوغای بود و دلب چاند
مسخره راجه ملجیوله می گفت که اگر کار نزد حق تعالی بمعظم
نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده
می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراموش
نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدات نام نهادند یعنی غیر
معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت مرگیان

متفکر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگر طالبیده بعهده قضای
 ممالك منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن
 صوبه کند و از آن روز باز راه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه
 فوت باجناب رسید و هلم جبراً فصاعداً الی ما شاء الله تعالی و در
 همان ایام شیخ جد الذبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق
 نموده جزیه بفرهندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند
 و آن حکم چون نقش بر آب زود برطرف گشت و در همان ایام
 فرمودند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اوزک و در سکه نقش فرمائیم
 چون است انوری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجی
 ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیه
 وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است
 از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده یا
 کمال عجز دمی خدائی چه طور درست می آید و مقصود
 ماملمات لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه
 معنی داشت •

درین سال پیش از تحقیق مسئله متعه سید محمد میر عدل را
 که از ملاحظه تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر
 خاصه و اسب و سرپا عقیبت فرمودند تا بانجا رست و بعد از
 چند گاه بملک آخرت شدادت رحمة الله علیه بعد از آن میر عدلی
 جامه بود که الی یومنا هذا بر قامت «میکس» چست نیامد گویا
 مقتضای آن زمانه این بود میگوید روزی حاجی ابراهیم سرهلندی
 فتوایی باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حدیث دوران باب

خواه بود نه نداشت و اثر آن بغایران باقی نماند و از جمله احکام آن
این است که تعایرات کذابی را که لام بسیار دارد و مذابه کلمه
طیبه لا اله الا الله است نمیتوانند نجات یابند دیگر آنکه گوشت گاو
خوردن بشرطی چند مباح است دیگر آنکه میت را دفن کنند و
نصرونند و شلیخ مذکور نیز بر اهرمه هند در مباحه غالب آمده همه را
الزام داد و باین تقریب در دین مبین در آمد الحمد لله علی ذاک
و در ماه شعبان این سال گلبدن بیگم بخت بایر پادشاه عمه شاهنشاهی
که در سال نصد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیم سلطان بیگم
بخت نور الدین محمد میرزا که سابقا در جهاله بیرم خان خانشانان
بود بعد از آن داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و
یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و
چهار حج در یافتند وقت باز گشت سبب تبدیلی شدن کشتی یکسال
دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در حال نه صد و نود آمدند و
از آنکه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان
درگاه را میر حاج ساخته و مردم را آن عام داده باخرجی بسیار و
زینقد و جنس و تحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میکردانیدند
بعد از آن بر طرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت
بایر پادشاه حکومت مستقل در بندخشان داشته بعد از گشته شدن
بسر رسیدش ابراهیم میرزا در بلخ بچنگ پیر محمد خان اوزبک
و فوج کوچ او ولای نعمت بیگم و رسیدن وقایع و حادثات صعب
و عقوق شاه رخ میرزا این ابراهیم میرزا و خروج و بغی او بروج
نصرف تمام در ملک بندخشان اول در کابل باصید استمداد میرزا

نیز شد و بعضی اعتقادات عقلی ایشان را فوا کفر متقدم

هر خیالی که عقل شان بلند * چرخ بر عقل اهل آن خلدند

و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تائب و نایب مایب پدر گشته و توفیق یافته و انزوا گزیده بر ریاضت و مجاهدت و ذکر و فکر و تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمرام ادب که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن و برخاستن و حرف زدن ایذای لسانی بمیار کرده و دعایی دیگر نیز متذایع شد از نهایت یاس و غم و غمیرت تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده باجمیر و از انجا بکجرات رفته و جریده در غرابی نشسته بشرف حج مشرف شد و در انجا اوقات روز وصال میگزشت و در هوای گرم پای برهنه طواف میکرد تا آنکه شرف کعبه وصال و قرب ذوالجلال دریانت اللهم ارزقنی منه

کمال از کعبه رفتی بر دربار * هزاران آمرین مردانه رفتی

و درین سال شیخ بهار که برهنی بود دانا از ولایت دکن به ازموت رسیده طوعاً و رغبتاً شرف اسلام دریافته داخل زمزمه خاصه خیلان شد و فرمودند تا پدید آید آتیه این را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند و فقیر آن را از زبان هندی بقاری ترجمه مازد و بعضی عبارات های او چون اطلاق بسیار داشت و معبر عاجز از تعبیر بود و حقاقت مفهومی نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضی بعد از آن بحاجی ابراهیم سر هندی حکم ترجمه او شد و او همچنین که خاطر

چندگاه بگورنش نیاید و حارمان گماشتند تا از اعیان گهی پیش
 او فروه و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در
 خروج و دخول بر روی مردم بسته معتكف زاویه تفهانی باشد
 و میرزا سلیمان چون یكویچهای متواتر از لهور بمقبره رسید تر-ون
 محمد خان از اسرای کدار و قاضی نظام بخششی که میرزا سلیمان
 او را قاضی خانی داده از درگاه غازیخانی یافته بود باستقبال رفتند
 و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود قنچ پور رسید
 و اول اشرف و اکبر صدور و ارکان دولت بمد ازان خود با جمیع
 اسرا تا پنج گروهی پیشواز برآمدند و دران روز پنج هزار قبل بعضی
 بپایهای مشعل نورنگی و بعضی بزر بخت رسمی و زنجیرهای طلا
 و نقره آراسته و قطامهای سیاه و سفید بر سر گردن آویخته از
 هر دو طرف راه بر قطار استاده و اسپان تازی و عراقی با زینهای
 طلا برین قیاس و معیار هر دو قبل یک عرابه چینه با قادهای
 زرین و مشعل و قماش و گازان عرابه با سر انبرهای زر درازی
 نگاهداشتند و تمامی روی محرا برین گونه نمونگ بهار شد و دشت
 و کوهدار عکس الدار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد
 بی تکلف از اسب فروه آمده پیش دوید تا تسلیم کرده در یابد
 شاهنشاهی بزرودی از خانه زین خود را بکلب بر روی زمین گرفته
 او را بادهای تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از
 آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سوازی فرموده به پرمش
 احوال و تفقد و المطف پرداخته در دولتخانه انوب قلاوکه دروه دیوار
 و حسن آنرا بسایهانی مقلش زورکش و قرش لطیف و آوانی

محمد حکیم آمد و آن خود صورت زیادت انگاه التماس نمود که
بدروه بعد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب میرزا
بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را بدد رنگی تعین فرمود که
از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب آنکه

مبادا که در دهر دریاستی * که خواری بود پیری و نیستی
و دختر شود را همراه آورده تنها و بی سامان راه دهند بقدم توکل
طی کرد و چند جای امغان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا
تردد های بسیار مردانه نموده زخم تیر بامت و بعد تشویش خود
را بگذار آب نیلاب کشید و دوسه اسپ خانه زاد مع عریضه بدرگاه
فرستاد و بنجای هزار رویه با دیگر اسباب تجمیل و چند طوبه اسپ
عمرانی و رهوار بدست آغاخان خزانچی باستقبال میرزا فرستادند
و قبل از آن راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب
پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیامت می پرداخت و امرا و حکام
سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داری
بتقدیم میرسانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال
این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بابلغار
طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و
ثمانین و تسعمایه بفتح پور شامه ملازمت نمود رزنی بتقریب
احداث داغ و معامله کروری و داد و ستد سپاهی و خرابی احوال
رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستی در میان آورده آنچه دانست
از روی انکار بی تحاشی گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه
بموجب عادت قدیم خود این کلمه الحق را بر نکاشت و فرمودند تا

گوچانیده برده و آن شهر را که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای
بقابیت مضعفت و متعفن داشت تعبیر فرمود و هر چند اسرا مانع
شدند سود نکرد

ای عجب بدل تان نگرفت و نشد جان تان ملول
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار
بیماریهایی گوناگون که نام آنها دانشمندی مشکل است بر امیخته
طاری شد و هر روز فوج فوج مردم نقد هستی در باخته یکدیگر را
وداع میکردند و از چندین هزار کس که ناعرد آن دیار بودند معلوم
نیست که صد کس سلامت باو طان مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود
تا بکار بجائی کشید که احیا در دامن عاجز آمده اصوات را در آب مر
می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت اسرا گوش زد خانخانان
میشد و با وجود آن متعفن نمیدگشت و از نازکی مزاجش هیچ
کس قدرت آن نداشت که پنبه غفلت از گوش او بدر آورده و رخت
از آنجا بکشد

دل را اگر پندی دهم در عشق دشوار آیدش
بگذارم اندر کوی او تا سر بدبوار آیدش
درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهای اعتدال الحراف ورزیده
در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عمره کلمه در شهر رجب
سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن
یا بمالک داد و آن جاه و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال
چو عمرت را وفا نبود چه بکمال و چه صد سالش

زربین و سایر اقسام امباب تجمل گرفته بودند پهلوی خود در ازبک
سلطنت جدا داده و شاهزاده را نیز حاضر ساخته ملاقات دادند و بعد
از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر
پندخشان باشد مستظهر ساختند و خانه در برچ هفتاپول که نقاره
خانه اینجا بود برای میرزا تعیین کردند و شعبه در عبادت خانه
گاهگاهی آمده یا مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال سی و وزید
و سخنان بلند از او شنیده می شد و نماز بیجماعت هرگز از او فوت
نمی یافت روزی بعد از امامت نماز دیگر التماس نمودم میرزا
اعتراض کرد که مانع چون نخواندید گفتیم در زمان رسول علی الله
علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات
مکرره هم گفته اند گفت مگر در روایت علم و علما نبودند که میخوانند
گفتم که ما را بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعد ازین
باید خواند قبول کردم بلیجود آن روایت در باب کراهت هم نمودم
و دران ایام اخیلی تو را قدیم چندی نموده روزی چند برای نمودن
میرزا سلیمان شیخان در دیوان خانه می کشیدند و پادشاهان را تواضعیان
جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا زامت
آنها رفت و خالجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنجاه هزار سوار جرار
نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته پندخشان را از میرزا شاه رخ
مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان پشماره و بآهوز مراجعت نماید از قضا
آن نقش دیگرگون یافته بودند تا آنکه خبر آمد که معتم خان
خالخانان بعد از صلح داود در عین بر شکل از تانده که آب و هوایی
ان معتدل است برهنه منوی اجل از گفت گذشتند و مردم را بگور

محلی و داف که عدم لذات و کردن شغل مهملی است بعد از
 گذشتن آن همه سختی که برو گذشته بذایر دیوانگی ظاهر و فرزانگی
 بلطن از کثرت و گوله با جبهه بلوان و مخصوصان خویش که در طوفان
 آتش و حیل و دریا بهیچ گونه روی گریز و گریز از نداشتند برآسند
 و از حدود بلوان و حیل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو
 آب درآمد و حواس و منمره آن نواحی که هرگز سالگذاری
 بواجبی نکرده جواب بجایگیر دار نمیدادند تا بکردوی بیچاره زیوه
 مطلوب معیوب چه رسد تلخته سری بدامن کوه شمالی کشید که
 در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین
 داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و مینین خشت طلا و نقره در
 کلور میند بی گفته که در و عالمی نمی گنجدمی بخت و به امنیت
 پور که جانی است بلند و در کوهستان مشهور بلچیده بی توک
 احاطه کرد و ملک الشرق کجراتی کروری تهایسر دروازه قلعه را
 بسته و دیگر کروریان برین قیاس از ترس در موشخانها در آمده او را
 بدانی گری شهرت کذب داده عریض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی
 سعید خان معول را که نسبت خویشی و جبه یگانگی دوستی قدیم
 با حسین خان داشت و دران ایام از سلطان آمده بوده از احوال
 حسین خان و بی ابر پر سیده اند انکار آورده و چو از خط ضمانت
 مواشی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده
 اند هم ابا نموده آن صحبت و یگانگی بفاشقاهی و بیگانگی مبدل شد
 این دغل دوستان که می بیننی • مگسارند گرد شیرینی
 پیش تو از نور موافق تراند • در عقب از سایه موافق تراند

چو دوران را بقا نبود چه برسان چه غما - الش (۵)
و چون وارثی از نماند آن مال و منال اندوخته چندین ساله را
متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال انبخیل
بیادست او وارث

چه خوش گفت این نکته و نکته سلج • که زر زر کشد عاقبت گنج گنج
و بفایر مثل مشهور که در زمینی بی درخت یدد انجیر درخت است
سایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خرافت اسرا سردار خود اعتبار
کردند کبرنی موت الکبراء بعد از وصول این اخبار خانیجهان را از
درگاه قایم مقام خانیخان سلخته و قهای زر درزی و چار قپ طلا
و کمر شمشیر مرصع با اسب و زین مطا بخشیده بحکومت بنگاله
فارسه گردانیدند و مرزا سلیمان را خواست التماس و خواه بجهت
صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بصفر حجاز فرستند و مبالغ پنججاه
هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه کجرات برات
کرده او را رخصت دادند و قلبی خانرا بدوقه ساختند تا از بندر صورت
گذرانند و همدوین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده
و ببعن این توبیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته باز دیگر
چقاچه بداید به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفته ازان نفوذند • ورنه که ز داین در که پرو نکشوند
و هر وقت باز گشت بک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم
قندهار که درینوقت بلعور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری
و درین حال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم مهاد معنی یار
رابطه عظیم قدیم و صحبت خالصا مخلصا له بود از صبر عجز از نمودن

نکرد و روزی درهم نساخته بی تکلف تبسمی می نمود

رویم شکفته از سخن تلخ مردم است

زهرست در دهان و لبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتی و وداع واپسین بود بعد از آنکه بفتح پور رسیدیم

بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسفال شد و چندان

در بونته ریاضت گذاشت که ما بقی الایش که بموجب بشریت و

حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زو خالص گشته از

آتش البلاء المولاه کالمهبب للذهب پاک برآمد

رفت ز معبود یک جمله صفات بشر

آنچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیبه تام باشد به

موجب حدیث صحیح المبطلون شهید دران کربت غریب و بلائی جده

و محنت انفس هم بعلمت زخم کفار دار السرب وهم بتشویش اسفال

کبدی از عالم فانی رخت به بهشت جاودانی کشید و مرغ روحش

از نفس الدنیا بمن المومن بقداى ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

بسوی گلزار مقیم روح و ربان و جلالت القعیم پرواز کرد

نیامد کسی در جهان کوبماند * مگر آن کزو نام نیکو بماند

و بآنکه عالم عالم زر بمصنّفان و محتاجان می بخشید روزی که سفر

آخرت گزید وجه دکن و دهن او را خدمت ملکی ملکت رفیع الدرجات

قدس صفات خواجه محمد یحیی نقشبندی روح الله روحه بهم

رسانیده با عجاز (۶) و احترام تمام در آگوه بمسکن غریبان با مانت سپردند

در خاک چگونه خفته بنوائم دید

تا آنکه حیدر عالم پسر محمود باره و پسران میر عبد محمد میر
 عدل اسروه را پیش از آنکه رخصت بگردند با جمعی از
 اسرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ
 کوهستان بحدت روز زخم تغذگی کربی زیر شانه خورده و خیلی از
 مردم کار آمدنی از ضایع گشته و کربی نساخته از کوه مراجعت نموده
 و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پیدالی که اهل و عیال
 او در آنجا توطان داشتند بود در نواحی گنده مکتبهر رحیده او را بآن
 زخم منکر آورده در آغوش حمص الحکم در حویلی عاتق محمد خان
 که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزالت مزاج و تعصب
 دینی در میان ایشان بود فرو آوردند و شبنم بیغلی طبیب از فتح
 پور در آغوش بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که
 زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و تقییر
 نیز در صحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حمص رخصت عالی
 دیدن او رفت و در یافتن و لحظه از روی حسرت ایام گذشته
 حرفهای آشنایی درد خیز اشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم
 از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم
 بی واسطه گوش و لب از راه دل و چشم
 بهیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن سرهم آمدند
 و عیالی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور بختند
 و آن مرد مردانه آن فیش را چون نوش فرو برد و ایرو خم

اینجا نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع از ثقات دارم که غذای او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه را به تجدید مرمت فرمود و تعمیر روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتی که داشت بگمان اسلام قیام برای آن هندو نمود بعد از تحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هندو پیوندی برنگ مختلف بر جامه های خود از یک به بن آمیزین بپوشند تا استیذان بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهت لقب تکره در عوام مشهور شد و تکره پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت از غبار بکسر غین معجمه و پای مقله باشد بر وزن دیار و چلند گاه دیگر فرمود که کافران موافق حکم شرع مطهر بر زمین سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و در سفر بیجهت رعایه خاطر سادات و اهل علم و عقل که ملزم او بودند و همیشه شست و بر خامت بپوشان بود هرگز بر روی چهار پای خواب نکرده و نماز تمجید یا اختیار از دفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیر لکها و کبروها پیشتر او یکا امپ در طوبله او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفی و مستحقین بخشیده خواه در سفر و خواه در حضر پادشاه می ماند تا خوبشان و غلامان با او امپ دیگر میکشیدند و شاعری در تصدیقه گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوزد خورده بود که هرگز خربزه جمع نسازد هر وقتیکه زر در نظرش می آوردند میگفت که گویا تبری و نیزه ایست که در پهلوی

آندرا که میرا ز خاک برداشته بود

و از اینجا در گورستان پتیلی که گورخانه از بود برد چون گنج مدفون
 ساختند و گنج بخش * تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگر دل
 درویش دست را در روز مشایعت مقرر بگریمبر عدل مرحومی
 متفوری گفتم زار زار بگریست و برپای و چستی و چالائی او
 آفریدهایی کرد و گفت اگر کسی از دنیا میبرد روی اختیار کند
 باید که این چنین کند و زد که حسین خان کرد درنت

غلام همت آلم که زیر چرخ کبود

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقا فقیر را بمیر نیز همان صحبت یادگار بود و آنچه از آن بزرگوار
 در آن ساعت فرموده که یاران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر
 شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گله گوسفندی همت * نه نشنید اجل ز قصابی

مخفی نماید که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار
 بودم و اختلافی که از او در لباس ساهی گری و دنیا داری با آنکه
 این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در
 اکثری از مقتدایان و سرشدان زمانه که مانده اند عشر عشیر آن
 نمی یابم در مذهب حنی پاک اعتقاد و در پاکیزگی صاحب
 صلاح و رشاد و در همت بی عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با
 خورد و بزرگ بکمان و در بی تعللی یگانه زمان و در تیرید بی
 آرایش و در خلعت بی آرایش و در توکل بی قریب و در زهد و در خور
 صد آفرین و اگر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

و عظم هیکل صفت شجاعت همین قنبر داشته باشند که این شیر مرد
مردانه را بود و در روز جنگ فاتحه که میتوانست عذارت همین بود که
با شهادت یا فتح و هرجند که میگفتند که فتح را مقدم باید داشت
میگفت شوق من بدیدار اعزّه گذشته بیشتر است از مخاضیم بائی
مانده و جودی آچنان داشت که اگر بر مرض و تقدیر گنجهای عالم
و سلطنت روی زمین برز میسر و معلوم میشد روز اول قرضدار میگشت
و ما عداق این قطعه درین روزگار او بود

ضواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان (۶)

یگانه ایزد دادار بی عذیل و همال

و گر نه هر دو به بخشیدی او بوقت محال

امید بنده نمائیدی بایز و متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسب عراقی و
مجلس و ترکی از خود اگر بیک صفحه بیع کرده همین گفته که
تولدانی و خدا

با مشتری مبالغه در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بهاران بخشیده و عذر خواسته و در
اول آشفاتی که فقیر را بار در زمان تعیین لشکر کرده گفت که رافع شده
در آگه احمی عراقی بدانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی
هذا القیاس

شاه هر روزم ندید و بی سخن مد لطف کرد

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم ندان

چه توان کرد • • • هرگز آنچه هست میگویند •

من میخند و تا آن را نمی بخشید قراش نمی بود و باوها دیده شده
 که پانزده هزار ردیده تا سه چهل هزار ردیده در برگنه معطمی کردند
 و او را دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کمر بخصه رسد
 افتاد و نذر داشت که هر بقده که در ملک او در آید روز اول از او
 باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش و انشد و جو را از مسکرات
 می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیة خیر آبادی
 که از مشایخ مقتدای روزگار برجاده هدایت و ارشاد خلف
 بود خان را بر علم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای
 بی هنگام و انراط تقریط در انعام و اتفاق تغییر نموده خواست که
 ترغیب بر تغییر آن عادت نماید این فصاحت موافق طبع او نماید
 و بخشش آمده گفت این جمع اموال که اسیردان میفرمایند آیا سنت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه
 از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص
 و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهمونی بر قلع و قطع آن
 ماده بکنید نه آنکه اسباب حطام فانی را در نظر ما جلوه دهید و ما را
 حرص ما زید تا در اسفل سافلین ردیلک بخل و شح فرو رویم
 قوار بر کف آزادگان نگیرد مال
 نه صبر در دل عاشق نه آب در غریال

و تغییر اگرچه در جنگ میدان بهلیج معرکه همراه او نبودم اما در
 اکثری جنگهای جنگل و مواضع بی موانع جدائی از دناشتم و استواری
 و جلدتی از دیده ام که مگر آن پهلوان فاعدار که اماسی ایشان
 در امانهای روزگار بیدار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

طوطی و گرفتاری آن داشت پیش نمازی روز چهارشنبه حکم فرموده داخل ایامه سبعة ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه دولت ناظر غیف شد بدینکه شخصی لاذکر و لاثقی حکم شده محصلی گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم در گذشت و زو بسیار که از مانده داخل خزانه عامره شد و در هفدهم ذی قعد این حال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی بدستور معبود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نیم این ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نو گذد طرح عمل * داخل روز کفد فاضل تحویل حمل و شروع در حال بیست و دوم از جلوس نمود و خیر رسید که بعد از فوت منعم خان خانانان امرا تاب مقابلهت دادند و نیاروده از گور و تانده بحاجی پور و پشته آمدند و خان جهان بجهت آنکه لشکر او هنوز در لاهور است بتانی میبرد بباغیان فرمان به مصحوب ترک سبحان قلی در باب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا در عرض بیست و دو روز قریب هزار گروه را طی نمود و هم در اجمیر خیر آمد که خانجهان چون بگری رسید باافغانان داد جنگی عظیم کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و اسیر گردانیده پیشتر گذشت *

و در اوایل محرم المنوم حده اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴) مان سنگه واد بهکوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سگنیا التخیه برد و خلوت ساخته و استمداد نمود و خلعت و اسب با

و چون از عالم بیونا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز
قرص بر ذمه او ماند و از پس نیک معاملگی که نسبت بقرض
خواهان بجای آورده بود همه طوعا و رغبتا خطها را پاره کرده و ازو
خشنود شده دعای مغفرت و رضوان و سلام و درود جوادان یرو
فرستادند و ابروی ذمه نموده هیچ خصومتی و نزاعی مانند ورثه
دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شبان بین محمد و محمد • حی امانت و میت احبانی

بالجمله مرا باین بکوزبان حوصله نثانی آن چنان احسان از کیا آید
اما چون خلاصه عمر که علقوان جوانی است بخلاف این ازل العمر
که هنگام و ذالت پیری و سرگردانی است در خدمت او گذرانیده
و بتقریب التفات او نشو و نمای مستحسن باینده شهر زمان و
انگشت نمای جهانی گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان دادار
زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداء بحق بعض احسانه و نعمة
این جریده تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمد ا بمقالتي • لکن مدحت مقاتلي محمد
و بموجب مدد ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
امیدوار رحمت عام شامل پروردگاری باشم

اعد ذکر نعمان لغان ذکره • هو المسک ما کرده بتفصوع

تا شاید که بمقتضای آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز
با او چنانچه منوی و منظومی بود شود و مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در
دولت خواهی سرخ کنم

کار تو مضاطره است خواهم کردن • تا سرخ کنم روی ز تو یا گردن
فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفقه به
توجه تمام فائحه خواندند و چون از مابین صفه دست برای پای
بوس بالا بردم پای را بالا برکشیدند و همین که از دیوان خانه برآمدم
باز خواندند و هر دو دست پر کرده بنجاه و شش اشرفی بخشیده
وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که دران ایام بر سر
التفات آمده رفعت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار
در وقت التقای صغیر که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه
افضل الصلوات و التسلیمات از سلطان استیجاب دعا است مرا بدعای
خیر یاد آوری و مراوش نکلی قبول نموده فائحه التماس نمودم
و اسب یراق یان لشکر با جمعی از یاران موافق بمجهت رفتم
هر روز بمنزلی و هر شب بجائی

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگی و خجستگی بر آمد تا بمقبت
با فتحنامه و فیل مشهور متغایز فیه از زاناکا در فتح پور رسیدم •
و در بیستم محرم این سال سرانجام سهام لشکر کوفته فرموده
لیجانب دار السور در فتح پور مراجعت نموده در شرق شهر سفر بمستقر
رسیدند و دران ایام متبیهان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن
خانیهان از کوهی داود از تانده برآمده در موضع آک محل که
یکطرفش آب گدگ و طرف دیگر بنوه متصل است گرد خود
خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب کوکند و کوتاهل سیر
 که تعلق برالا کیکا داشت فرمودند و پنج هزار سوار رومی چه خاصه
 و چه دیگر فابندگان امرا بکومک او نامزد گردانیده آصف خان میر
 بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و مجاهد
 خان و سید احمد خان و سید هاشم باره و مهتر خان خامه خیل
 و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر نامه گروهی اجمیر بجایکه
 مرا برده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضی خان و آصف
 خان رفتن شوق غزا در دل هلیجان نمود و فی الحال بازگشته صورت
 حال بصدر عالیقدر شیخ عبد النبی شیخ الاسلام باز نموده و سنان تحصیل
 رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بویکل خود
 سید عبد الرسول که فضول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل
 به نقیب خان که عقد اخوت یار در میان بود جستم اول مانع آمد
 و گفت که اگر همدو سردار این لشکر نمی بودند نخست کسیکه رخصت
 می گرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود
 بندگان حضرت را میدانیم بمان - مکه و غیره چه کار داریم که کربه
 تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفه
 بلندی پایا آویخته متوجه مزار فایض الانوار بودند القلمس
 رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعد از ایامت متعین
 است چون میزود نقیب خان عرض داشت کرد که میل غزا دارد
 طلبیده مرا پرسیدند که بچندی عرض کردم که بلی فرمودند بچه

اوردند و راجه لون کرن سانبهر و دیگر راجپوتان در قول و جمعی
 از جوانان نامی در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند
 نفر چیده و برگزیده بهمرای سید هاشم باره پیشتر از هراول
 نامزد شدند که آنرا جوژه هراول می نامیدند و سید احمد خان
 باره با جمعی دیگر برانغار و قاضی خان با جمعی شخزاده های
 سیکری خوشان شیخ ابراهیم چشتی جرانغار و سبترخان چنداول
 بود و انا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده در فوج
 شد یک فوج او که حکیم سوز افغان سردارش بود در مقابل هراول
 از جانب قبله رویه کوه آمد و بتقریب شکستگی و ناهمواری و
 بسیاری زخم زار و مار بلجانی راه جوژه هراول و هراول یکی
 شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر
 که سردار ایشان راجه لون کرن سانبهری بود اکثری از جانب چپ
 مانند رجه پیش رفته و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند
 و درین هنگام فقیر که با چندی از مخصوصان هراول بودم با صفیان
 گفتم چه مان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم
 گفت عید تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته شود اسلام ست

همچنان تیر اندازی میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصل خطا
 نمیشد و گواه راستین تر * ع * القلب اصدق شاهد یتشهد *
 گواه عاشق صادق در آستین باشد
 و یقین گشت که دست به کار رفته و ثواب غزا حاصل شد و
 و سادات باره و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

نبیره خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد
 مردانه کرده ازین جهان در گذشت و از آن طرف خان خانان سردار
 افغانان بقتل رسید بنابر آن فرمان یظفرخان حاکم پغنه و بهار نوشتند
 که جمیع افواج آن حدود را همراه گرفته بکوسک خان جهان بیرون *
 در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر
 عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت
 قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در
 میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسب
 افتاد و در ساعت جان بجان داد و غریبی عظیم در شهر و ولایت
 برخاست و این آذوا در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن
 قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اذی
 قطب الدین محمد آنکه عدان تگور را گرفت و گفت که کدخد در اینجا
 چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولخانه تافتند و فرامین
 مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای مرحدی فرستاد و آن
 شورش تسکین یافت از آن جمله فرمائی در کوکند بنام مان سنگه و
 آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش حالی مبدل شد *
 و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴)
 فتح کوکند واقع شد صبحه آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکویهای
 متواتر با فوج اجمیر براه ماندند گزه در بلده نام دره بهفت گروهی
 کوکند که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمد
 و مان سنگه قبل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه
 محمد رفیع بدخشی و شهاب الدین گروه پاینده فزق و علی مراد

مهاوت بران فیل خود حوار شد و نجات قدمی ورزید که فوق آن
متصور نباشد و یکی از آن دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با
فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ
عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان
فیل رانا تیر رسید و از صدمه حمله فیلبان بر زمین افتاد فیلبان
فیل پادشاهی بچستی و چالاکى از فیل خود جسته بر فیل رانا
نشست و کزی کرد که هیچکس نکند و از مشاهده این حال
رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در امواج
رانا افتاد و جوانان بکه که مان سنگه را محافظت می نمودند پیش
در آمده چپقلشی کردند که کار نامه بود و از سرداری مانسنگه آن
روز معلوم شد که این مصرع مآ شیری چه معنی داشت

که هندو میزند شمشیر امانم

و پسر جیمل چیتوری و رام شاه راجه گوالداری با پسر خویش
الباهن که بغایت تردهای نمایان کرده بود بجهنم رفتند و از
نسل راجهای گوالدار دیگر کسی قابل جانشینی نماند خصم و جهان
پاک و زخمهای تیر بر رانا که زویری ماده و سنگه بود رسید و
حکیم حور که از پیش سادات فرار یافته بود اینجا بران برد و هر دو
فوج یکی شد و رانا جلو و بران کرده باز بکوههای بلند که بعد از
فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای
گرم چله تابستان که مغز سر میجوئید از اول روز تا نیمروز جنگ
می کردند و قریب پانصد کس کشته در معرکه افتادند از آن جمله
صد و بیست کس از اهل اسلام و باقی از هندو و مجروحان غزاة

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین
 در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود دران بود از میان گهائی
 برآمده قاضی خان را که در دهانه گهائی بود از پیش برداشته و
 رفته بر قلب زد و شیخزادهای میکریوال بیکباز گریختند و تیری
 در وقت فرار پیر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار
 جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان باوجود مقلنی
 بیاد رانده ایستاده و شمشیری بر دست راست او وحیده و انگشت
 ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار معالایطاق
 من سنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در
 اول وهله ازین فوج روگردان شدند تا پنج شش گروه از دریاچه
 گذشته عمان باز نگشیدند و در عین گیر و دار مهتر خان از میانه
 فوج چند اول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان
 پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان
 شد تا قرار گرفتند و راجه رامساده گوالیاری نذیر راجه مان مشهور
 که پیش پیش رانا می آمد کار پرندهای در جان راجپوتان راجه
 مان سنگه کرد که بشرح راست نباید و این جماعه بودند که از چپ
 هر اول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده التجا به سادات که
 در صیقله بودند بردند و اگر سادات پائی ثبات نمی امشودند
 چنانچه بر اول جلو و بران کرده بود کربه رسوائی میکشید و قیاق را
 تا مقابل میدان آواج پادشاهی میز آمده ازان جمله دو فیل قوی
 سمت نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار نیلان که
 عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجایی

عالمی مجمعی بود شکسته اسیر می ماخذند و از گوشت مواشی اوقات گذر میداد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست نیداد و از اذل عوام انرا ناهار بجای طعام بکار می بردند و از کثرت رطوبت اکثری بیمار میشدند و انبه بر کشیده شد دران دیار بوزن یکسیر اکبری کم جرم اما شیرینی و مزه چندان نداشت و در همین اثنا محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بگوکلنده آمده و تحقیق حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هر کسی آنچه شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازین که رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رخت پهل خاظر نیامد و اسرا خواستند که فیل نامی رام پرشاد نام را که بغنیمت بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آرا از رانا طلبیده بودند و از بدبختی نفرستاده مصحوب فتحنامه بدرگاه روانه سازند آصفخان نام فقیر را برده گفت که فلانی محض از جهت حسبت و قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید فرستاد مانسنگه جواب داد که هنوز کار خیلی مانده است می باید که پیش صف در آمده در معرکه همه جا اسامت میگرد باشد گفتم اسامت اینجا را نضائیمت (؟) کار من اکنون این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت اسام یاشم منبسط و مسرور شده فیل مذکور را باسی صد سوار بجهت احتیاط همراه روانه کردند و خود هم بقرب سیر و شکار و تبهانه گذاشتن تا قصبه موهنی که بیست گزهی گوکلنده است بمشایعت آمدند و سفارشنامه نوشته سرا بدرگاه از اینجا رخصت نمودند تا براه پاکه و مایل گده بقصبه انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

از سیصد گس متجاوز بودند و چون هوا حکم انفور آتش داشته
مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که زانا
در پس کوه بمکر و فریب مختلفی مانده باشد بنابراین تعاقب نکرده
باز گشته در خیمها آمده بمداوات زخمیان پرداختند و این تاریخ
یافته شد که

و یبدو من الله فتح قریب

و روز دیگر از اینجا کوچ کرده در میدان کار هرکسی را ملاحظه نموده
و از دره گذشته بگویند رسیدند و سری چند از فدائیان زانا که
محل ادرا محافظت میکردند و سری چند دیگر سنگه معابد که
مجموع بیست گس باشند بنابر رسم قدیم هندوان که وقت خالی
ساختن شهر بجهت رعایت ناموس گشته میشوید از اندرون خانها
و بختانها بر آمده حرکت المذبحی کرده بزخم شمشیر جان-جان جان
بمالکن دروخ سپردند و امرا از ملاحظه شبگیر زانا کوچ باندی نموده
و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار بتواند گذشت
گرد شهر کوکده بر آورده نمود آمدند و کشتن و اسبان سقط گشته
را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج نفذ سید احمد
خان پاره گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه اسبی مرده که
اساسی آنرا در دیوان اعلی خواهید برد از نوشتن چه سود حالا فکر
غله بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غله کمی کوه و
بنجاره نمیرسید و عمرتی عجیب بحال سپاهی تیران ایام راه یافته
بکنکاش نهشتند و بویست بقریب یکی از اسرای سردار اعتبار کرده
از برای آوردن غله در حیکرها می فرستادند و هر جا بر قتل و شواصیح

عبد النبى را دیدى گفتم از گرد راه بدر بار میبرم او را از کجا دیدم
 دوشاله نخودی املی دادند که اینهارا برده شیخ را ببین و بگو که از
 کارخانه خاصه ماست که به نیت شما مرمایش کرده بودیم در بر
 اندازید بوم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در
 وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعاى ما را یاد آوری
 گفتم دعا اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات و انصر من نصردين
 محمد و اخذل من خذل دين محمد عليه الصلوة والسلام خود
 خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این شیخ حید
 النبى در آخر حال بحالى از عالم رفت که گس میداناد و مشغول
 و همه گس را از آن عبرت شود

هر کرا پرورد گدنی عاقبت خوشش بر بخت

حال آن فرزند چو باشد که خصمش ملاقات

و درین سال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داور
 قریب کهل کانون مقابل نشسته انتظار مظفر خان و لشکر بهار و حاجی
 پور سی برده مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امرا و سردار سیدن
 نفس نفیس خویش باینگار فرستادند و پنج لک روپیه بد اکپوکی
 بجهت مدد آن لشکر و کشتی بسیار پراز غله از اگره نیز حکم کردند
 که روانه گردانند و خبر رسید که کجیقتی زمیندار فواخی حاجی پور
 و پتمه که ابل شده بود جمعیت نمود بر سر فرحمت خان و پسرش
 میرک ردائی که در تبهانه آره بودند رفته هر دو را بدرجه شهادت
 رسانیدند و راهها مسدود است بذابریں بیست و پنج ربيع انفرسفه
 مذکور از فتح پور بمنز شرق رزبه هدد نهضت نمود در پنج گروهی

و بهر جا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند
 مردم یاور نمی داشتند اتفاقاً پنج گروهی اندر فیل در خلاب ماند
 و هر چند بیشتر میرمت در گل فرو می نشست و چون اول خدمت
 بود حالتی عجیب دست داد آخر رعایای آن نواحی آمده گفتند که
 باز سال در همین زمین فیل پادشاهی مانده بود برین گل واهی
 آب بسیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهی باسانی بر ایندستایان
 همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند و فیل باهستگی ازان در طه
 خلاص یافت و بانیبر آمد و مرافتخار آن مردم باعدمان رسید اینجا
 سه چهار روزی بود براه قصد توده که سواد فقیر است و سوار که نسبت
 و اول ارض مس جلدی توابها

دارد رسید و در اذیل ماه ربیع الآخر بوسیله راجه بهگوان داس پدر
 راجه مانسنگه در دیوان خانه فتح پور کوروش کرده عرضداشت
 اسرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
 پیراه فرمودند که چون این همه بطغیل پدر است نام آن بعد ازین
 پدر پیرسان باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
 بگو که در کدام فوج بودی و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
 پادشاهان این کس راست را بعد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
 توان گفت و آنچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه
 بودی یا مسلح گفتم جبب و کیم داشتم فرمودند از کیا بهرسانیدی
 گفتم از حیدر عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاد و دست
 باشریفهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می
 بود بده سمجوع نو و شش اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ

خواجه قدس الله سره العزیز باشد بآنجا رسیدند و سلطان خواجه خلف
صدق خواجه خواند محمود را میر حاج ساخته و مقدار شش لک روپیه
از نقد و جنس بجهت مستحقین حرمین شریفین و بغای خانه
در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق
مخصوصان سروپا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همپنان لباس
پوشیده و اندک قصری کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران
حالت غریب از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدین محمدخان
و قلیچ خان و امغخان را بدر قگی سلطان خواجه ناسزد گردانیده
حکم کردند که از کولنده این قاتله را گذرانیده ولایت رانا پامال
سازند و ازو نیز هرجا که خبر یابند دمار برارند و مقارن این حال
خبر رسید که شاه طهماسب از عالم در گذشت و شاه اسمعیل ثانی
جانشین او شد و این تاریخ یافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کسیکه خواهد بسج رود و خرچ راه از خزانه
بدهند و خلقی گذیر باین سعادت فایز شدند بخلاف حال که نام
نمی توان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند
تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاَ وَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عسرت لشکر
گورنده میرمدان سنگه و امغخان و قاضی خان را از آنجا جریده
می طلبند و روزی چند بجهت بعضی تقصیراتی که می باشد او را و
امغخان را که با یکدیگر صحبت ینفاق داشتند از کورنش مجرم
ساختند بخلاف غازی خان بدخشی و مهتر خان و علی مراد اوزبک
و خلجیری ترک و یکدیگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

فرود آمدند و درین منزل عید عبد الله خان سرداؤد آورد و آن بیت
قال جفر که عید میرکی وقت مراجعت از پشته در جونیور
استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژده فتح ده ناکه رسد • سرداؤد بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این است که روزیکه عید عبد الله خان در لشکر
خان جهان در نواحی کهل کانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر
که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش
دستکها باصرا داده که هر کدام هر کجا بایستند و مظفرخان با پنج هزار
کس تسویه صفوف نمودند و داؤد در عین سکر و غرور با اتفاق عم خود
جنید کروانی و دیگر سرداران از قلعه برآمده و راهانی گوشه جنگ
بایستاد و در اول دهله تروی یزانی جنید رسیده خورد می شکند و
چون افواج دزهم می آمیزند شکست برافغانان می افتد و اسب
داؤد در خلابی بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان
جهان می آورد او از تشنگی آب می طلبد کفش او را بر آب ساخته
پیش او می آورند و چون نمی خورد خان جهان کروتی خاصه خویش
داده او را سیراب می سازد و نمی خواست که بکشد چه بسیار
صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال
نشان است بنابراین فرمود که گردنش بزنند و در زخم زدند کارگریفتاد
و بمقوت کشند و سر او را جدا ساخته و از کاه پر کرده و عطریات مالیده
بسید عبد الله خان می پیارند و روان میدارند و نیل و غنیمت بیشمار
می یابند و درین سال بحیث تقدیم شکرانه این فتح بتاریخ بیست و سوم
جمادی الثانی متوجه اجمیر شدند و ششم ماه رجب که روز عرس حضرت

و در همان حال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسب پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم باتفاق اسرا بقتل رسانید و میر حیدر معنائی تاریخ جلوس وی را « شهنشاه روی زمین » و تاریخ وفات « شهنشاه زیر زمین » یافت و تاثیر ذو ذنابه دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرج و مرج عظیم افتاد و تهریز و شروان و مازندران را رومی بنور گرفت و بعد از سلطان محمد خدا بنده ولد شاه طهماسب که از سار دگر بود پیداشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بنی امیه بود چهری شد اما اتحاد ازان بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق • عراق قاعده میدان برهگذار نفاق و چون قصبه موهنی مخیم گشت فرسائی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این در سره از در کوکند توقف کنند و قلیچ خان با امرای دیگر همراه قافله حاج تا ایدر که بیچهل گروهی احمد آباد است رفته از آنجا جمعی را همراه سازد تا با احمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده نراین داس راجه انجا را استیصال نماید قلیچ خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان بدخشی را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بهامن رسانیدند و راجه ایدر چون رانا مانند دزدان کوه یکوه و جنگل بیجنگل می بدید

هاله چه مه کرد که لوله کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداخ خان مع پسرش عبدالمطلب

مستقنی بوده اند بمذاایات و زیادتیی منصب سرخراز گشتند و باقی همه از درجه اعتبار سقوط یافته باز معاف شدند و نوزدهم این شاه بجانب ولایت رانا که در کوهستان اودهی پور و خانپور و غیران قزاق میگشت روانه گشتند و درین ایام خواجه شاه منصور نویسنده شیرازی را که از ابتدایی احوال چغده گاه مشرف خوشبوی خانه بود و بتقریب عداوت مظفرخان و قتلهای او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام یافته بمنصب دیوانی رسید و بعد از حادثه منعم خان بموجب فرمان عالیشان طلب بدرگاه آمد از جهت نهایت کاردانی و سنجیدگی که داشت او را دیوان کل ممالک محروسه گردانیده بتدریج در امور ملکی شریک غالب راجه گردیدند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد

در نه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسیده اند

پس چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق و قانی ستم است و از اتفاقات آنکه در همان حال حاکم فو قذابه از جانب مغرب پیدا شد و چون شاه منصور در گوشه دمخار از عقب دنداله دراز میگذاشت او را حاکم دنداله دار نامیدند و از بسیاری کفایت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گیر بی محل بموتبه رسید که مردم ظلمهای راجه مظفرخان را فراموش کرده بر زبان نعرین میفرستادند

که بسیار بد باشد از بد بتر

و اجین رفته در دوازدهم ذی‌الحجه در حدود دیبالپور مالوه مقیم
 گرد و مصحف حمایل نقیص و بیاض خطب مذایع و بدایع حافظ
 محمد امین خطیب قندهاری را که خوشخوانی درین عصر مثل او
 در نظر نیامده گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل
 گروه از بساور دزدان برده بودند و سید عبد الله خان پیروی کرده
 بفقیر پیورده بود چون یقظردر آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ
 محمد امین را طلبیده بمطابقه فرمودند که مصحف حمایل از
 جایی بما آورده اند آن را بشما بخشیدم حافظ آنرا شناخته و روحی
 در قالبش از مر نو در آمده تسلیمات یسجد و نهایت و سجده شکر
 گذاری بجا آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبد الله خان
 را فرموده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهی کرد بجائی
 نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتیم
 که جماعه بیداران که در بعضی قریات بساور یکدن حوض و چاه
 و غیر آن مشغول می باشند و برین بهانه راه میزنند این اسباب را
 دزدیده بودند و یکی از آنها مخالفت نموده سید عبد الله خان
 را خبر رسانید تا همه را گرفت و بدزدیها که کرده بودند اقرار
 نمودند درین میان بحافظ فرمودند که انشاء الله اسباب دیگر هم پیدا
 میشود خاطر جمع دارید او عرض رسانید که مدعی من یافتن
 این مصحف و این بیاض بود که از آبا و اجداد موروثی داشتم و
 در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی مهل است عاقبت الامر

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگزین داران مالوه بمقامت رسیدند و غازتخان بدخشی را منصب هزارچی داده با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک حبیجان قلی مع سه هزار سوار در تپانه موهنی گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جمال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موبد بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از گوگنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناه را در اودی پور و حید عبد الله خان و راجه بهگوان داس را در دهه دره اودی پور تعیین گردانیده بنواحی بانس و اله و دونگر پور رسیدند و در اینجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و در همین منزل قلیچ خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کلبان رای بقال ساکن کنایات به بندر خورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته چهار سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود راهی سازد و در مالوه آمد بشکر ملحق گردد *

و در ذیحجه این سال تحویل نوروز شد و سال بیست و سوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیپالپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماری صعب در ساور مانده بود خواست که برای و اله باز و رود در هفتون حید عبد الله خان در خورده و آن راه را هر خطر و سدود نشان داده و باز گردانیده در بخت آورده و بعد از چند روزی بموجب اهتمام امامت پادشاهی بهر راهی رضوی خاں برای گوالیار و حارنگپور

چنان دیدند که قریب هفتاد هزار بمحافظت قهانه گذاشته خود
 شبشب بر سر آرزو کردند و آنچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند
 و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه حده اربع و ثمانین و
 تسعمایه (۹۸۴) هفت گروه راه رفته بودند که از آن طرف راجه
 فرابین داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب در گرفت و تیر و شمشیر
 نیزه در هوا پراکن شد و میرزا محمد مقیم که در هر اول پیش از
 همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شهادت
 بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون رویاهی در سوراخی خزیدند
 چون عرض داشت آصف خان رسید فرمان محتوی بر نوازش
 سرداران آن لشکر مدد و یانست و درین سال میر سید محمد میر
 عدل که بمحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابو الفضل و دیگر
 همرازان خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را
 فتح گردند و میر سید ابو القاسم ولد میر سید صفائی که اعظم
 الکبر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب اهدیه
 سرنواز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سبوی شد باولاد نبی

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامله الله بالفصل *

و از جمله حوائج آن ایام آمدن شریف آملی امت و دیدن
 او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل آنکه این مرد در مطرب

بعد از مراجعت از آن سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم
 بجنس از بیلداران پیدا گشت و حید عبد اللہ خان در فتح پور بنظر
 در آورد و در همان منزل فقیر را باز مجدداً حکم اسامت شد و
 خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز
 و شب خواهی نخواهی بچوکی حاضر می ساخت و همان مثل
 راست آمد که احمدک بمکتب نمیرود و برودش

گرمیرومی و گرنه برود اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهم آن ملک چند روزی در دیپالپور توقف واقع شد
 و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگزین
 در آن مالو بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن
 ولایت روانه گردانیده میده داغ و محالی آن لشکر بشهباز خان بخشی
 تفویض نمودند از آن منزل راجه تودرسل را باعتماد خان گجراتی
 برای تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد
 ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر
 دست آصفخان و دیگر امرای نامزد انجا رسید و شرح این مچمل
 آنکه چون قلج خان از ایدر با اهتمام علی مراد از یک که بطلب
 او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت
 راجه ایدر که در بدر میگشت باسداد رانا کیکا و سایر زمینداران
 جمعیتی بهم رسانیده بده گروهی تپانه ایدر آمده داعیه شیخون
 داشت آصف خان و سیدزاد محمد مقیم و تیمور بخششی و سید
 ابو الغیث بخاری و سید محمد معصوم بکوی و غیر آن کنکاش

در مجلس خودش طلبیده در مسجدی طوافی از پارچه که هر پنج وقت نماز جماعت در آن میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتی مضحک و هیئتی نا قبول و گردن کمر کورنش کرده تا دبری دست بسته و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریق که کذب و ریا و نفاق از آن می بارید ایستاده ماند و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجای آورده پدر زانو مانند اشتر لوک نشست و در بدو صحبت خلوت داشتند و پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر را مجال ایستادن در آن پایه نبود و از درگاهگاهی که آواز بلند میکرد لفظ نلم می شنودم خرافات خفلی می چارید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل الامول نامید

قومی که ز ظاهر نه ز باطن آگاه • انکه ز جهالت بیطالت گمراه
مستغرق کفرند و حقیقت گویند • لحوّل ولا قوّة الا بالله
و تمام مدار او بر روش محمود بسخوانی که در زمان امیر تیمور صاحب قرآن در بسخوان که نام دیهی است از توابع گیان ظهور کرده و میزند و سایل نعم نعمت نوشته بر از تزریق که به هیچ مذهب و ملت راست نداید و غیر از تینال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی ندارد خلاصه تصانیف آن اشقی الشقی کذاب بخر و کوزه است و فضیلتی که در آنجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معام ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که بر ریش او نزنند و چه رقصها که نکند و این شریف کذیف نذر جنگ المهمانی نوشته و آنرا تشریح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

مانند مگس موخته پای از دیاری بدیاری گشته و از مذهبی
بمذهبی انتقال نموده خیلی جدال زن تا کارش بر اتحاد قرار یافت
و چندگاه بروز متصوفه مدظل بمصفا در پنج بخانه مولانا محمد
زاهد که نبیره مخدومی انظم شایخ حسین خوارزمی قدس الله سره
است آمده با درویشان بر سر می برد و چون مقام ذاتی پدر و پشی
نداشت و هرزه گوئی فرائج و شطاحی بی مزه بنیاد کرده پیرشان
مبلغت از اینجا اخراج کردند و مولوی بینی چند در شان او فرموده
و از آن جمله است اینکه

همت یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام
تا سیرکشان بدکهن رسید و اینجا وزیر از نامشیدی جوهر خبث
خویش را ظاهر ساخت و حکام دکن میخواستند که لوح هستی
اوست از نقش حیات پاک هارند عاقبت بر سواری خر قرار یافته
بر سوانی تشبیرش نمودند و چون هندوستان رسید است و میدان
ایاحت در آن حرمه فرائج و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس
بهر طور بکده باشد باشد در بقول خود را امتنان و خیزان در مال و رسانیده
و در پنج کنه هی ادر منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از
دهانش بر می آمد بجای آتش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه
میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدان عمرانی که از حقیقت ایمان
چون موی از خمیر برآمده اند و ندب طبع عبارت از ایشان است و
نخست از همه پیرستانگان دجال ایشان خواهند بود گرد می جمع آمده
بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که هجده مایه عاشره اوست
و غوغای عظیم امتلا و خبر بخلیقه صاحب زمان رسید تا او را شبی

چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن
 ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده میرزا کلمران باشد از ولایت
 دکن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت بآن جانب
 بدر برده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغواهی مهر علی نام
 مفسدی از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشی چند جمع
 آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد
 خان اتک و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در پیرگده
 پتلان بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به گنایمت رفته
 و در سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با آنکه سه هزار
 سوار داشت بقابلر واقعه طلبی سپاهیان که محل اعتماد نیستند
 قرار بر تحصن داده صورت واقعه بر اجه تودرمل که در پتن بود نوشت
 و راجه بجانب احمد آباد رفت و میرزا از نثار احمد آباد برخاسته
 بجانب دولاہ روان شد وزیر خان و راجه تعاضب او نمودند و دران
 نواحی محاربه معجب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و
 به چونا گده رفتند و درین هنگام راجه بغتہ پور شتافت و میرزا
 مظفر حسین از چونا گده باز آمده وزیر خان را که بی جنگ بهمان
 سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قیل کرده
 و نزد بانیها بر دیوار قلعه ساند و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود
 که بشکند درین وقت پندوی بر حینہ مهر علی که صندوق راز
 میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و او را بصندوق عمل می برد
 الموت بانی بغتہ * و القبر صندوق العمل
 و چون نفس فاطمه سر را آن حال میرسد بیکبار راه مرار پیش گرفته

فقرو نامربوط عام غریب را حصدّر بلغظ میفرمودند ساخته که
کشتکاه عجیبی است و منزلی طرفه مضحکی غریب و نادر بود این
جبل بموجب آن لله ملکا یعوق الهل الي الهل کرازی پیش برده
چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل آن کرده که حالا داخل امرای
هزاری امت و از جمله داعیان مذنب حق در ولایت یک است
و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت
بآن مراتب میخوانند و بدان مراتب مذکور عنقریب مرسوم میشود

از پی رد و قبول عام خود را خرمساز

ز آنکه کار عام نبوده جز خری باخر خری

کار را دارند باور در خدائی عامیان

نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المشتکی من الدهر اذا احسن ندم من حادثة و اذا اساء

اصر علی اسائه و زبان حال او همه این میگوید که

پار بودم قطبک امسال قطب الدین شدم

گر بمانم حال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت برداشتند از اینجا بکوچهایی متواتر

میر گذان و عید انگدان براه رفته پیور در صفر بیست و دوم سنه

خمس و ثمانین و تسعمایه (۹۸۵) بفتح پیور رسیدند و شلیخ فیضی

که حالا بخطاب ملک الشعرایی مخاطب است غزلی گفته که

مطلعش این است

نعم خوش دلی از فتح پیور می آید • که پادشاه من از راه دور می آید

بعد از دو سه ماه خبر فترات گجرات رسید و مشاهده آن این بود که

این چغین بخت که من دارم داین خوکه تراست
 و در ماه رجب سال نهمصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت
 خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و
 در منزل توده شاه ابوتراب از اکبر سادات شیراز و مرجع ملاطین
 گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه
 درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرقه شاه ابوتراب را بر قافله
 حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتی را نیز زرهای فراوان
 داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس
 که خواهد برود و چون از شیخ عبد الله بنی صکر التماس نمودم که
 برای من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در نید حیات
 داری گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت
 وی بر آید گفتیم نی همین من وسیله رزق ایشان فرمود اگر رخصت
 والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان
 حضرت پشت دست ندانست میگزید

تکون لطف تو کاری و وقت کار گذشت

نشد وصال تو روزی و روزگار گذشت

در نواحی قصبه انبیر^{۴۱} در موضع مولدان که شهری است قدیم و
 ویرانه مطلق بود بغای شهر فرموده قلعه بلند و دروازه و باغ را
 باصرا تقسیم نموده در اتمام عمارت سعی بلیغ ارزانی داشتند تا
 در هشت روز تمام شد و رعایا را در آن اطراف آبادان ساختند و بنام

بجانب سلطان پور و نندربار میروند و اسرای نامدار که بسرداری
 شهاب الدین احمد خان بر راجه علی خان نامزد شده و او را در
 قلعه کشیده کار بر تنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیک
 بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان دودله شده
 و از اسرا جدا گشته بجانب بهرج و بروند که جایگیر داشت و از سبزی
 در آنجا هرجی و مرجی تمام راه یافته بود می آید و فتوری و تصویری
 در تشخیص مهم امیر و برهان پور میروند و اسرا بضرورت پیشکش لایق
 بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت
 بجایگیرهای خویش می نمایند و در همین ایام حکیم عین الملک
 شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان
 حاکم دکن بر سالت رفته بود باز گشته آمد و نبلان نامی و تحفهای
 گرانی عادل خان را گذرانید و بعد از تغییر دلب چند راجه منجهوله
 بفرجداری بانس بریلی در دامن کوه نامزد گشت و از آنجا عرضیه
 نوشت مشتمل بر چند فصل یکی از آن جمله اینکه چون از درگاه
 جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه
 ندارم اگر فلانی را و نام مرا بود که از صلاح و فساد این ولایت و
 روح کار و بار واقفست و مردم با اعتماد از رجوع می نمایند و بدربار
 هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرجمتی است
 در حق می و هم موجب سرفرازی بنده درگاه است و احکام عالی
 خواجه شاه منصور یک یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت
 و چون باین فصل رسید نه حکم آری شنید و نه حکم نمی
 مو بر آید بکف و صوی تو ناید بکفم

که مدت هیزده سال ازان وقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان
و چهار بیخدمت نامحیرا مواته است که نه روی قرار و نه رای قرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من

صبری نه که از عشق به پرهیزم من

دستی نه که با قضا در آمیزم من

پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسی زمانی که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر
بیگت توایچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات قرار
نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته عقید دارد و در
غره ذی حجه سنه خمس و ثمانین و تسعمایه (۱۹۸۵) فرمانی بقام
راجه علی خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا
را روانه درگاه فلک بارگاه گردانند

۹۸۶

و در غره محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعمایه (۱۹۸۶) تحویل
نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد
مفر تخت ز سلطان فلکبر دارد • لاجرم بر فلکش نا برآید بحمل
و در بدن بزیارت حضرت گلج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف
شده در نواحی نندنه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز
نخچیر می حساب انگذند چون نزدیک پآن رسید که هر دو طرف
قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتی عجیب و جذبه عظیم بر شاهنشاهی
وارد گشت و تغییر فاحش در وضع ظاهر شد به مقابله که تعبیر ازان
مشکل نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله
و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

رانی منوهر ولد رای لونکرن حاکم سانبهر موصوم گردانیده منوهر پور
 نامیدند و این منوهر که او را چندگاه میوزا منوهر میگفتند در
 خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسیده امروز
 شعر میگوید و توسنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او
 در ذیل تذکره شعرا مذکور میشود و از اینجا براه نارتول متوجه
 دهلی گشته شلخ نظام نارتولی که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات
 کردند و در دهلی بعد از فراغ از زیارت اولیای کبار آن بقعه شریفه
 در نواحی پالم بشکار مشغول شدند و در غره [عشره] اخیر ماه مبارک
 رمضان این سال در نواحی قصبه ریواری خبر از بساور بیفقیبر
 رسید که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر رسید
 متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده
 پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه
 ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادی باشد و این اسم هادی
 در آن ایام شب و روز درد زبان شاهنشاهی بود هر چند حافظ
 محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که
 این نصرانی مکن و حقاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمی برای
 درازی عمر این نوپاوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود
 شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجری و لغربی شافع
 و شفیع در یوم الحساب کرده و از آن منزل رخصت پنج ماهه گرفته
 به بساور آمدم بحسب بعضی ضرورات بلکه فضولها تخلف در
 وعده نموده یک حال ماندم و این کم خدمتیا و آن مخالفها
 عاقبت رفته رفته باعث افتادن از نظر و بی توجهی تمام شد و تا حال

نمود و کذاب الاحادیث را که چهل حدیث است در میان فضیلت غزا و ثواب تیر اندازی و نام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل کذاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن روز بفتح روز رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما و مشایخ میگذرانیدند خصوصا ایالتی جمعه که تمام شب به احیا میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه فروع و علما با یکدیگر تبیع زبان کشیده در مقام تذاقی و تقابل بودند و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همديگر می نمودند و کار بحث از سنی و شیعی و حلیفی و شافعی و فقیه و حکیم گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رحاله نوشت که شیخ عبدالنبی خضر خان مروانی را که منتهی به سب نبی علیه السلام بود و میر حبش را که بجهت رفض گرفته بودند بفاحق کشته و نماز گذاردن عقب او روا نیست چرا که پدرش بواقی ~~مقتله~~ و خود علت بواسطه خونی دارد و شیخ عبدالنبی نیز تجلیل و تضلیل او می نمود و ملایان دو جامعه دو روزه پارا بآن جانب و پارا باین جانب رفته مبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهوا بمقتضای آرای فاسده و شبهات باطله از کمین برآمده بطل را بصورت حق و خطا را بلباس مواب جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود اصاعامی محض و مستانف و مستانص بقره داراقل در شک انداخته حیرت بر حیرت انزود و مقصود از میان رفت و سد صدید شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

هش دار که فیض حق بفاکاه رسد * ناگاه رسد بر دل آگاه رسد
و در پای درختی که این حال ثمره آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
داده طرح عمارت عالی و باغی وسیع در آنجا انداختند و سویی مر
را قصر کردند و بیشتری از مغربان موافقت نمودند و این خبر در
شرق روی هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در
انواء عوام افتاد و خللها در میدان رعایا پدید آمد باز در اندک زمانی
فرو نشست و در منزل بهیره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
حکومت پنجاب را به سعید خان مغول تفویض نموده و قاضی علی
بغدادی را که نبیره میر قاضی حسین میبذنی است برای تداخل
زمین مدد معاش ایامه در پنجاب و غیران تعیین کردند تا بحال
قدیم را گذاشته ورقه پیموده در یک دیبه همه را شریک سازند و
تفرقه تمام بحال ایامه ممالک محروسه راه یافت و این همه برزغم
شیخ عبدالغنی و بی دیانتی و کلامی او بود و از آنجا بجانب فتح پور
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
الثانی سده مذکوره بگشتی در آمدند و امرا و اعیان ملک نیربه
مرافقت در کشتی نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت و بیست
و نهم این ماه در حضرت دهلوی رسید و در غره ماه رجب از کشتی
بحریر آمده و بر کشتی بر که عبارت از باد پای هارون نورذ باشد
موار گشته در ششم این ماه خود را در اجمیر بمجلس محوس رسانیدند
و روزی دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافه شدند و هر روز پنجاه
کره راه طی میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تجاشیر صبح بمنزل
تود رسیدند و جامع اوراق از بساور یا متقیال رفته بود دران وقت ملازمت

و جلالت در ادراک شرف منزلت و درجات صحبت بر همه سابق
و در کتب فضایل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقامات و
کمالات انسانی بجمیع وجوه باعتبار معتبر بر مایر دانایان و مرتضیان
فایق اند دلائل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش و بطلان
غیر گذرانیده و بمثابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات
را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکک زایل نشود

لوحبت الجبال از انشقاق السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ملاحظ آن مشکوة نبوی
است همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطامین در ملت سهله
بیضا و حنیفه غرا که در نبوات کتب کلامیه بعضی ازان مسمطور
است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریر و ترغیب
بر سلوک مسلک خویش بزیان قال و حال می نمودند

میداد رقیب آن صهی قدر را پند * کند رخ هر کس چو گل از باد میخند
از حد چو بشد نصیحت آشوخ گره * برگوشه البروزه و سر پیش انگند
پیش ازین گفتگو چند گاهی پر کپوتم نام برهمنی را که معبر نامه
خرید و اقرب بود در خلوت برده اسامی هندوی از برای موجودات
اشیا یزدانی خاص پیدا اختراع میخواستند و چند گاهی دیوی برهمن
را که از جمله معبران مهابهارت بود بر چارپائی نشاند و بالا کشیده
نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشتند و
از وی احرار و انسانهای هندی و طریق عبادت اعظام و آتش و
آفتاب و تعظیم گواکب و احترام اساطین کفره از برهما و مهادیو و
بشن و کشن و رام و مهابمائی که بودن ایشان از بنی نوع انسان

تصیغه من و تو افقاده است بعکس

تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواسطه ردواعی بسیار بود و بموجب القلیل بدل علی الکثیر و
الخفیفه تدل علی الغدیر انموذجی ازان در ملک تقریر و تحریر می آورد
والله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هر دیار و ارباب ادیان
و مذاهب بدر بار جمع شده بشرف همزیانی مخصوص بودند بعد
از تحقیق و تغذیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان ندانستند
عوامض علوم و دقائق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که داناتر
مطلوب مجمل و مفصل آنرا بر تباد نشان میدادند و بمقتضای ذلت
مهلکت شیخ مطاع و هوی مشبع و احباب المرء بنفسه هر چه خوش
می آمد از هر کس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از آنچه
نامرعی طبع و خلاف خواهش بود احتراز و اجتناب لازم میدادند
و از زمانهایی تا عهد تغزلان شباب و ازان هنگام تاحن السطاط چندین
حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید
و بخود داشتنی خاص و معرفتی جداگانه سوای متعارف از آنچه در
کتاب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی بیولانی
پیکر در مرآة ضمیر و گنجینه خیال ارتسام یافته و از هیات مجموعی
این تنگ کالفتش فی الحصر مقرر شد که عمده در همه ادیان موجود و مهیا
اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوائف انام پیدا و
حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که
نوپیدا شده و هزار سال بر نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکی و
نفی دیگری و ترجیح به مرجح از کجا و سندی و برهمنه که بتخلوات

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفه
 الزمان داشته و تعبیر از آن بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه
 لا اقل عکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و پیچیده برای او
 تجویز کرده آنرا زمین بوس ناسیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض
 عین شمرده روی او را کعبه مرادات و قبله حاجات دانانیدند و بعضی
 روایات مرجوحه و حمل مریدان بعضی مشایخ هند را درین باب
 منتهک آوردند و بعد از آن که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل
 ذی شوکت ذی شان قرار یافت و همچنین بعضی از مشایخ عظام
 مثل شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و
 مقتدای عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضات همدانی
 را نقل کرد مذل آنکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
 و علم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و
 درین کلر خانه هر دو اسم در تجلی آمد و هر دو مظهر در کار برین
 قبایس و ملا محمد یزدی نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن
 صریح و ناسزای قبیح بر خلفای ثلاثه گفته و تکفیر و تفسیق عامه
 صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از
 متقدمین و متأخرین رضی الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را
 مستحق و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را
 ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت
 و دیگری بحیثیه همان را حلال می ساخت عقوه انکار گشت و چون
 از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام
 غزالی و رازی تصور نموده بودند که کتلهای ایشان را دیده قیاس غایب

موهوم است و نبودن متیقن هر چند در زعم باطل بعضی را اله و
 بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده
 بآن جانب گزاشدند و در مذهب تفاسخیه رسوم قدیم حاصل شد
 و قول ما من مذهب الا و للتفاسخ فیه قدم رائج درست دانستند و
 خوش آسودگان کلمه گویی در رسایل اقامت بیانات و دلائل بدین
 مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار دهند که طوائف نا محصور
 نا معدودند و کتب بی شمار دارند و باوجود این اهل کذاب نیستند
 فرموده خلوت آن در مذاق ابتداء و روز بروز ثمره آن شجره خبیثه به
 ظهور می آمد و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی
 دهلوی را که اکثر از اعیان او را تاج العارفین می گفتند و از
 شاگردان رشید شیخ زمان پانی پنی صاحب شرح لوائج و سایر
 مصنفات لایق و فایق در علم تصوف و در علم توحید ثانی شیخ ابن
 عربی بود و برگذات نزهة الازواج شرح مبسوط نوشته شبها برنمطی
 که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطریات و ترهات اهل تصوف
 از وی شنیدند و او چون چندان فی مقید بشرعیات نبود مقدمات
 وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجیر بایاحت و
 الحاح میشود در میان آردن و مسئله ایمان نمرعون لعنة الله علیه که
 در کذاب خصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و استمال
 آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلی و مانع شرعی مایل
 آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و ذهن در اعتقاد
 باحکام شریعت شد و خلوت کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را
 مشتبه و نا مشخص گردانیده تلوینات بعیده در نصوص قرآنی و

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعة که هر روزی
 بگوینی منسوب است ساختند و دعای تسخیر آفتاب که هندوان
 تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن
 گرفتند و کشتن کار را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا
 پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را
 عوض آن میکشند و حکما تائید می آرند که در طب مقرر
 شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش
 پرستان که از شهر نوسازی از ولایت گجرات آمده بودند دین
 زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و
 بجای خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیدانین واقف ساختند
 تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم
 که آنشکده ایشان همیشه بر پای بود دایم الاوقات چه در شب چه
 در روز در محل نگاه میداشتند باشند که آتشی است از آیات خدا
 و نور است از انوار وی و هم که عبادت است از آتش پرستی
 بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم
 معمول بود و در ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس مجدد
 آفتاب و هم مجدد آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت
 امروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله
 برسم اهل هند عقیقه کشیده بدولت خانه برآوردند و ریشمانی جواهر
 در آن کشیده از دست برآهسته به تبرک بردست بستند و امرا
 فراخور حالت سروازید و جواهر در آن روز پیشکش ساخته سرافقت
 در آن باب نمودند و راکبی که عبادت است از لنگ پیچیده بردست

بر شاهد کرده سلف را نیز منکر شدند و انا ایان مورتاض ملک افرنجیه
 که ایشان را پادهری و میچند کامل ایشان را که تغیر احکام انجیه
 و طایه مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند
 و وزیر پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل برتالت ثلاثه گذرانیده و
 حقیقت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و
 شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقي چند تیسماً از آن بشنوند و شیخ
 ابو الفضل به ترجمه آن ماسور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که
 ای نامی ری زرز و کرم تو

یعنی ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخشش است و شیخ فیضی
 مصرع دوم چنین گفت

سبحانک لا حولک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملعین و اوصاف آن را در باب
 حضرت خیرالدین صلی الله علیه و آله و سلم علی رغم النجالبین
 فرود آوردند و بقریر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر
 تام است و بخشن غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است و روشنی
 عالم و نباتات عالمیان وابسته باو پس ایق عبادت و تعظیم او باشد و روی
 بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غروب دارد
 و همچنین آتش و آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا کار و
 سرگین آن نیز و تشقه و زنا را جلوه داد و حکما و فضلی مقرب
 مقهور مقوس آوردند که آفتاب نیز اعظم و عطیه بخش تمام عالم
 و مربی پادشاهان و پادشاهان سروج اویند و این معنی باعث
 تعظیم نوروز جلالی شد که از زمان جلوس هر حال در آن روز جشن

بر داشت غلّ شرع بقائید ایزدی

از گردن زمانه علی ذکره السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک حمایت قاضی به از هزار گواه

در اعتقادات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضی و حکیم

الملک و مخدوم الملک باشند در انداده بحث میکرد و هیچ تامل

در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می آمد خفیه

بداشت آصفخان میر بخشش پیغام فرستادند که چرا با ما در می

افتی جواب میداد که ما نوکر سردی ایم همان حکایتست که نوکر

پادشاهان نیستند و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود

و معاونت پدر و مظاهر خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین

دل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز

حکیم ابو الفتح و ملا محمد یزدی در بعضی صحایل با او مشاشه نمیکرد

چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

اذا عظم المطلوب قل المتاعب

و آیه فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی

کشید و الحمد لله که بدین خوش حال

دل در تگ و پو نشد نیکو شد که نشد

جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد

گفتی که برنجیم از نیکو شد کارت

دیدنی که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و خود را قابل رعایت و نه ایشان را لایق خدمت دانختم و سرسرازی شدم

یسین در گرد شد و بر رغم اسلام هر حکمی که از باب ادیان دیگر
 بیان کردند آنرا نص قاطع شمرند بخلاف این ملت که همه احکام
 آن نامعقول و حادث و واضح آن فقرای عربیان جمله مفسد و قطاع
 الطريق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بنمادی در باطن استقرار
 گرفت بَرَبِّدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورُ اللَّهِ بِأَنفُسِهِمْ وَاللَّهُ مِنْهُ نُورُهُ وَكُتِبَ
 الْكُفْرُ وَبِتَدْرِجٍ کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل
 ابطال آنها نماند یاد دارم که در ابتدای گفت و گو شبی در دیوان
 خانه خاص فتح پور یا شیخ ابو الفضل مرا مجالست روی داده
 میگفت که ما را از جمیع مصنفین گله است از دو رهگذار یکی
 آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل نلغشتند چنانچه احوال
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن وقایع سفاقة
 نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدد خود هست گفت
 فی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستی نوشت گفتیم بتقریب
 تقادم مبد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و حیر محقق شده
 باشد و بقی به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم
 آنکه هیچ اهل حرمة نماند که در تذکرة الاولیا و نفحات الانس و
 غیر آن اسم آن مذکور نشده اهل بیست چه گفته کرده بودند که در اینجا
 داخل نساخند و این معنی بغایه محیل تعجب است در اینجا هم
 آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد از آن پرسیدم
 که حیل شما ازین مذاهب مشهوره یکدام بیشتر باشد گفت
 میخواهم که روزی چند در وادی اتحاد سیریم بکنم بمطایبه گفتیم
 اگر قصد نکاح از میان بر میدارید بدنیست چنانچه گفته اند

بر حقیقت آن متفاره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره
پلها گذاشتند و معموی حکیم چون قراپاد بذات دروغ برآمد و گریخته
بجایی رفت اما حکیم علی گیلانی بعد از ششده سال در لهور آن
چنان حوضی ساخت و میر حیدر معنائی حوض حکیم علی * تاریخ
یامت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید
بر ساختند و روزی با شیخ بلجیو نام قوالی خوش خوانی صوفی
رضعی از سریدان شیخ ادهن جونیوری که نامش تاریخ وفات میشود
صحبت داشته و خوش وقت شده و میان تان سین و دیگر مغنیان
ببقرینه هند را طلبیده او را بر آنها ترجیح داده فرمودند که مجموع
زر این حوض را شیخ بلجیو ببرد چون از حمل آن عاجز ماند اندک
زری القماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن بار انعام فرمودند
و باقی آنرا در مدت سه سال کم و بیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند
و همدرین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوایی گرفتند و پیش
از آن روزی در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تکلف
ندارند فرمودند آری ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ
بلجیو و میان تان سین و همه ارباب غذا را نزد شیخ فرستادند تا
تشخیص نماید او بعبان تان سین گفت شنیده ایم که تو هم چیزی
می توانی گفت تا آخر خورد او را باصوات حیوانات تشبیه داده
بهیچ بر آورد و درین حال معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان
مردانه و کارهای عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به
ملازمت رحید و مقصب * هندی یافته در ولایت بهار نامزد شد
و اینجا با کلا بهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

بدا تا تکلف بیکسو نهدم * نه از تو قیام و نه از ما غلام
و از دور گاه گاهی در صف جمال کور نشین میکردم و نظارگی بودم
که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها
تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است
صحبت گذاشتم ز تماشاگران شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب
سنوات در سلک تحریر از تبدیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده
شد و پناه بطف ایند تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده
اورست بر انباز و عده الا ان حزب الله هم الغالبون الیهم الله
بکف عده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط
بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله
شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت
مرحومه اسلام که عنقاوار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از
خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته پیروی دیگر نبود و نیست
و از تعنت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه منجوبم

رضیت بما قسم الله لی * وفوت امری الی خالق

لقد احسن الله بما مضی * كذلك بحسن فیما بقی

و درین سال حکیمی در فتح پور آمده گفت که خانه میتوان ساخت
که در هر چهار طرف آن آب باشد و در آن غوطه زده بخانه در آید
و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضی بدست گز در بدست گز و عمق
آن سه گز در محسن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و

بدر زنت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از
 مکه معظمه معارفت نموده اسپان عربی نژاد و غلامی حبشی و
 هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آراادت و صدارت رسید و میر
 حاجی سال نهصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از نیاور
 حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک ریبه
 حواله ایشان نموده بذاریج ماه شوال این سال از اجمیر روانه مکه
 معظمه ساختند و شیخ عبد الغنی و مخدوم الملک را که با بمکدیگر
 در انتقاد باعث بی اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف
 از دین قویم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همسره
 این قائله اخراج کردند تا در حال آینده بمقصد رسیده در ختم کار
 که اعتبار آنراست از آلبش عارضی پاک گشته ایمان سلامت
 بردند و علم کار خود آخر کرد * هومیز قوم قاتوا * تاریخ یافته شد *
 و در اوایل سنه سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) خبر رسید که خان
 جهان حاکم بنگاله فوت کرد غرضانی مشتمل بر نوازش اسمعیل قلینخان
 برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن
 ولایت و رضویخان را بخشی و حکیم ابو الفتح را صدر و رای بدر داس و
 میر ادیم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتح پور ناسزد گردانیدند *
 و در نوزدهم صفر این سال نقییر را حق سبحانه تعالی در سن چهل
 سالگی فرزند پی دلپندی محیی الدین نام طول الله عمره و رزقه
 علما نافعا و عمة متقبلة کرامت فرمود و مولد او در بساور است *
 و در این سال مکه که عشقی که خطاب خانی داشت و دیوانی و
 «مثنوی دارد» مضحک با قاضی صدر الدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور فرمان هزاری و اسب دخلعت
خاصه برای او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه را در خواب دید که گویا پنجه مبارک خود بر پشت
او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان
پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک از سوچ بحر آنرا که باشد نوح کشیدان
و در ماه شوال سال مذکور ملا طیب را که سقه رذل بود از کیتهل طلبیده
تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و
حاجی پور درای پرگوتم بشرح ایضا بخشی و ملا مجیدی - رهنمی
را که سابقا پیرانه نویسنده شاهی بود امین و شمشیرخان خواجه
سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تسفل
که لازمه ارفال است آنجا رفته نه خدا را بلده بودند و نه پادشاه را
رعیت و تحکیمات و بدعتها پدید آورده و وقتهای نامعقول ناهنگام
را کفایت خیال کرده چالاهی را رنجانیدند و معصوم خانرا بزور
باغی ساختند چنانچه عمیقرب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم
درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیدکشهای راجه
علی خان را از خاندن بس آورده گذرانید تا بعد از چند کاهی
گذاه میرزا را بخشیدند و درین ایام بشرف و ادبی مشرف ساخته
او را رعایت فرمودند و درین سال شهید از خان بخشی را با غازی
خان بدخشی و شریف خان آنکه و غیر آن بر سر راناکیکا نامزد
گردانیدند و رانا در گوتهیل میر که قلعه مستحکم است در آمد و این
انواع فتح نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا شهبی از قلعه

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مصایل فروعیه شایع بود و بدبختی چند از هندوان و محملدان هندو مزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوبیدین در تصنیفات از خطبه تبرائی می آوردند و آنرا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علی رغم الکذائین ببرند و این معنی باعث بدنامی عام گشت و تشم فساد و متقه در ولایت هر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذل و سفله از خواص و عوام قلاده ازادت بر گردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمه الحق بر زبان جاری شدن ممکن نبود •

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفه های نامی از فیل و پارچه که از حد حصر انورن باشد پیشکش فرستاد و می و نه فیل از محمد معصوم کلبلی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدالیا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاطه گشتند و سلطان خواجه مدرو قلیچ خان بکنک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دمت و پای هلاک شدند و از کمر بعضی عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همپانیهای پیر از اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادی از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم زود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

رفته بود آمد و به مشایخ و مشایخ محمد قاسم قاسم ایلیچی علیخان حاکم کشمیر
 و عفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و
 تبت پیشکش آورد و درینوقت حکیم علی خویش حکیم الملک
 گیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه عظیم العقل
 است همراه و کبکان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین
 ایام میر نظام یزنی میرزا شاهرخ برسم رسالت از بندخشان آمد و
 ابدان بدشخی و لعابهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید
 و درین ایام از یمن که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی
 بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطای میدانستند شنیدند که
 حضرت ختمی پناه علی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی
 از سلاطین ذری اقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ
 نورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابراین ظاهرا متابعت اظهار
 نمود و حقیقت استعمال در اجتهاد منظور داشته در جمعه غره جمادی
 الاول از سال نهم و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که
 نزدیک بمحل یادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیب خطابت گشتند
 و یکبارگی حاضر شده بلرزه افتادند و بتشویش تمام این سه
 بیت شیع فیضی را بحد دیگران نیم تمام خوانده از عجز فرود
 آمدند و اسامی را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و
 ایات این است که

خداوندی که مارا خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد
 یعدل و داد مارا رهنمون کرد * بجز عدل از خیال ما برون کرد
 بود و صفش ز حد فهم برتر * تعالی شأنه الا البتر

محضر

مقصود از تشدید این معانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان
صیانت من السدائن بمقام من معدلات سلطانی و تربیت جهانبدایی
مرکز امن و امن و دایره عدل و احسان شد بطوایف انام از خواص و عوام
خصوصا علمای عرفان شعار و فضایی دقیق آثار که هادیان یادی نجات
و سالکان ممالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و بحج و بدین
دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع
و اصول و حاری معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت
انصاف دارند بعد از تدبیر وانی و تامل کافی در غوامض معانی
آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث
صحیح ان احب الناس الى الله يوم القيمة امام عادل من يطع
الامير فقد اطاعني و من يعصى الامير فقد عصاني و غیر ذلک
من الشواهد العقلية والدلائل النقلية قرار داده حکم نمودند که مرتبه
سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است و حضرت سلطان
السلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح
جلال الدین محمد اکبر پادشاه شازی خلد الله ملکه ایدا اعدل و
اعقل و اعلم بالله اند بذایران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین
مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صائب خود یک جانب را
از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم
اختیار نموده بآن جانب حکم فرماید متفق علیه میشود و اتباع
آن بر عموم ایرانی و کافه رعایا لازم و مستحکم است و ایضا اگر بموجب

الدین محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس
عظیم نهادند او قیطان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود
گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته
طبقهای زر و جواهر تدار فرمود *

و درین سال ابلجی پید الله خان اوزبک بمصوب مکتوبی
محببت انگیز از ملوزا الفهر آمد و میرزا نولاد برلاس را با خواجه
خطیب که از آدمی زادهای بخارا بود با تحف و هدایا همراه او
فرستاد و ختم نامه برین بود که

چو ما دوست باشیم با یکدیگر * بود بحر و برایمن از شور و شر
و درین ایام محضری بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبی
صدر الصدور و قاضی جلال الدین ملتانی که قاضی القضاة بود
و صدر جهان مفتی کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود
و غازی خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب
تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت
مربوحه را در مسئله مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را
از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکی نباشد و بخودی
خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود
که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل دانای
مصلح ملکی را که بمراقب بهتر از مجتهدین است مبرور که
بحسب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئله مختلف فیها را
امضا فرماید تا بالآخره بعضی بطوح و بعضی بکفر بران تذکره مهرها
کردند و صورت آن بچنان نقل نموده میشود *

قدس الله روحه العزيز از گوشه دامن او برخاسته اند و آن همه انکار
 هری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
 بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالهبعی است
 درین چمن گل بخار کس لپید آری
 چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق
 قرآن و توکل در امتحاله وحی و تشکیک در نبوت و اسامات امتحان
 کردند و بود جن و ملک و سایر منجیدات و معجزات و کرامات انکار
 صریح آوردند و تواتر قرآن و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از
 انحلال بدن و ثواب و عقاب را بنابر از طریق تفاسخ محال شمردند
 و استدلال این ابیات را متمسک می آوردند

از حقیقت بدست گوری چند • مصطفی ماند و کهنه گوری چند
 گور با کس سخن نمی گوید • سر قرآن کسی نمی جوید
 امید آمد و کزها نکو خواهد کرد • چون روی عروس
 سانی می ناب در سبو خواهد کرد • چون خون خروس
 انصار نماز و یوز بند روز • یک بار دگر
 از گردن این خران فرو خواهد کرد • انسوس انسوس

قرار دادند که بکلمه لا اله الا الله اکبر خلیفه الله علانیه تکلیف
 نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن
 چند کسی اکتفا نمودند و • نتهای است • تاریخ یافته شد و
 در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز
 خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان استفاد آوردند و

رای صوابنامی خود حکمی را از احکام قرار دهند که مخالف نصی نباشد و حجب ثریفه عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متعین است و مخالفت آن موجب خط اخروی و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور مدق و نور جمیع الله و اظهار اجراء حقوق اسلام بمحض علمای دین و نقبای مهتدین تحریر یافت و کل ذلك في شهر رجب سنة سبع و ثمانين و تسعمائة (۹۸۷) و مسود آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکوه نوشتند و شیخ مبارک بطوح در ذیل آن نوشت که این امر درست است که من بجان و دل خواهان و از سالها باز منتظر آن بودم و بعد از آن که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعتقالت امام متحقق شد و معارضي نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت و اعتقالت امام بر حکم شرع باشد اسلام را تقلید ناصیدند و حال شیخ ابو الفضل بعینه چون حال خیرتی شاعر سمرقندی بود که از بس ایذا که از حاوره الغریبان بارد مزاج کشید بررغم ایشان به گناه صومنان عراق بار شده راه بیراهه اختیار کرد و اختارت الغار علی العار در باب او درست نشست *

و در شانزدهم ماه رجب این سال ایجاب اجمیر روان شدند و بعد آن تا ایوم چهارده سال باشد که عطفه عنانی بآن طرف واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج گروهی اجمیر پیاده شده شرف زیارت دریافته و عطف خنده زبان میگفتند که محجب کل العجب آنکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل اصول که در هر گوشه حد هزار و هزار و زلی کامل و مکمل همچون خواجه

برند تختۀ لوح ادیب از پی نرد

کنند مصحف قاری گرو بوجه قمار

و در شکی بسیار بحکیم الملک از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل که او را فضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضی علی مذکور فقیر را نیز که از خدمت بازمانده خود را بزم خود از جمله منسبان ساخته بودم در بلدۀ اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش را که ضایع کنند روزگار است شنواید

بدرگاه حکم درگاه و بیگه • روی تا کنی بیگه چند حاصل فرمودند که بپردازم در فرمان او قلدی هم شده بود عرض کرد که بلی بشرط خدمت فرمودند که بپذیرید که مگر ضعفی داشت که از خدمت مایل نمازخان بدخشی در بدیهه گفت که ضعف طالع داشت و هر کدام از مقربان بحسب حق امامت سابق که دران ایام با نماز بر طرف شده بود سفارش ها نمودند و شهنازخان بدخشی گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیه خدمت ندارد زمین او مدافعه باشد فی الحال تسلیم کردم و این معنی بسیار گران آمد و روی بر تافتند و چون قاضی علی مکرراً بعرض رسانید که در حق او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد الغنی را که هنوز در اردوبون بپزد که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر زمین داشت شیخ بدست مولانا الهداک امرویه مرحوم بایقام فرستاد که چون عملاند است و خرج هم شنیده میشود که دارد ما هم

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوند کر روم و غیر
ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه
تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای
خاطر خوند کر روم غایبانه از جانب او این درشتی میکنی و جای
از برای خود وقتی که از اینجا بروی پیدا کرده تا بمقار با بی همانجا
برو و شهباز خان نیز تیز رفتند درین وادی در آمده بپیر بر سنگ
جهنمی را که طعن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت
که ای کافر ملعون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهد
تو میتوانیم بر آمد و کار به پیمزگی کشید و به شهباز خان مخصوص و
بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست
بر دهانهای شما بزنند و در همین ایام ترمون محمد خان حاکم یمن
از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق
و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبد الغنی منصوب
گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمة را تا صدی از نظر می
گذرانید و انفرسین آنها را می بردند و از کار عدوی (۶) گفته اندکی
میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکابر و اعیان و معاوی
و مشاییر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی
زادگان هند فاقابل نماتند خلف من بعدهم خلف اضاو الصلوة
و اتبعوا الشهوات و مدارس و مساجد مدرّوس و اکثری جقی وطن
شدند و اولاد فاقابل ایشان که مانند پیروز بواجی گری نام بر آورده

مدارس از علما آن چنان بود خالی

که ماه روزه در میخواره خانه خمار

هزده کرده‌ی آگوه است رسیدند حکمی فرستادند که سواران را
 از ایشان جدا ساخته و هر دو را بدشتی نشاند و از آب چون گذرانیده
 بجانب گوالیار بزد و متعاقب حکمی دیگر میبرد که اینها را ضایع
 سازند و موکلان در کشتی دیگر می نشینند و ایشان را در کشتی
 دیگر کهنه می نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتی
 عمر این هر دو را در گرداب فنا شرق میسازند و بعد از چند روزی
 قاضی یعقوب از بنگاله میبرد و او را هم متعاقب ایشان میفرستند
 و یگان یگان را از ملایان که از توهم بی اخلاقی داشتند در نهانخانه
 عدم میفرستادند و علمای اهور را جلای وطن ساخته هر کدام را
 چون ملک منظور از هم گسستند از آن جمله قاضی صدر الدین لاهوری را
 که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهروج از گجرات و
 ملا عبد الشکور گول دار را بقضای چونپور و ملا محمد معصوم را به
 بهار ناسزد گردانیدند و شیخ منور را به مالوه جلای وطن کردند و صادرات
 آن صوبه بدو توقیف یافت برین قیاس هر کدام در غریب مقضی
 المرام شدند اما شیخ سعید ندیره مولانی معین واعظ مشهور را بحجه
 کبریا و اطلاق اسم شیخی بر او از ملایان که مقلد محض و دشمن
 دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
 ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا آنکه در سنه نهصد و نود
 و پنج در گذشت و حاجی ابراهیم سرهندی را صدر گجرات ساخته
 فرستادند و او ذخیره و زر بسیار بر شوی از اینه گرفت و زر فروزان
 جمع کرد و اگر نمیدادند مده معاش را باز یافت می نمود و این
 معنی بعرض رسید که داعیه رفیق بدکهن هم داشت تا بهمت

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگانه تجویز میگردید
و مقربان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت
کردند خواهی خواهی باز بدام افتادم

مروغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایندش

و این همه به تقریب قبول نامودن داغ بود که بارها مکرر حکم
بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پاداه هم * فارغ ز قید شایم و از شاهزاده هم
و درین حال هم تمنا و هم جزیه که حاصل آن بیچند گزیر میرسید
بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدرین
مال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرزندش که
حکومت جوئیور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جوئیور یافت و ملا
محمد یزدی را بقاضی القضاتی النجا مقرر ساختند و حکومت دهلی
بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی
در صوبه جوئیور رفته قوی بوجوب خروج و نیکی بر پادشاه داد تا
محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرزندش و میر معز الملک
و نایب خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هر جا
چنانکه مذکور شود جنگهای عظیم کردند و ایام میگفتند که پادشاه
در زمین مدد معاش ما و خدای عز و جل در ملک او تداخل
نمود ارحم توحم عاقبت بهتر سعادت که پیشرو خانی خطاب
دارد وقتی که نزد معصوم خان جوئیوری رفته باز گشت حقیقت
تأمین ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا
محمد یزدی را بتقریبی از جوئیور طلبیدند چون بغیر از آباد که

بمقتضای رایی خویش قدری ازین مقرر میداشتند و هر کسی را که میدانستند که مرید میگردد یا مجلس سماع یا نوح قلبی دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاه و بگری می نمودند و این معرکه پیوسته در گود بود پیران معصوم شیخان عالی مرحوم تر از دیگران بودند و تفصیل این تطویل دارد بنابراین فراموش می نمودند صاحب سماع و اعل ذوق عقید با مضامی معنویان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای وطن یافته در موشخانهها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان قیط سالی شد اندر دمشق * که یازان فراموش کردند عشق چنان آسمان بر زمین شد بخیل * نه لب تر نکردند زرع و بخیل و الحق آن محاسن خدک و آن حالتهای افسرده و آن حرکت زشت و آن تکلفات بیوه ران صوفیان مرآتیی نابر خوردار انثری قابل همین بودند که بر افتند

آن نه صوفی گری و آزاد بست * بلکه کیدی گری و قواد بست دزدی و راهزنی بهتر ازین * کفن از صوره کفی بهتر ازین هر چند می خواهم که این عجاله پاره معنی نارنجی هم داشته باشد قلم از دست بی اختیار بجانب دیگر و طرح وضع جدید زمانه و سخنان مذهب و مانت نوک سوخته آنم میروند

و اخلاق کلوز اذا شدت صده * و ان لم اشأ تملي علي و اکتب کس عیلمی بخانه خازن میروند

کاشکی ازین خلاص می یافتم اما چنگم که ذهب اللذین یعاش فی الدنایهم * و یقیت فی خلف کتفهم الا جرب

یقی از انجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شعبه
 می طلبیدند او رساله مشتمل بر نقل دروغ از بزرگان دین خوش آمد
 خیال کرده گذرانید و آن جعل و اباس ظاهر شد حاصل آنکه
 عبارتی جعلی از شیخ ابن عربی قدس الله سره در ثنائی گفته
 کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد
 داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتی چندی که در خلیفه الزمان
 بود درج کرد و باوی بسر عذایت آمده در سلک بار یانندگان پایه
 قرب در آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله گفته از کتب
 ما ابو سعید برادر زاده میان مان پلای یقی حدیثی موضوع گذرانیده
 بودند که بسر صحابی سترش در نظر آن حضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود
 چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحقیهای
 دلیرانه میگردد و مذهبها می نمود بقلعه رنجهنپور فرستادند تا بمرور
 و جفته او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که با پارچهای
 طولانی بسته بود و شهرت چنان یافت که خون را از بالای قلعه
 می انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روی نمود
 فاصبنا من الدنيا بیضات کفرهوس

و اصبحنا به دار کل لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما
 و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند
 و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
 توره تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت یار در خلوت یا جلوت داشته

قدیم آنرا لنگه‌نویسی می‌گفتند جمع شده اموال مظفر خان را
هوجا که یافتند بغارت بردند و مظفر خان کشتیهای بسیار جمع کرده
حکیم ابوالفتح و تهر داس را مرصود تا با انواع خویش دو برابر
قافشان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که بار بزم بود
نه رزم و از تهر داس هندوی نویسنده برین قیاس چه آثار جلالت
بظهور رسیده باشد و مظفر خان فرزان استقامت استعمال جماعه
قافشان و تقرر جایگیر ایشان که در آن ایام رفتند بقافشان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تهر داس را فرستند تا خاطر جمعند
و نام بردار را با سیر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محمد
روان گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار صحابه گرمتر ساختند
در همین اثناء طیب وزای پرکپوتم بخشی که جایگیر معصوم خان
کلبی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بذبح
بد سلوکی کرده و تجمیع و تکریر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را
بزر بلخی ساخته بودند تا جمعیت خویش از آب جوسا گذشته
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برهر رسیدن رای
پرکپوتم را بقتل رسانیدند و عقیمت بسیار یافته بعد از ازاله رسل و
رمایل بعزم اتفاق با باخان قافشان بگرهی شناختند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی که حال دیوان گل
است در گرهی سر راه بر ایشان گریست و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقافشان یکنی شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمدن مظفر خان در قلعه نمانده که چار دیواری کهنه بیش نمانده
بود متحصن شد و وزیر خان جمیل بیک که از امرای قدیم خدمت

خطایی یا ملک کردم که از تبع حقا گشتی
 جهان مجلس آرای و جوان مردان بیرون را
 زمام حال و عقد خود نهادی در کف قوسی
 که از روی گرم باشد بر ایشان شرف سگرا (۵)
 همان در گوش جانم گفت فارغ باش خوش میزی
 که سبالت بر کفد ایام هنر و روز یکدیگر را

و درین حال مظفر خان به هنگام رفقه در معاملات سخت گیری
 بنیان کرده و امرای آن حدود را متذنب و متضرر ساختن گرفت
 و جایگزینانی را باز یافت نموده و رسم داغ و محلی بطرز دربار
 و محاسبات برسم کنه در میان آورد

مشور در حساب جهان سخت گیر * که هر سختگیری شود سخت میر
 بآسان گذاری دمی میگذار * که آسان زید مرد آسان گذار
 و باباخان قاقشال و خالیدی خان که از اعیان و اساطین بودند هر چند
 استعقانی داغ و التماس مقور داشتند جایگزین نمودند طرفی نه بست
 و بجهت باز یافت زر جایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالیدی
 خان را عقید ساخت و کف پائی فرمود اتفاقا در همان ایام قمرانی
 بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکر میرزا محمد حکیم
 را که از کابل به هنگام رفت بسیار است برساند مظفر خان او را از
 میان قاقشالان برآورد و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان
 نموده بر سر دیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود و همه سپاهیان آنجا
 از معاینه این حال بر خود لرزیده با اتفاق سرها تراشیده و طاقیهایی
 مغولی پوشیده اظهار کینه عصبان نمودند و در شهر گوز که بر زبان

و راجه از سر ناعتمادی لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت
 جنگ میدان ندیده در قلعه متکبر تحصن بسته هر روز جدل داشت
 و درین لشکر محنت بسیار روی نمود درین حین زین الدین کنبه
 خویش شهباز خان بك لك روید بدانچوکی از راه آب برده راجه
 رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور یک لك روید
 در سر هر چند روزی گاهی بدست دریا خان آیدار و گاهی
 سرمدی و گاهی پسر سیده بهگوان داس خزانچی میفرستادند و
 خبر بقوالی میفرمود و از جمله دانچوکیان قاضی زاده صاحب حسن
 فاقص عقل عبد الحی خواص پسر قاضی صدر الدین سبیلی که
 او نیز از خط مشنان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده
 گشتی عمر او بفرقاب بلارفت درین هنگام همایون فرمائی پسر شاه
 فرمائی مشهور که او را همایون قلی خان خطاب داده بودند و در
 وقت گفت و گویی مسلمانیهایی جدید و تکلیف و امتحان مردم
 در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
 از لشکر راجه گریخته بمخالقان پیوست اتفاقاً در امتداد ایام
 محاصره بابا خان قاتشال از بیماری صعب مشرف بر موت گشت
 و جباری پسر سینون خان قاتشال که رکن و کین آن جماعه بود
 و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف بابا خان
 ازاده رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
 خان بلبلی بضرورت بجانب بهار شتافت و حرب بهادر از آن جا
 بایلغار رفت تا پشته را متصرف شود و خزانه پادشاهی را بدست
 آورد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پشته

بود با اتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر سپاهیان بمخالفتان در
 آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر
 ساختند و این هر دو سردار با رای تپرداس بنوعی از حبس
 خلاص یافته بمدن زمین داران خود را بجای پیور رسانیدند و حکیم
 نور الدین قراری دران فقرات از عالم در گذشت و قاضیان و معصوم
 خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه نالند بر آورده بعد از انواع
 عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای او را حرمایه انتظار
 ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت ینگاله و بهار را منصرف شده
 جمعیت سوار و پیداک بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین
 را که از یزد قاسم علی خان بقال حاکم کلپی به ینگاله فرستاده بودند
 از قید بر آورده بسرداری برداشتند و مفتی عظیم قایم شد و راجه
 تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای
 عظام برای قلع ماده این فساد از فتح پیور نامزد گشتند و محب
 علی خان حاکم رهناس و محمد معصوم خان فرخودی حاکم جوئیپور
 و دیگر جایگزینان نواحی بکوسک راجه تعین یافته و هنوز در راه
 بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشی جنگ کرد، او را
 بقتل رسانید محمد معصوم جوئیپوری سه هزار سوار کار آزموده مسلح
 و مکمل بنظر راجه در آردن اما آثار خروج از حرکات و سکنات اوظاهر
 بود و راجه ایتمه معنی را فهمیده او را بانواع تسلی میداد و حقیقت حال
 نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کلپی و قاضیان و میرزا
 شرف الدین حسین بناسی هزار سوار جرار و پانصد غیل بدخشی فراوان
 و توپخانه آراسته در نواحی قصبه مدگیر قصد محاربه و مقابله نمودند

داد که باید پل خیرات ترا داخل بر آورد ما ساختند بعد ازین واقعه
شریف خان آنکه را بمالوا بجای او نامزد کرده و بمقزی او رفقه و
مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

درین سال خان اعظم را که از مدتی باز نظر بند بود از اگره
طلبیده و نوازش نموده باینچ هزارهوار حکومت بنگاله نامزد گردانیدند
و شهیار خان را از ولایت رانا طلبیده بانواج آراسته بکوسک خان
اعظم تعین کردند تا بمصرحد حاجی پور رسیده و جنگل کچیئی را
بریده بحرب بهادر را از آن جا برآورد *

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناسواقتان
در مذبح و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه دروجه انعام
مستحقان از شونا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت
روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سرکوبی تو نمي جنم * آسمان نیتتم ز میغم من
و هر چند فرمان طلب زنت نیامد و خود را بحق پیر و درین
سال مشایخ نامدار را از اطراف و انظار طلبیده با هر کدام صحبت
خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدی و
طالب بیگه چند نه خاک بر سر آن بود و چاهلوسی و متملق و
لعنه ظاهر شدند و مقصود اصلی اظهار خارق بود آن خود نصیب
اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل و استغنا و علو هست
و آن هم بیروجه کمال از همه معلوب دیدند ازین عمر بدگمانی
بجایهای دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعت این خامی چند * بگرفته بطامات الف امی چند

متوجه شد و راجه تودارمل معصوم خان ترنخودی را یا جمعی
 بموگک بهار خان فرستاده عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه
 داشت خود را بجانب کچیللی که زمین دار مشهور است کشید و
 راجه و صادق خان با یقینکه اسرا بقصد استیصال معصوم خان کابلی
 متوجه بهار شدند او ششون آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان
 ریخت و در آن شب تارماه بیک نام سردازی بزرگ که با آغ خان
 حبشی ترکیب یافته بقراولی تعیین شده بود گشته شد و بالغ خان
 بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکن
 جنگ سردانه کرد و چون دید که کاری نمیشود مانده و روان شد
 و در آن اولکه و منع فزاق میگشت تا آخر پناه بعیدی خان زمین دار
 اقبه برد که در زبول دوسد و پنجاه غیل و سایر تحف نفیس به
 مقدار چهار لک رویده و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر
 بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و
 آن صوبه تا کوهی بقصر انواج پادشاهی در آمد و درین ایام
 شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نعمه مقرری بود و
 جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هر دو بحسب طلب از سارنگپور
 متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد
 معاملگی و بد عیدی و ردالت که از آن سردار عهد شده بقتل رسانیده
 متفرق شدند میگویند که روزی سایللی از شجاعت خان و دیگر خوانین
 که بدربار نشسته بودند چیزی طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمانی که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از مقام و هلدو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود به خوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در حال نهصد و نود بر دارند باطل شخصی خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانی شیرازی ملحد جعفران که از سکه معظه رساله بعضی از شرقا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپری شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و اسفال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا • آید کواکب از جوانب یکجا
در سال آمد ماه آمد روز آمد • از پرده برون خرامد آن شیر خدا
و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر
و درینوقت عرض داشت راجع بود وصل رسید که تا این زمان
بأنواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرخودی را همراه دارد اما خواجه
شاه منصور دیوان زر باقی بسیار از و از ترسون محمد خان طلب
داشته و تهدید و وعید فوق الحدوث فرستاده ایقها را بی ها گردانیده
درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت
گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بدخول ساختن چند
روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجای او

تا رفته و صدق و مفاکمی چند • بد قام گفتند! نکو نامی چند
ازان جمله شیخ چائیلده خلیفه اعظم شیخ عبد العزیز سائن قصه
سیوهنه بحسب حکم در عبادت خانه فرد آمد و نماز معکوس
نمودن و فروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهد از آمد
اتفاقا دختر زاک و حرکت یارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
نیز از آبادی یصد طرفگی آن در کتی وا کرد و باعث بی اعتقادی
از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ منتهی افغان کُشی را از پنجاب
طلبیدند بمقتضای امتثال پداده همراه قاصدان از خانقاه روان شد
تا محفله او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بخندار
فرد آمد پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده
و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیر آبادی
که بادیه فقر بقدم توکل و تجرید پلموده از پادشاه هیچ زمین
قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
که فقیر در آخر عهد اسلم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوی
علمی اوتادنی میان حاتم سنبلی رحمه الله پیش ایشان ارشاد
قاضی و حاشیه مستخواند و حالا قائم مقام پدر است و هم در علم و
هم در معامله و هم در حال مشارالیه است بدرگاه بر حسب طلب
آمد و او را ایستاده با عزاز دیدند و چون پرسشی رفت اشاره بسامعه
خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشته در نور و داغ
نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نمایی جاهل تعاضد دلایل

گزارانیدند و معصوم جان فرخودی که دلی برداشت بی رخصت
 امرا در جونیور آمده بغی ورزید و پیشروخان محرف مهتر سعادت
 که داروغه نراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاهای او برد و
 جونیور بفرمون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرخودی مقرر
 شد و او سخنان پیرشان مخاطبانه گفته و اوده را گزاره ولایت دانسته
 بانجا رفت و در بی استعداد جنگ بود و دران و لا که مهتر سعادت
 بدربار آمد و احوال خوانین آن صوبه را گفت قصه فتوی دادن ملا
 محمد یزدی بر خروچ و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا
 محمد یزدی و سیر معز الملک چنانچه گذشت و همدربین ایام
 نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که وقت توجه پتفه رعایت
 یافته در جومی و پیاک که جایگزین از بود خروج کرد و بر سر کوه
 که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام اتغانی که در آنجا
 حاکم بود رفته الیاس خان را در جنگ کشت و قلعه را محصور
 داشته شروع در نهلب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
 خان و مطلب خان و شیخ جمال بخندار و دیگر امرا را بر سر نیابت
 خان نامزد کرده و شاه قلی خان محرم و پیر پیران فروش را برای
 دلاهای معصوم خان فرخودی روانه اوده گردانیدند و بعد از رخصت
 وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
 ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کوه بجانب قصه
 گشت از توابع ولایت پتفه روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
 بسرعت باز رسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و آنها با
 چندین امرا انچنان جنگ و تروید کرد که فوق آن متصور نباشد

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی
بغدادی دلازار منکوس منکوس بیوم شکل مردود الرب و الخلق را
معین او اعتبار کردند تا با اتفاق مهمات را میصل دهند سبحان الله
این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیکوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اوست
نداشت و باوجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای
او قاع صف صف بود و درین سال در پی تحقیق این امر
شدند که طفلی شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی
در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازی نشنوند دایه‌های موجب
باید برایشان گذاشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم
که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی
الفطرة ایضا بکدام دین و مذهب ملقن میشوند و شخصت از
همه چه کلمه میگویند بفرمان تخمینا بیست طفلی رضیع را از
والدین جدا کرده و بزرگسالی داده و در محلی خالی داشته آنرا
گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و
وجه تسمیه راست آمد و اکثری در آنجا رضیع مادر خاک شدند
مادرم خاکست و من طفل رضیع * میل طفلان بیست بر مادر بدیع
زود باشد کرمیده ز اضطراب * در کنار مادر انتم مست خواب
و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی
داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان بلخ میر فرستادند
و مبلغ بیست و پنج هزار روبه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین
حال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهی بشکل در حاجی پور

بزرگ بقدر آدمی بود و فرنگی اندرون نشسته تارهایی آن را می نواخت
و قوی دیگر از بیرون پنج پر طاووس درخیز اثر انگشت میدزدند و
شعبهای مختلف از آن برمی خاست و از بسکه محظوظ بودند فرنگیان
هر دم بزرگ سرخ و زرد بر می آمدند و از حالی بحالی میرفتند
و اهل مجلس از آن مجبوسه خیزان ماندند و تعریفش بوصف راست
نمی آید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو
زمان اقل نلس بزعم او کیست و نام پادشاهان نمردند که پادشاهان
ساتنی اند هر کدام معتقد خویش را می گفتند حکیم همام گفت
اقل نلس خود را میدانم و شیخ ابوالفضل پدر خود را گفت برین قیاس *
و درین ایام اخلص با صاحب برج چهار مرتبه قرار یافته که
ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هر کس که هر چهار دارد هر
چهار دارد و هر کس که یکی دارد یکی دارد و همه خود را مرید اخلص
درگاه گرفتند *

و در محرم سنه تسع و ثمانین و تسعمایه خبر رسید که میرزا
محمد حکیم از روی طلب معصومین باغیهای فریدون خان که خال
وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شاهمان
نام نوکر میرا از آب نیلاب گذرانیده مان حلقه و کد بهگون داس بر سر
شاهمان رفته او را بقتل رسانید و از امتناع این خبر میرزا از آب
گذشته در حواله سید پروا آمد بدایران هشت ماه پس از آنکه از
خزانة دانه و شغزانة دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم
چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در
مرای باد که بانزد گروهی فتح پور استخبر فتح شهباز خان رسید

و انواع را زیر و زیر -اخته شیخ جمال را در میدان از اسب بزمین
آورد و باز خلص بخشید و بالاخره هزیمت یافته در آوده پیش
معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهیدار خان
شکست یافته پناه باز آورد و شهیدار خان بقعاب عرب اولانچونپور و
از انجا باره آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمقایه داشت که
که بطریق مبالغه يك مرتبه پیدامشاه ایران و توران هم سقابه می
توانست نمود و سی چهل تلم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و
یراق دیگرترین قیلس بمحاربه شهیدار خان شتافته در طرفه العین
برو غالب آمد و شهیدار خان یک روز چهل گروه راه نوار طی کرده
بچونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بربرانغار لشکر
شهیدار خان بود در جنگلی مخفی مانده وقتی که انواع معصوم خان
در پی غارت پزیشان شده بودند او را با کم کس دیده و قابو یافته
حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهیدار خان رسید بهمان
پای که رفته بود بصرعت تمام روز دیگر خود را بقوچ ترسون محمد
خان رسانید و جمعیت کرده باز بر سر معصوم خان رفت و در
هواک شهر آوده جنگی عظیم روی نمود و معصوم خان درین مرتبه
هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال
و اسباب شوکت و مملکت او همه غنیمت شد و خود فرار نمود و
پاردم از لجام نشناخته بجانب کوه موالک بدر رفت و این واقعه در
دی حجه ۱۰۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمایه (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام از ارغنون را که از عجایب مخلوقات است و حاجی
حبیب الله از فرنگستان آورده بود بفرم نمودند و آن مانند مندوزنی

داشتند و آن گمان یقین شد و انگری بلکه تمامی امرا که از شاه
منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعی در
قتل او کردند و صباح دیگر بخدست رای فرمودند که او را در منزل
نجد کوث از حلق آریخته بردار کشند و مظالم چندین خلیق قلاعه
گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمه الملوك
فانهم يستعظمون عند السلام رد الجواب و يستخفون عند العقاب
غروب الرقاب

خوش باش که ظالم نبرد ره سلامت

و از راه صرفند یگانور و رهتاس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا
این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عیان باز نکشید و سر
بوم یَعْرِضُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثانی این حال بر
کنار نیلاب که بسند ساگر مشهور است قلعه انک بفارس در مقابل
کنگ بفارس تعمیر فرمودند و از اینجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیج
خان و دیگر امرا روانه کابل گردانیده و مان سنگه را پیشتر از آن با
جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه
ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بایلپی گری
فرستاده استعفاى تقصیرات خود نمود و حاجی حبیب الله را از درگاه
همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط است بندااست
بر گذشته و سوگند بر آورنده و فرستادن همشیره خود که در نکل خواجه
حسن است بدرگاه میرزا بجای گفت که بفرستادن همشیره خواجه
حسن راضی نیست که او را به پندشان بده و من از کرده بسیار پشیمانم
کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

و مان سنگه سه فرمان ميرزا محمد حکيم را از جزو دان شادمان که
 بنام حکيم الملک گيدانی و شاه منصور ديوان و محمد قاسم خان
 ميربحر نوشته بودند باعث و بجهت فرستادن آن فرماندين را خوانده
 محظي داشتند و در دهلي خبر یافتند که ميرزا در لاهور آمده بهاي
 مهدي قاسم خان نيزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
 سعيد خان در قلعه متحصن اند و در پاتي پت ملک ثانی کابلي
 وزير ميرزا محمد حکيم که وزير خان خطاب داشت از رنجيده در
 منزل شاه منصور نيز آمده او را و حيله ملازمت ساخت و چون
 در میان اين دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتي چندان نبود درين
 وقت جدائي ثانی خان را از ميرزا محمول بر تدبير ميرزاني کرده
 خالي از صلاحتي نداشتند و مقوی بدگمانی سابق بر شاه منصور
 هم شد و او را مقيد ساخته فرمانين نمودند و هر چند سوگند خورد
 سودمند نيابد چه مقرر شد که برهان قسمي حجت نمي تواند
 بود و در نواحي شاه آباد ملک علي برادر قاضي علي که حالا کوتوال
 لاهور است در خطي مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف
 بيگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و ديگري از موهومي
 مشتمل بر کيفيت ديدن او فرستادن خان را اول و ميرزا را ثانيا و
 مقرر داشتن ميرزا پرگنه را که آن هم موهوم يا معلوم بود در یک
 خريطه از نظر گذرانيد و چنان بقياس و قرينه معلوم شد که مشرف
 بيگ نوکر شاه منصور که از جانب وي شقदार پرگنه غبرور پور بود
 در سی گروهی لاهور با قاي خود نوشته که من بوسيله فریدونخان
 ميرزا را ديدم و همه جا عمال خود فرستادند اما پرگنه مارامعاف

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم نصیه
نورمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم
می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهناز خان به اتفاق
بعض امرا کرده و آن خط اخیر نیز که حجب قتل او شده ساختگی
امرا بوده و ندانست و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور بخوردند
قتل شریفست که ملما بود * شد باعث آن امداد مردم
و آن پشیمانی حکم نوش دارویی سهراب داشت و لطیف خواجه
میر شکر را نزد میرزا فرستاده و مزد عفو تقصیرات داده از وقت
او در اولکه از یکده مانع می آیند و میرزا محمد حکیم عهد و قول
در تلخواهی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه
ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را
گذاشته بایلغار بیجاں آباد که اردوی بزرگ در آنجا بود معاودت
می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم
خان مدبر است که از امرای معتبر میرزا بود بهمازست می پیوندد
و از جلال آباد فوجی برای تاخت و یاخت دامن کوه کنور
مشهور ملک کفار نامزد گردانیده منزل بمنزل در دیوایم شعبان
بکفار سلساگر میروند و در آنجا از پل بیکروز گذشته و تمام
اردو را گذرانیده بکوچهای پدایی در سلج رمضان بظهور شتافتند و
حکومت پنجاب را باز بمعید خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه
گذاشتند و در میدان هر دو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات
ایمه آن صوبه عدلی معین ساختند که ملا الهاد امروزه و ملا
الهاد نموی سلطان پوری و ملا شاه محمد شاه یادی و ملا شیر

کلمه باز نگوئی که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادی الثانی از آب نقلاب گذشته خواجه نظام الدین احمد را در حلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که گفتارش را بما گفته فرستد عرض کردند که آمدن بایلغار عین مصلحتی است و از آنجا هم نظام الدین احمد و هم حاجی حبیب الله باتفاق آمده در پشاور بدقاصهای خویش آوردند نظام الدین احمد گفت اگر چه امرا بزبان قال میگویند که ما کافی ایم اما به زمان حال همه این می گویند که فتح در قدم حضرت است و شاه زاده سلطان سلیم را بازاجه بهگونه داس و قاضی علی میربخشی در اردو گذشته و هر روز بیست بیست کرده راه طی کرده جریده در موضع سرخاب پینانزده کرده می اردویی شاهزاده مراد رسیده بود که میرزا محمد حکیم در هفت کرده می کابل بموضع خرد کابل نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شطرنج کبیر داشت جنگ مردانه کرده آخر راه قرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بدعید الله خان او زدگ نزد شاهزاده یکابل در آمد و پیش از جنگ بیک روز فریدون خان بر چند اول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بسباز بقتل رسانید خزینه قلج خان و دیگر اسرا غارت کرده غنیمت و امر برده بود و حاجی محمد نام احدی که از ملازمت بدآچوکی رفته بود در وقت تازاج بدان جا میبرد و این حال را می بیند و باز گشته در سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روز دیگر که از آنجا کوچ می کنند خبر فتح می آید و دهم ماه رجب بدقعه کابل در می آیند و هفده بهیر باغهای آن

درین لشکر هم‌رکب است و آن‌انکه حاضر نمی‌تند همه را نوشته بدار
چون نبوت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تاریخ نظامی که پیش از آن یک سال بآشنا شده رابطه قوی
که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دل‌جوئی و صهریائی
جدلی که بر همه احباب عموماً و بر فقیر خصوصاً داشت مریض
نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوی و خوف
از مرض شاید تر است و درین مدت مفارقت بدوسته خط بالایی
خط میفرستاده که چون در آمدن مصاعله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا ظهور و دهلی و متبراً بدو آنچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط مرا که یک ساعت از آن حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن به عاقبت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود و آنوقت امری اَللّٰهُ عَاقِبَتُ کُلِّ شَیْءٍ کرد
تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش

که رحم اگر نکند مدعی خدا نکند

و در آن عالم گاه گاهی در خواب از من ابیات سر بر می‌زد و از آن جمله
شبی این بیت در مقام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بر یاد آن
زار می و بیقراری داشتم ام که

آنچه ما روی ترا عکس پذیر است

گر توفیق‌نمایی گفتم از جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که از آن مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن فوق از دل نمی‌برد و هرگاه که آن را یاد می
کنم زار می‌گیرم که کاشکی هم‌در آن هنگام سر در با برهنگی از عالم می

شاهر باشند و اول در ابوع به نیک نفسی و ثانی و ثالث ببد نفسی
 شهرت یافتند و ملا شاه محمد به شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی
 بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان
 دو اب شیخ بعضی را صدر ساختند و آن طرف کنگ حکیم حمام و صدر
 پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پست رسیدند
 درین منزل شهناز خان که در مدت غیبت از گریه راست تا پنجاب
 ممالک محروسه را بطور خود جایگزین مردم ساخته و هر کرا هر منصبی
 که خواسته داده بود با طمطراق و کثرت و فرا آمده ملازمت کرد و چون
 از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چندین
 دلاسی سپاهی نمیکردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از
 شما و سپاهی از شما بهر که هر چه دانید بدهید و از هر که خواهید
 منصب و جایگزین باز گیرید

ز هر که خواهی بستان بهر که خواهی ده

و در بیعت و پنجم عوال بیهلی تشریف آوردند و شاهزاده خوره
 و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعدة بمشقر خلافت
 رسیدند و درین سفر چون از من بقریب تعلق خاطری عظیم
 بمطهری نام از مظاهر الهی و آزادی و راستگی که تا بیک حال
 درست در بسا در ماند و احوال غریب و صعب دران وادی گذرانیده
 تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت
 کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود یمن
 رسانید که از جمله مدد معاشیان است و گذشت و پس از آن قریب
 کلل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هر که

و ثبات دین بوسیله بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمش کرده بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عیش شهاب الدین احمد خان حاکم مالوه چند روزی جان بخشی کرده بقلعہ رفتیم و فرستادند و آنجا محبوس بود و کارها کرد که نتوان گفت و به اتفاق محبوبان آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سنه نهصد و نود و هفت فرمان فرستاده کوش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والدہ دیگر پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضہ جنت آشپانی داشت محدہ بصلح و عفت و همت و غیر و برکت بود بعالم آخرت شناسی و تفرقة عظیم بحال مجاوران روضہ و سکنه آن مقام راه یافت و درین ایام شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خرابی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و از باب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتش بلند امروزند تا من معارض خود در آیم و هر که سلامت برآید محقق است همچنین کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر در بکر فرستاده تا همان جا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ فقرا را بجای فرستادند و اکثری را بقندهار فرستاده اسپان طلبیدند و درین ایام جماعه را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و تزویقات و حیوایات می گفتند گرفته آوردند چون رسیدند که ازین خرابات توبه کنید می گفتند توبه ناه ماست و همچنین شریعت و دین اسلام و روضه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا به بکر و قندهار برده سوداگران کمرهای ترمکی نزار عوض آنها

رفتیم و خلاص از غرقه سی یافتیم

خوش آنکه دید روی ترا و سپید جان

آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن

پند ازم و شکر آن گذارم از عهده عشر نشیر آن نتوان برآمد

در گوش دام بشنود یک زمزمه عشق

زان زمزمه ام ز پایی تا سر همه عشق

حقا که به عهد ها نیایم بیرون

از عهده حق گذاری یک دمه عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت تربت

خطبه و مکه بقام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و سؤگویند

که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفند شه سلطان (۹)

پدر سلطان و خود سلطان زهی سلطان بن سلطان

و عاقبت بدامت نوکران اعظم خان بقتل رسید

سقله چو جاه آمد و سیم و زرش • سیاهی خواهد به ضرورت سرش

آن نشلیدی که ماطون چه گفت • مور همان به که نه زرد پوش

و چون معصوم خان فریختی در کوه • حوالک حیران و سرگردان

می گشت بوسله اعظم خان گداهان خود را در خواست و فرمان

استمالت بقام او رفت و در فتح پور آمد • گورنش کرد و بعد از ایامی

چند نیم شبی از دربار بسنگیاسن سوار مراجعت بمنزل نموده بود

که جمعی مصالح بیرون دروازه شهر پور میفرستاد و باره باره می سازند

و آئین یزدنی هر دو دیوان خانه خاص و عام بانواع قماشهای لطیف
فرموده آشیای قیمتی گوناگون ترتیب نموده و پردهای نرنگی و
تصویرهای بی نظیر گرفته و سرا پردهای عالی امرا شدند و بازار
اکبر و فتح پور را نیز باین سنور آراسته تا هژده روز در ست جشن
عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندی و فارسی و
آداب طرب از مرد وزن هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از
امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب مهمانی
لذت میدگرفتند و چون در زعم خویش معذور ساختند که هزار سال از
زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام
شد و هیچ مانعی برای اظهار انواعی خفیه که در دل داشتند
نمیداد و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه
تمام از آنها بایستی نمود خالی ماند بغیر از بال در صدد ابطال احکام
و ارکان اسلام و بر بست ضوابط و قواعد نومحمل و مختل و ترویج
بازار انفساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در
سکه تاریخ الف نویسند و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و اختراعات
دیگر عجیب و غریب بجهت مصالح و حکم بر روی کار آمد و حکمهای
ایدا می کردند که عقل دران حیران بود از ان جمله اینکه سجده به
عبادت زمین موس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهة
رقابت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و قنعه و نسای از ان
نزاید مباح باشد بشلف معنی مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این
چنین می یافتند مباح است بلیغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت
درکن شراب مروتی بر دربار باهتمام خاتون دربار که در اصل از نسل

آوردند و نمبرهای شیخ ادهن را از کیدار مشایخ جونپور باهل و عیال
 طلبیده باجمیر فرستاده رطبه مقرر ساختند و یک دوره از آنها
 در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ
 حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که
 تسلیم خاطر خواه نمی کرد و بعد از اخراج بیکه معظمه و آمدن او از انجا
 در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باسبغنا نمودن و ادای بی
 اخلاصی از او نمیداد در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام
 الدین احمد بقرب طلب انعام قاضی فتح پوری از بکر و شیخ
 کمال پیدایانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده از آن روی
 که زمین بوس انجا آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص
 فرمودند اما کمال پیدایانی که قلابی از را در حبس خانه بکر
 نسبت با خانخانان بر آوردند و در رتبه پور فرستادند و شیخ حسین را
 با حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه
 ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی *

و در نیم محرم سنه تسعین و تسعمایه (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد
 و شبی در اندلی محاوره باو گفته که ما دلایل قطعی بر حقیقت تقاضی
 یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شما خواهد کرد از هم قبول نمود
 و چندی از امیرای قاندار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته
 برای دفع معصوم کابل می نامزد گردانیدند *

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نو روز و شروع در حال
 بیست و هشتم از جلوس روی ده

قلم عامل نیکان چو در آید بعمل * در تحویل صدق کردن تاریخ حمل

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از تمام گرفتن اسرایی
 نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس
 میداشتند و ازین جماعه یکی نام راجه پیریز که خود را سرید باخاص
 میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل
 از همه متصف ظاهر می ساخت و از بدات خود هم نمیکدشت بود و
 او آن زمان در برگه کوره نجارگیر خود بود چون این خبر پرده
 در پی بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مشتعل
 بر استقامت او رفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیظ
 دران باب و منشایی آن این بود که چون از خورد سالی باز
 صحبت با نمود زنده داشته تعظیم گاو که باعث قوام عالم است
 بزم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهای عظیم هند که
 خیلی بتصرف در آورده بودند تصرف در مزاج گاو از خوردن
 گوشت گاو و سیر و پیاز و صحبت بازش دار و امثال آن کمال
 احترام داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
 بطور خود میکردند و می گفتند بقایر داجوئی و بی روی خاطر ایشان
 و تبادل ایشان از آنچه مکاره طبعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
 نهایت صرافقت و صفاقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
 فعل شایع شد و سقاعیل و ثغاعیل ریش تراش دوقبل گذرا میدادند
 که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خواجه سویی را چون
 ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز
 پیشینیان سرتاسر نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
 ملائمتی بودند و حال علامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

خمار است بر پا کرده نوحی معین نهادند تا هر کسی که برای
 علاج بیماری ابتداء خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف
 بنویسند آنکه پدر و مردم باین حیل بلباس اسامی می نویسایندند
 و می برند که تحقیق میکرد و دو کتی برای صندان و اشد می
 گفتند که لحم خفیه نیز از اجزای ترکیب آن خمر بود و الله اعلم و
 باوجود آن احتیاطات آنها و مساعدات سر بر میزد و هر چند جمعی را
 هر روز عقوبت و اذامی کردند نتیجه یوان منقلب نمی شد و از
 قید کجدار و سر میز بود دیگر نوازش عمارت محروسه که در پای
 تخت جمع شده از حد حصر و عدا افزون بودند از شهر بیرون آبادان
 ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند و اینجا نیز صحنه و داروخه
 و مشرفی نصب کردند تا هر که بآن جماعه صحبت دارد با بخاله به
 برد اول نام و نسب خود بنویسند آنکه باتفاق تمغایان جماع
 هر چه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم
 شب بخانه خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگر کسی خواهد که بکارت
 آنها بیرون اگر خواستگار از مقربان نامی است داروخه بعرض رسانیده
 رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم لوندان کارها بلباس
 میکردند و از سرمستی و سفاهت خونریزی می شد و هر چند
 بقصاص می رسیدند طائفه دیگر بغیر و مداخلات مباشر آن
 امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد

ز سر دیگر به عشق از غیب هر بر میکند

و از نوازش چندی را که مشهور بودند بفانی طلبیده تحقیق می

نبود بمجتهد شرح جدید سپردن باعث اعتماد و تربیت ایشان میشد
یکایک السموات یثقطن منه و تدشق الارض و یخرا الجبال هذا و
بروغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
وزیر قصر نگاهداشته هر صباح نظر بران عبادت می شمردند و هفتوا
که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
حق سبحانه عز شانه در آنجا حلول کرده

تعالی شانه عما یقولون

و آنچه از بعضی مرثا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
است که اگر یکی ازان در آدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند
و بعضی مقربان که بخوش طبعی در همه وادی و بملک الشعرائی
ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخوردند
و جمعی از مردودان شاعران عراقی و هندی تبعیت نموده و ابایی
ازان نداشته بغیر و مباحث زبان آنها در دهان میگرفتند

بگو با میگرداند پوست سگ داری و جیفه هم

سگ از بیرون در گردد تو هم کلمه مگردان

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل می آورند که
خلقه انسان نطفه منی است که تخم آفرینش نیکن و پاک است
و این چه معنی دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
خروج این طور شیعی لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسبت
آنست که اول غسل کنند بعد ازان جاسع و همچنین طعام روح میوت
که از جمادات است بختن چه یعنی که هیچ حظی ندارد بلکه روزی
که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالی بدارند و آنرا

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهایی نادان عیب
می کنند و اگر بنظر انصاف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و
مغنیان ماچون محفل نیزروایتی مجهول آوردند که کنایه
بعض القصات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی
قاصدان عراق حلق لیسبه بود روزی حکیم ابوالفتح در ابتدای ملازمت
محاسن فقیر را از مقدار معهود اندکی کم دید بحضور میر ابوالفتح
بخاری مغفوری مبروری رحمه الله علیه گفت که از شما قصر
خوب نبود گفتیم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد از آن
همچنین گفتید که بد نما و نازیدا است بعد از چند گاهی خود از
حیدریان و جولقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لقی زده پاک و
صاف شد چنانچه محسود امارت الح گشته در سویی تراشی سویی
شکای میگرد

من غیر اخاء بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نولستن ناموس نصاری و تماشای صورت ثالث ثلاثه و بامان که
خوش گاه ایشان است و سایر احوال و طایفه شد و کفر شایع شد و
تاریخ یانند تا کار بعد از ده در آزاده سال بیجائی رسید که اکثر
مخادیل چون میرزا جانی حاکم تقه و دیگر اهل ارتداد خط خود
نوشته دادند باین مضمون * هذه صورته * سنه فلان بن فلان
باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی
که از پدران دیده و شنیده بودم ایما و تمیزا نمودم و در دین الهی
اکبر شاهی در آدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان
و ناموس و دین باشد قبول کردم * و این خطوط که لغت نامه پیش

و حدیث و خواننده آن مطعون و مورد و نجوم و حکمت و طب
و حساب و شعر و تاریخ و السانہ و رایج و مفروض و حروف خاصه
زبان عرب مثل قاف و حاء و مین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف
ماخذند و بعد الله را اید الله و احیی را اهدی و امثال آن اگر می
گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی
بطریق نقل آورده متمسک می ماخذند که

ز شیر شتر خوردن و حوسمار * عرب را بیجائی رسیده است کار
که ملک عجم را کنند آرزو * تفو باد بر چرخ گردان تقو
و هرجا بیثی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذہ می
شدند انرا مقوی میدانستند مثل ایدات حجه راک (۶) که در
باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
واقع شده برین قیاس در هر کفنی از ارکان دین و در هر عقیده از
تقاید اسلامیه چه اصل چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت و تکلیف
و تکوین و حشر و نشر شبهات گونا گوه بنمیسند و استنباط آورده اگر
کسی در معرض جواب میداد جواب همه منع بود و معلوم است که
مسئله یا مانع چگونه پس می تواند آمد خصوصاً وقتی که توجه نماید
الامر فی القاعری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است
آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی

آنست جوابش که جوابش ندهی

و خائمانها بر سر این مباحثه رفت و خاشا که این مباحثه باشد
بلکه مکبره و مشائبه بود و دین فروشان برای خوش آمد شکوک
متروک را از هرجا پیدا کرده بنحیفه می آوردند مثل آنکه لطیف

آتش حیات ناسیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شبر
مباح باشد که صفت شجاعت درین گس مزایات کند و همچنین
دختر عم و خال و خوات قریبه را نکاح نکنند که مبیل نم میشود و
همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده
سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم بپوشی
خود عین فریضه گشت روزی هفتی ممالک محروسه را دیدم که
جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب
بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد
پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظر در آن روایت باشد که مسجد
حکم سلطان کوه است گفت لی غیر این هم والله اعلم نماز و روزه
و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
ملا مبارک شاگرد رشید شیخ ابو الفضل رسایل در باب قدح و تمسخر
این عبادات بدلائل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
تاریخ هجری عربی را تدبیر داده ابتدای آن از سال جلوس
گرفتند که نصد و شصت و سه بود و ماهها را برحرم ملوک عجم که
در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد
زرتشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و
روفق آن شکست مگر برای خاطر خطبه جمعه که پیروان مغلوک
نشداس میزدند باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تنگها
و مهرها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض
دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و تفسیر

دران وقت قطعه گفته مشتمل برده بیست و این ازان جمله است

تا بزیاید هر زمان کشور برانداز آفتی

فتنه در کوی حوادث کند خدا خواهد شدن

با عقاب قرض خواه تبع در از باب شرک

یار حیرالذمه گردن ادا خواهد شدن

فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد

خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن

شورش سقز است اگر در خاطر آرد جاهلی

کز خلیق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن

خلده می آید مرا زین بیت بس کز طریکی

نقل بزم منعم و وره گدا خواهد شدن

پادشاه اسماعیل دعوای قیوت کرده است

گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نوروزی اکثری از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی

را نیز در ولای قدح نوشی آوردند

عشق خبر ز عالم بیهوشی آورد

اهل ملج را بقدر نوشی آورد

یاد نوی نگار چه معیون حکمت است

گر هر چه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر میبندان خصوصاً ملک الشعرا می گفتند که این پیداله را

یکوزی نقبا می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و

روز آخرین جشن نوروز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

خواجده که از بزرگان و بزرگ زادگان سائر شهر بود در شمایل ترمذی
 در آن حدیث که گفته جید دمیة شبیه آورد که گویند پیغمبر علیه
 السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث
 نافله قصوی را که در غیر مشهور است و زدن قافله قریش در
 اوایل هجرت و همچنین چهارده زن خواستگار و تحریم نسای بر ازواج
 در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفصیل آن
 را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن • شبی باید دراز و ساهتابی
 و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقبولان چهل کس
 بعد چهل تن بنشینند و هر کس هر چه داند بگوید و هر چه خواهد
 پرسد و اگر کسی از مسئله علمی می پرسید می گفتند که این را
 از مالایان باید پرسید و چیزی که تعلق بمقل و حکمت دارد از ما
 و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب میر
 مذکور می ساختند خصوصا در خلقت خلقهای ذلّه و قضیه قدک
 و جنگ صفین و غیر آن که گوش از استماع آن گریه خود بزرگان
 نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخبار همه جا
 خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید و
 شبیه نو بروی کار می آمد و اثبات خود در نفی دیگران دیدند
 و ازین نکته که هر نافی منافی می باشد ذاهل بذابران مقبول
 مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان
 من تصرف فی سلک کف و پشاد و بر زبان عام کالانعام جز در ذلّه
 اکثر چیزی دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ما شیرینی

بر داشته چند قدم راه بفرست و باین دستور بشهر روانیدند *
 و در نوزدهم ماه شعبان دوازدهم شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در
 سال آینده شیخ عبد الغنی و مخدوم السلک که اخراج نمید یافتند بودند
 اخبار مرگ محمد حکیم و باغبی گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات
 آمدند و طمع در ریاست سابق بسند از سر الزایل لایعود غافل بودند
 دنیا قراخست ای پسر تو گوشه ما گوشه

همچون سلج از گشت شه تو خوشه ما خوشه
 و مخدوم السلک در احمد آباد در گذشت در سنه تبهصد و نود
 و قاضی علی از فتحپور بجهت تحقیق اسوال او نامزد شده بقهون
 آمد و چندان خزاین و دینارین او بدین گشت که قفل آنها بکلید
 و هم نتوان کشاد از آن جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانه
 مخدوم الملک که به بهانه اموات دین کرده بود ظاهر شد و آنچه
 پیش مردم ماند عدد آن را جز آوریدگار عز شانه دیگر کس ندانند
 و آن همه خشتها با قتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل
 خزانه عامه گردید و پسران او چندگاه در شکنجه و فیه بوده بقتل گریه
 محتاج شدند و شیخ عبد الغنی در فتحپور رسید و سخنی چند
 درشت گفت و مشتی مضبوط بنفس خود بر روی او زدند گفت
 بکار چو نسیزی د برای حساب و قتاب هفتاد هزار روپیه که در
 وقت رخصت مکه معظه باو داده بودند حواله راجه تودرمل
 نموده و مدتی چون گروزیان در کچه پری دفتر خانه محبوس
 ساختند و شعی جماعه او را خفه کردند و بحق واصل شد و روز
 دیگر در میدان منازها تا نماز ده را امتاده بود آن فی ذلک عبرة

و از بزرگانی منصب و جایگزین امپ و خلعت فراخور مهابتی و
پیشکش ممتاز گردانیدند *

و درین محل شاهنشان جلایرا از بنگاه و راجه بهنگونه داس
از لاهور آمدند و در مدت غیبت اعظم خان و سایر امرا که از
حاجی پور بپای تخت آمده بودند خدیوه بهادر نام نوکری از
معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در بهار خلل
انداخت و محمد صادق خان باتفاق صاحب علی خان در جنگ
برایشان غالب شد و خدیوه بقتل رسید *

و درین سال شاهزاده سلطان سلیم باساقبال گلبدن بیگم و سلیمه
سلطان بیگم که از حج مراجعت نموده بودند باجمعی رفت و درین خدمت
تطافه زیارت روضه مطهره نیز واقع شد و نذرها موقوف ماند و در همین
ایام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودی باتفاق اعظم خان بدفع
معصوم کابلی مامور شد و رفتند و شاه قلی خان محرم و شیخ
ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل فرسته بودند بکوسک
صادق خان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابو تراب و اشکان خان
گجراتی که باهم بسفر حجاز رفته بودند رسیدند و جنگی گران
روزی که فیلی قوی بهکلی می بایست تا آنرا بردارد و نقش
پای پیران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب میگفت که این

نقش قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است

بر لوح سرتیست خود نقش تو گذدیم

تا روز قیامت سر ما و قنم تست

و تا چهار کوه راه باساقبال رفتند و امرا را بنویست فرمودند تا

باید که اراده خاطر بمرور زمان و تدبیری شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و شواعی اگر اندک بذلی می بود اکثری از خواص را تا بهیچ وجه رسد بدام شیطان می میگرفتند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخواندند

در نهصد و تسعین دو قرآن می بینم
در سهدی و دجّال نشان می بینم
یا ملک بدل گردن یا گردد دین
حسری که نهان است عیان می بینم

و چون گفتار احداث دین کرده اند راجع بهگونه دامن گرفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفه دیگر درای ایشان کیست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغییر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یافت و احداث بدعت • تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانمی را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تلکه برات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذہب منعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام انجا غایت تعصب در رخص دارند قاضی را بانواع محقویت در حوائی هک خواجه ساخت ایشان خود اخبار رموز قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمه الحق یا کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را خدمت دانسته موای مواقع مدد معاش خدمات دیگر نموده خائپای او را بحای توبی می شمردند و از سعادت فطری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هر چند رخصت حج می طلبید دل از رنمی

قولي البصار و این قضیه در سال فهد و لون و در روی نمود * شیخ
کلبی * تاریخ یانند و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کلبی گفتند * کلبی نیست شیخ مالکینی است
فلک را حرا انداختن شد سرشت * شاید کشیدن سر از سر نوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مبرورم است و در کین درشت
درین سال بویه ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت
و دیگر روحانی و مظهر لطف ربانی تدو اهل کشف و حال شیخ
جلال ثنائیسری روح الله روحه مقیم روضه رضوان گشت و * شیخ الولیا *
تاریخ وی یانند و همدین سال آصف خان میر بخشی ثانی که
میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر
زده خویش که بعد از آن آصف خان خطاب یانند گذاشته سفر آخرین
گزید و خدا یاروش داد * تاریخ یانند همدین ایام حاجی ابراهیم
سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون
شکستند که اورشوت بسیار گرفته و زن بسیار نگاهداشته و میخواست
که بدین روز گرفته آوردند و چندگاهی بحکیم عین الملک سپردند
و بعد از مدتی بقلعه رنتمبور فرستادند تا از اوچ رفعت بحضرت
مذلت انداخته نام خویش ازو هم حاصل کردند و درین سال شیخ
مبارک در خلوت بحضور پادشاه باید بر گرفت و قرار داد که چنانچه
در کتب شما تحریفات است درین ما نیز تحریفات بسیار رفته
و اعتمادی نماند درین سال سخطوان بی عفت و بی عفت
گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل
اول برهان قاطع در میان نمی آید آخر قرار بران یاست که بی

که خان و شان اکبر و اصغر ازان سوخت و آخر کار آتش شرکوز
آتش زان نیز افتاد خنلیم الله

تو ای مرد سخن پخته که بهر چند مشتی دوز
زدین حق بماندستی به نیروی سخن دانی
چه هستی دیدی از سالت که رفتی سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردی گرد آانی

و در ربیع الثانی سال نهصد و نود حیات پناه میر فتح الله
شیرازی که در وادی الهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام
علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نبوغات و جرائع نظیر خود
در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکنی
بفتح پور رسید و حسب الحکم خان خانان و حکیم ابوالفتح
بالمقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب صدارت که سیاه نویسی
بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا بدو نه افکند بدهد و برگردد
بمسار بیداغ و محلی بجایگیرد او مقرر شد و چون شفیده بودند که
او شاکر بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بمسار
و عبادات دیگر چندانی عقید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان
مذهب و دین با ایشان مماشات خواهد کرد او در وادی مذهب
خود استقامت تمام ورزیده با کمال حب جاه و دنیا داری و اسرار پرستی
دقیقه از دقایق تعصب در دین دور نگذاشت و در عین دیوان خانه
خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علانیه ادای صلوة کند
نماز بغیر از بال و جمعیت خاطر بمذهب امانت میگذازد و برون
معنی مطلع شده او را از مسرور ارباب تقلید شمرده ازان وادی اغماض

توانستند کنند تا آخر بان سعادت نایز شد و در بطحا و یثرب زان هما
الله شرفار تعظیما رفته و عز قبول ابدی یافته ازین خاکدان کهنه
همانجا در گذشت

عیشی که ز پیش گشتی آگاه * زو خرمی که پایدار است «خواه
عمری که درو مرگ همی پایدراه * گوخواه در از باش خواهی کوتاه
و بجای او قاضی عبدالسمیع صادره النهری * بیان کالی را که قاسم خان
موجی شاعر این بیت که

پیری ز قیدل معزز * ریشی چو گل سفید یک گز

مگر در حق وی گفته باشد و شطرنج بگرو می نازد و اکثری میدهند
بر پیدل کشی اخوند علایه آفریدگ اوست و رشوت نظر به ذبح او
فرض وقت است از خود را در قبالات فرض و محلات بموجب حکم
وضع نموده می نویسد قاضی القضاة ساختند و الحاق چون رجوع
بشرع و دین نموده از برای رفع بدنامی این قدر هم پس بود و
دارین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت برای خاطر جماعت
در دربار می گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
اسمال آن بجهت رعایت خاطر کفران پیرونی و دشمنان اهل حرم
اندرونی گران می آمد تا امروز ایام اسامی چندمی را از مقربان
که باین نام مصمی بودند تغییر داده مدله بار محمد را و محمد خان
را رحمت میتوانند و می نوشتند برین قیاس اگرچه بر اکثری
ازین مخالف اشقیاء اطلاق این نام شریف خیف هم بود و تغییر
گلچایش داشت بلکه واجب بود از آنکه بستمین جوهر نفیس بر
گردن خوک حصص شتم است و این همه آتش از آگوه برخاسته

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا پای دیگر
 بر جا نماند اسناده توانم بود اینها چه حکایت است و آن بدایت
 و بد بختان دیگر گم نام اسناد و حقیقا میزدند و مقوی می چاریدند
 اما شاه فتح الله بآنکه لحظه لحظه بجانب او می نگریستند و مقصود
 از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
 خواستند سر پائین انداخته حرفی نمی زد و سر را برگوش بود و در
 همین ایام ماه احمد شه راضی متعصب که خود را یزدانی
 حیاتی حکیم هم گرفته بود از دکن آمده بملازمت پیوست و پدران
 او در سده فاروقی حنیفی المذهب بودند آن ناپاک بران تا
 مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبی علیه السلام که لعن
 الله من لعن والده لعن او جزیره عاید نمی شد و چون در عهد شاه
 ظهیر علی بولایت عراق در صحبت تبرائیان کهنه مومن افتاده بود
 از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تحلی بر
 عکس بدر غلو نموده در مقام قتل و اذیای راضیان شد او به
 صحبت میرزا سخود که شریفی سنی متعصب بود و کتاب النوافل
 فی ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و
 از آنجا بدکن و از آنجا به هندوستان رسید و میدان حالی یافته
 شروح در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود
 و در اندک فرصت بجزای اعمال شایسته خود رسید و هنوز که در
 صحبت شیخ فیضی نه پیوسته و دلیر نشده بود روزی در بازار او
 را دیدم و بعضی عارفان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
 ملاقات میگویند که نور ترمض در جبین ایشان عیان می نماید

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقت فرمود گذاشت تربیت و دختر خود صفدر خان را در حباله او در آورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت پاراجه نمود و مل شریک ساختند اما او دلیرانه در کار و بار با راجه در آمده دار و مدار می نمود و به تعلیم اطفال امرا معین بوده و هر روز بمقابل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابو الفتح را و وقتی پسر شیخ ابو الفضل و امرا زاده های دیگر هفت هشت ساله بلکه خرد تر آن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه الحکم می داد

مشت اطفال نو تعلم را • لوح ادبار در بغل میداد

سرکشی را که زاده تربیت • داغ یونانیش بر کفل میداد

و تغنگ بر دوش و کیسه دازو بر میدان بسته چون قاصدان بصیر
در رکب می دوید و شان علمی که نمانده بود از بالکل بر خاک
زد و با وجود این همه بی شانی و رذالی و خسیسی در رسوم
اعتقاد پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصراع
یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

عجبی بحضور وی با بیبر خطاب کرده می گفتند که این معنی را
عقل چگونه قبول کند که شخصی در یک لحظه بان گرانی جسم
از خواب گاه بآسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوی با خدای
تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیدار و مردم بآن دعوی
بگردند همچنین شقی قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

ام ایراد کرده ام و مستخرج نیست همال وقت کتاب روضه الاحباب
و دیگر کتب میرا از خزانه طلبیده به عقیب خان فرمودند که تحقیق
نمایند او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفت و کتبهای
بیشتر بعنایت الهی عز و جل رهائی یافتیم و از سال سی و ششم
حکم شد که من بعد ملا احمد تهذه یکتا بت تاریخ الفی منفرد و
مخصوص بوده می نوشته باشد و این معنی بسقاوش حکیم ابوالفتح
بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هر چه
خواست نوشت چنانچه عیان ست و تا زمان چندین خان آن وقایع
را در دو جلد تمام کرد تا آنکه میرزا فولاد برلاس شعی اوزا بدعانه طلب
پادشاهی از خانه بر آورده در کوچه لاهور بققوب غلوئی که در
مذهب داشت و از ازی که از ویافته بود بقتل رسانید و بقصاص
رشد و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود
و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن
تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و حوات را که بتقدیم و تاخیر
نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال
داشتند دو جلد اول را مقابل نمودم و جلد سوم را باصف خان گذاشتم
و از جمله وقایع این سال ترجمه مهابهارت که معظم کتب هند
است و مشتمل بر انواع قصص و سوانح و مصالح و اخلاق
و ادب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات
ایشان در ضمن جنگ طایفه گوران و پندوان که فرمانروایان هند
بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال رکسری و بقبول
جمعی هشتاد و چهل هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

در آید به گفتیم چنانچه نور تملک در چهره شما یاران حاضر
خفتیدند و خوش وقت شدند و تدمه احوال او بجای خود می آید
انشاء الله تعالی *

و در این سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام
شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حال می باید که تاریخی
تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در
معنی نامخ تاریخ های دیگر باشد و نام آن را الفی نهادند و در ذکر
سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت
ختمی پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به
هفت کس امر کردند چنانچه حال اول را نقیب خان نویسد و دوم
را شاه فتح الله علی هذه القباس حکیم همام و حکیم علی و حاجی
ابراهیم سرهندی که در آن ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین
احمد و نقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنجم سال مرتب
شد شمی بر سال هفتم که نقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی
الله عنه نوشته بودم چون بقصه تعبیر گونه و بنا و هدم قصر الامارة
که بواسطی مذکور بود و حجب تخریب آن و قضیه نکاح ام کلثوم
بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعیین اوقات صلوات
خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از آنجا مثل خروسان
بزرگ رسیدند مذاقشه و مواخذة المجد آورده بلیچیدند و آصف خان
ثالث که میرزا جعفر باشد بد مدد بها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل
و قاضی خان بدخشی که هر کدام توجیهات صحیح میکردند و چون
از نقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتیم هر چه در کتب دیده

با تمام رسانند بعد ازان شیخ فیضی مامور شد که نظم و نظری بنویسد
و آن هم بیشتر از دو من صورت نداشت باز حاجی مذکور در پاره
نوشت و مرور گذاشتی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راست
کرده حقو الفعل بالفعل مرتب ساخته صد جز مقرر شد و سخن
در نقطه مکس بود که از اصل متروک نمائند عاقبت بتقریبی حکم
باضراج وی کرده در بکره موسادند و حالا در شهر خود است و
انقری ازان معبران و مترجمان درین ایام یا کوزان و پندوان محشورند
و باقی مانندگان را خدا تعالی نجات بخشد و توبه گرامت فرماید
و عذر من اکثر و قلبه مطمئن بالا ایدان مسموع دارد اند هو التواب
الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم
انصاخ تیداً و تبرکاً صادر شد و شیخ ابو الفضل بر عکس تفسیر
آیه المرحی که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران نوشت
نمود بالله من التقریات و الحشویات جامع ابواق عفی الله عنه
معروض میدارد که در وقایع این سال که بنابر غرضی بطریق استطراد
و اجمال رقم زده گنگ سریع السیر شده اگر ضبط تازینج و ملاحظه
تقدیم و تاخیر نمودن باشد مواخذه نفرمایند *

چون سال بیست و هشتم جلوس سرآمد تو روز بیست و نهم موافق
بیست و پنجم ماه صفر سنه احدى و تسعين و تسعمائة (۹۹۱) بقیان
شد و بدستور سابق دو کتبه را بر امرا تقسیم نمود و آئین بسته انواع
جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در درون خود انواع
هنرمندی نمود ازان جمله جراتقال و غرابب دیگر بود و بعضی از
احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبح جانور مطلقاً

علیه السلام پیش اند و کفرافکد خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم
 میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث برآن این بود که چون
 شاه نامه و قصه امیر حمزه را بهنده جلد در مدت پانزده سال
 نویساندند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصه ابو
 مسلم و جامع الحکایات و غیر آن را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند
 که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب
 گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب های
 هندی را که دانایان سرتاسر عابد نوشته اند و همه صحیح و نص
 قاطع است و مدار دین و اعتقادات و عبادات این طایفه برانست
 ترجمه از هندی بزبان فارسی فرموده چرا بقام خون نسازیم که غیر
 مکرر و تازه است و همه مضمون سعادت دنیوی و دینی و مخرج
 حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال چنانچه
 در خطب آن کتب نوشته اند بنابراین خود مقید شده و دانایان
 هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهابهارت را تعبیر میکرد
 باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر
 نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم فقیر
 را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میکرد
 باشم و در مدت سه چار ماه از هر ده فن آن سرخرفات لطایل که هر ده
 هزار عالم در آن متبحر است دو فن نوشته شد بجه اعتراضات که
 نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این معنی داشت گویا نصیب نقیب
 ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد از آن باره را املا شدوی
 و نقیب خان تمام ساختند و باره را سلطان حاجی تپانگیری مقرب

قلوب حکام دکن باعث شد که خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را
 امین و خواجه نظام الدین احمد را میر بخش و ابو القاسم تبریزی
 برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهی را دیوان ساخته جمعی کثیر
 چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم
 و میر صالح داعی و حیدر ابو اسحاق و دیگران را بجایگزین داری آن
 ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دایرینها
 او را چند گاهی محبوس کرده اند بودند حساب و کتاب داد و ستد
 بی موقع و بی مصرف گرفته از در گذشته و از جنگ راجه خلاص
 بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در
 هفدهم ربیع الثانی بخصت بنگ از زانی داشتند تا تمامی آن
 سرکار را بجایگزین داران تن داده معصوم کبلی را که پیغام ده در
 آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر
 عیسی و بقریفه مقام اگر بجای نهر الله شهر الله بخواند خالی از
 تمامی و تملیحی نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید
 بخاری را بجهت مصالحه نزد قتلوی افغان نوهانی حاکم ادب فرستاده
 بود و قتلوی بجهت اعتماد بپسرانگی باستقبال شیخ فرید برآمده در
 مقام خدمت گاری بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور قریه از
 زمین داران بنگاله که حمله لشکر قتلوی بود ملاقات بی ادبانه نموده
 خواست که با شیخ مصاحبان ملوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداری
 می دید درین اثنا شاهر ولد شیخ راجو بخاری سرهفندی که خالی

در روز یکشنبه بجهت آنروز بافتاب خصوصا درین هفتاد روز در
 تمامی ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معهود بجهت
 رعایت خاطر هئود در جمیع ممالک محروسه منع کردند و هر کسی
 که درین ایام مباشر این جریمه میشد بیعت میفرمود و خان
 مان او بتاراج میبرد و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در
 تمام حال بتقریب رعایت و ایام متفرقه بخش ماه بلکه زیاده
 رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت
 آفتاب را روزی چهار وقت که صبح و شام و نیم روز و نیم شب باشد
 لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز
 متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخ
 زده مشتبه بر بنا گوش کوفته حرکتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود
 و تشقه کشیدند و نوبت نهاره یکی در نیم شب و یکی در وقت طلوع
 قرار یافت و معاجد و عوامع فراش خانه و چوکی خانه هندوان شد
 و بجای جماعت جماعت و بجای حی علی یلا تلبا بود و گورستان درون
 شهر بوبرائی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند نعل و افش
 و طلا آلات و مریع آلات بوالده بزرگوار و بهمین دستور بعمه خود
 گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم تمام کردند و هر کس
 از اعلای تا ادانی بدشکش گذراند و درین سال اعظم خان و سایر
 امرای کبار نامزد نمانده را متصرف شدند و خالد بجان جباری و
 میرزا بیگ قاضیال از معصوم خان بکلی جدا شده اعظم خان را
 دیدند و معصوم خان پناه به بعضی زمین داران برد و ولایت بنگال تمام
 یکروزه گشت و درین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

اکذاب دران شب میشود و آنرا سیورات میگویند یا بزرگتران ایشان
هم نواله و هم بداله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر
طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر
قراین منظم گردانیده کشف فی الحقیقه ساختند و حکامی نازنین
پیش بین تأیید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور
قمری بود و آن خود منقوض شد حال نبوت دور زحل رسیده که
مجدد اطوار انوار و صورت طول اعمار است چنانچه در کتب سماوی
هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگانی کرده اند و در کتب
هلندی خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه
تبت طایفه ای که از نساک خطاییان و زهاد و عباد ایشانند در
صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین نتیجه موافقت آن طایفه
تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک
سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل
از راه هاله که منفذ دهم است خروج میکند و دران وقت آوازی
چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از
گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهی
ذی شوکتی صاحب اقتداری نامذ الامری و روش خود را بتوحید
الهی موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد نه ملک بدست است

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیده نامیدند
و طایفه دیگر ابدال شیان میاد ژبون که راه اندرون دولخانه داشتند

از بی اعتدالی نبود و دیگر اخباریان در شتی هم نکرده باشند بهادر ازوری
 حلیه وقت مراجعت زمانی که قتلودر جلو شیخ روان بود سر راه
 گرفت و ایجاگ پیش آمد و شاهو با جمعی کذب کشته شد و شیخ
 فرید سلامت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم
 دکن از پیش برادر گریخته بود اول در مالو نزد قطب
 الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب این سال
 بملازمت بنوشت و قبل از آن مجهولی کوچه گردی که خود
 را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و درآوده جایگیر
 یافته بود بموجب ابرهان له گریخته در میان جوگیان صفی گشت
 و بعد از هفته او را از آن جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و
 بعد از آن احوال آن مجهول نسب معلوم نشد که خری زیست و خری
 بود و خری مرد و درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای
 مسلمان و هندو بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره
 نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بود از زریادشاهی
 بفقرای طعام میدادند و چون جوگیان خیل خیل می آمدند برای
 ایشان ساری دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با
 چندی معدود بخلوت رفته بآنجماعه صحبت می داشتند و مجهولات
 حقایق مختلفه و اعتقادات و اشتغال و مراقبه و سلوک اطوار و جاسات
 و حرکات و سکونات و خلج بدن و کیمیا و سیمیا و ریحا از ایشان
 معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبی
 معبود که یسائی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

بیشتر ازان در بر آمد و چون گفتند که حقان و شیعیان از هم جدا
 شوند هندوستانیان بیک قلم بستنی گری و عراقیان به تشیع قایل
 شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را
 نطاق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابراین تقاضای ازان نموده در پی
 مقصود میروند چون اعتماد خان به تفویض حکومت ولایت گجرات
 که معراج مدعی وی بود نامزد شده بسروریهی رسید انبیا را از مرز
 انتزاع نموده و حواله حکمال برادر رانا کرده باتفاق امرای نامزد
 در دوازدهم شهر شعبان این سال با احمد آباد رسید و شهاب الدین
 احمد خان که حاکم مستقل انبیا و دافع آفات و فتن بود بمنزمت
 در خانه بیرون برآمده در محله آن پور ورود آمد و اعیان نوکران
 از که از این تغییر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه
 طلبان در کتبی دار بطلب مظفر این سلطان محمود گجراتی که از
 درگاه فرار نموده و دران پشته انبیا بخویشان ماهری برده روزی ده
 شبی می آوردند به سلطنت برداشتن و اعتماد خان هر چند شهاب الدین
 احمد خان را باعث بر تسلی آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها
 از خدا این طرز روزی میخواهند و قصد هلاک من داشتند حالا
 کار از صلاح من گذشته است شما دایک و این ملک و بقصده گری
 که بیعت کردهی احمد آباد است رفت و یک دوکسی از جانب
 اعتماد خان و نظام الدین احمد رنده آن برگشتن را تسکین دادند
 هم صورت نیحت و بیست و هفتم شعبان مظفر با کتبدان و مغولان
 مفتن بدوایقه که دوازده گروهی احمد آباد است رسید و در همین
 حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهت که تا طلعت مبارک نمی
دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی
صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوائف مرد
و زن صحیح و سقیم را آنجا باز عام بود و کار و باری طرفه و هنگامه
گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تسبیح هزار و یک نام
غیر اعظم فارغ شده از حجاب برسی آمدند این جمله در محود
می افتادند بر همان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت
نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر
سلاطین کفر و عقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین
صورت بر آمده بازمی میکنند و از برای خوش آمد شعرهای هندی
را از زبان نمایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که
پادشاه عالم گدیری در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و
محافظت کار نماید و ایتنی را بمدل نگاهبانی کند و در کشتنهای
کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هر کرا گفتی خوش آمد

و یکبار از طوائف مختلف هر که باشد احدی خواندند که در عالم
توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود
را بزنند ایشان خواجهد بود

ولا جان باختن دعوی مکن چند آنکه یار آید

شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص فتح پور ده اندر ده خلفی و
قلین شاعری و شیعنی پرمایه آب آنرا بر کشیدند و آب حوض

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان و سان را
تمام بیداد داد اما کاری نکرد که پسر ملحق گردید و گریختگان
با جماعت دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند و بیست هزار سوار
می کشید قلعه پتن سرست کرده امتیاض نمودند و مظفر الدینی
مجاهدی خود را خطابه‌ای عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب
آموزه بنام بقدرت خدا که از روزی در ملازمت بادشاهی می
روید ماهیان داشت و حالا صاحب می هزار کس شد و شیرخان مولدی
که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سوزده طلبیده و از فاکت
برآورده با چهار هزار سوار برسر پتن فرستاد و سرداران پتن ژین
الدین کنیو برادر شهناز خان را نیز قطب الدین محمدخان فرستادند
تا از آن جانب او و از این جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را
دو میان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جبار پیشواز
رفته دو پیرونده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گران سنگ
آمال و جنگبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیرونگانه روزگار بود
دو اختر شدند یکی مهر و دیگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته ناله

اندک تردیدی کرده و شکست یافته در قلعه پیرونده تحصن جست
و ایمان لشکر و نوکرانش بیگ قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه
شیرخان بیست هزار سوار در فواهی قصبه میدانه پانزده گروهی پتن رسید
و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی فراز
بر فرار بجانب جالور دادند و بمسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند
و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دو هزار

برای بازگرداندن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و او را باین
 نوع تسلی دادند که پرکفات سابق بدستور قدیم بجایگزینی
 بازگذازند و دولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهر را
 بعبد شیر خان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه
 گذاشتند تا آنکه از آنجا بیایند و لشکر پریان را سامان دهند مظفر
 روز دیگر از آنجا روان شد و بعضی مجاوران هر کج که سه گروهی
 احمد اباد است از مزارات ملاطین مانده چتری طیار گرفته بطریق
 تغافل بر سر او نهاده تهنیت بمسلطنت دادند موده از غلبه شگفته
 بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این بابت حسب حال
 ایشان بود

من و صربی من آن دو بزر منلوکیم که هر دو را در صربی خوب می باید
 انجام گسسته و پاردم شکسته

نهتن توانا نه دل شکیدا نه بخت یاور نه عقل رهبر

شهاب روان شده باجمعی معدود از کبری صلحدمی بمقام پور
 رسیدند مظفر بی دهشت و بی صحابه با صفهای آراسته باستقبال
 برآمد و در دریک زاو دریای احمد اباد ایستاده و درین وقت این دو
 پیرو بدبیر ثغوره انداختن باغیان و انچه دالاسی نوکران گریخته
 در پی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن
 آب از سرگذشت از صبرنا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافته
 حرکه المذبحی گرد و راه فرار پیموده بودند پتن که نهرواله باشد
 و چهل و پنج گروه از احمد اباد است بیگ روز رسیدند و اسباب اشیای
 اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال چاهیان اسیر شدند و

مظفر در وقت دیدن تمام استقبال نموده او را برنمید تنگینه
خاصه بجای داده و باستمالیت پیش آمده تمسک خواست که متعرض
قتل او شود آخر باغواهی نواری نام زمیندار راج بیپله و دیگر
مهاجیان او را چون اسواران قارون مدفونش بر زمین هموار ساخت و
از پرواز به بهرچ رفته آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین خان
بصلح گرفت و در اینجا چهارده لک روپیه از خزینه کفایت که جماد
الدین گزری برده بود با تمام اسواران صامت و ناطق و خزاین مونسوره
خاصه قطب الدین خان که متجاوز از ده گزور بود پانده جمعیت
بهم رسانیده و احباب و آشنایان دیگر را چه توان گفت و عجب که نورنگ
خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیچ خان و شریف خان
و تولک خان و سایر امرای مالوه در آن قلعه جانگاہ از قدریار و سلطان
پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست
گرفت

تا بدانی که وقت بلچاپیچ • هلیچکس مر ترا نباشد هیچ
و لشکری که عددش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتی بر مظفر
جمع آمد و از اجتماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران
در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان
و دد بیتم خان خالخان و سایر اسرا که نامزد از درگاه شده از راه
جالور به پتن متوجه احمد آباد بودند می بردند و میرزا خان بکروز
در پتن قرار گرفته و پیشتر متوجه شده در سرگلج منزل نموده و

سوار پیش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم
 میدان قریقین روی داده تسلیم فتح و نصرت یز پرچم رشت نظام الدین
 احمد وزیر و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمد آباد شتافت و هرچند
 نظام الدین احمد بید شد که بهمین فتح تعجب نموده بر سر احمد آباد
 باید رفت امرا قبول نکردند و این خود عین صلح وقت بود چه
 هنوز آگاهی از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین
 جنگ غلبت بسیار بدست این امرا افتاد تا کبری رسیده مدت
 دوازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اسوار به پائن رفته بودند می
 بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه بیرون را که دیوار کهنه چون
 بدای عهد او ورامی قطب الدین محمد خان داشت بضرب
 توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که اساس سواران هم
 سمت تربود زمین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر
 فرستاد مظفر در ساعت زمین الدین را با هزار سالیها برابر ساخت
 و خواجگی محمد صالح صدر ماضی را که همراه اعتماد خان نامزد
 بود بمحظله بزرگ زادگی جان بخشی نموده رخصت حج داد و
 قطب الدین محمد خان را که دیده بصیرتش از آسیب اجل کور
 و کشتی او از مظالم پرشده بود امان داده از قلعه برآورد و اواز غلر
 مظفر متغیر نشده بجز تمام آمده او را دیده و تسلیمات بپسند نمود

فضا شخصی است پنج انگشت دارد

چو خواهد کز یکی کامی برآورد

دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش

یکی برب نهد گوید که خاموش

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در حمامه خانه رفته مقید بامر
اجلاس و الباس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بیدرام
خان خانقاهان همشیره از را در حباله خویش داشت طلبیده این
مصلحت با وی در میان نهاد از اینصحت گفت که این تابعان
شما را بد نفسی بر این دارد اگر بادشاه اینمعنی را شنوند چه فرمایند
و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم
باعتبار منصب پنجهزاری و هم بهال کائنات باشد تسلیم فرمایند و
بر این قیاس از اعتماد خان گجراتی که وقتی از اوقات بیست هزار
سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دلداد و پاینده محمدخان
مغول خود بر سر این معنی انکار صریح آورده شاید جهل و زرد و
دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این رای را پسندیده
از آن داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلج خان و امرای دیگر
مالوه باحمد آباد رسیدند و چون سفیدند که مظفر از معمر آباد که
برکنار دریای مهندی است بکنجایت رفته و مقدار دو هزار سوار از
گرنجنگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرای آنجانب یوم تعاقب
رفت و مظفر خود را به برزده و از آنجا به سمت رنج پدله و قادیوت
کشید و میرزا خان پیروده آمده لشکری بر سر دولت قام نوکری از
مظفر بردرکنجایت فرستاده آنرا مستخلص گردانیده بقادیوت شامت
و قلج خان و سایر امرای کبار را بکو هستان قلب که مظفر پناه بان
برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت
تسری این جماعت شده که باعث احوال و انقال محتاج بحر ثقیل
بسیار بودند ترده های سردانه خارج از انداز منصب محقر خود

مظفر از بروده باز گشته و قلعه بهروج را بخود و برادر خود نصیر ناسی و جوکس رومی که نوکری بود از درگاه پادشاهی گریخته سپرده در نواحی مزار شاه بهیمن قدس الله سره العزیز بمقاصله دو گروه چادر زده لشکرگاه ساخت روز دیگر صحاربه صعب روی نمود و مظفر شکست یافته بمعذور آباد رفت و سید هاشم بارهه و خضر اقا وکیل میرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم مقتولان را که میشمارد و این رتبه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدى و تسعين و تسعمایه (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح تذکره بوده بعد از آنکه عروس ظفر از برد غیب روی نماید هر متاع و زینت که در بهار و بار داشته باشد بشکرانه آن رو نما بفقرا و ضریا بخشید بنابر ایفاء وعده چندی را از نوکران خویش فرستد که همه اقمشه و اسپ و فیل و امثال را را قیمت نهاد تا زر آن را بمصارف صرف کند این مقومین نا امین حیلہ گری بی دین هر شی را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و یگان چیزی بجهت ادخال سرور در صندوق و تسلی دل خود دادند و گذشت و تلقی پانی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودی و ملا محمودی و دیگران عرض کردند که ازین که ما ملازم شما شدیم گناهی نکردیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران پادشاهی باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس بر ما نمایند چرا در تسلیم و توره و توزک با ما صماهی نباشد میرزا خان را این مقدمات را هی دلفریب مقبول و معقول افتاده سرو پا و اسپ بسیار از برای هر فردی از اعیان امرا طلبار ساخته و نام نویس گردانیده

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله آباد مدت
چهار ماه در آنجا توقف شد و زین خان کوکه و بدرپر را که اول نوکر
راجه رامچند بهقه بود بطریق ایلیچی گری در چورا گده فرستادند
و ارام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذراندن اسباب
مهمایی نگاهداشت تا به همراهی او در فتحپور آمده ملازمت نمود
صد بیست اعل و جواهر دیگر به همین قیاس پدشکش بهیچ گرامی
نگذرانید از آن جمله اعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد
بهر خود باور فامی را در خدمت گذاشته پس از چند کاهی
رخصت وطن حاصل کرد و عمقرب به مستقر اصلی که حمیم پر
حمیم باشد رفت و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود
که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهایی او اینکه یک کرور
زر بمیدان تانمین کلونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم
سور را چه مان اسباب ماطمت داده بود و میدان تانمین نمیخواست
که ازو جدا شوند آخر جلال خان قورچی رفته بمیدان آورد و درین
ایام اعظم خان از حاجی پور بالنگار در اله آباد آمده ملازمت نمود
و مریخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیارند و اسرا دران شهر
طرح عمارات عالی انداختند و قرار یافت که پای تخت پدالوم
همان باشد و سکه نوزند و شریف مردمی چونکی نویس که کسی
در حق او گفته که

دو چونکی نویسنده هر دو کتیب * یکی نامقدس و دیگر نام شریف
جمع سکه این بیست پاست

همیشه چوب زر خورسید و ماه رانیج داد

بلکه از طوق بشری نمود تا سعی در جنگ عظیم مانند جنگ اول
 سرکنج با مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میگشت
 و میرزا خان با حدود آباد آمده و امرای مالوه و غیر آنرا محاصره
 قلعه بهر روز تعیین گردانید تا بعد از هفت ماه جبرکس رومی که از
 جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رسید و نصیرا خسروپور
 مظفر پدر فوت *

و درین سال بعد از تعیین میرزا خان و لشکر مالوه جانب
 گجرات از اگره درگشتی نشسته پسیر اله آباد که معموره جدید بجای
 شهر پیداک و معبد قدیم هندوان است و در آنجا قلعه چند طرح
 انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شیخ بدر الدین ولد
 شیخ اسلام چشتی از مکه معظمه آوردند که روزی هفت روزه داشته
 در هوای گرم پهنه پایی بطواف مشغول بود تا پایش آبله کرد و تب
 محرق عارض شد و در عید قربان سال فهد و نود شریعت شهادت
 قتل فی سبیل الله از دست سانی لطف ازل ی نوشید

دی شب ز سر صدق و عقلی دل من

در میخده آن روح نزاری دل من

جامی بمن آورد که بستان و بنوش

گفتم نخورم گفت برای دل من

و این خبر را بجای حسین خادم خانقاه شیخ گفته فرستادند
 و حشمتی و مصیبتی عظیم بآن خاندان راه یافت و سلسله هدایت

آن را محاسب و هم نداند جمع کرده بلی بعرض چهار صد گز و بر روی
دریای شور بسته و بعضی میسوزان و امیگویند که همان طور بسته
اند و بعضی دیگر بلی خویش گذشته و مثل این خرافات متناقضه
بسیار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهر تقدیر اسپند
میمون حواری پل گذشته و تا هفتاد و پنج سال گذشته را از آن
اولاد و انقادش گشته و خاندان هزار ساله او را بید داده و لشکرا به
بودن را از آن پیورده بشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال
حکومت جمیع هندوستان رانده بسستقر اصلی خویش رسید و زعم
این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشر خالی
نیست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود این آدم
ابوالشرکه از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نیستند و
ظاهر این است که این واقعات یا راست نیست و انسانی مجرب
است و خیال محض چون شاهنامه و قصه امیر حمزه یا در زمان
تسلط بهائم و جذیان بوده والله اعلم بحقیقه الحال *

و از جمله غرایبی که درین ایام روی داد آن بود که در
دیوان خانقچه متحجور زن حال خوری را آورده میگفته اند که مرد
گشته و یکی از معبران راماین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده
آمده چنان تقریر کرد که زنی بود که از شرمندگی پرده بر روی
کشیده حرفی نمی زد و حکما سوید این معنی دلائل میگذرانیدند
و میگفتند که مثل این واقعه بسیار بظهور آمده - بمحافل من بنصوف
فی سالک کما یشاء *

و درین حال هم عالم کابلی که بسیار عالم شیون ادرا و خوس

بشوق و غریب جهان سگه اله آباد

و درین ایام ملة الهداد امرومه و ملة شیري بجبهه خوش آمد که
بصادرات میان در آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند
و ملة شیري بجبهه خوش آمد منظومى هزار شعاع نام در تعریف
آفتاب مشتمل بر هزار قطعه گذرانید و بسیار مستحسن افتاد *

و در ماه ذی حجه این سال از انجیا مراجعت نموده بقصد
اصلاح خلل گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحی اتاره خبر فتح
میرزا خان رسید *

و در شهر صفر حنه الفی و تعمین و تسعابة (۹۹۲) چون پیاپی تخت
آمدند فرامین عنایت آمیز بنام اسرای گجرات صادر شده میرزا خان
را خطاب خالخانانی و اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع و تمن طوغ
و منصب پنجپزاری که نهایت اعزاز امر است بخشیدند و نظام الدین
احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود با اسپ و خلعت و
زیادتی منصب سر امرار ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست
و ده سی فراخور احوال هر يك افزودند *

و درین ایام فقیر را ترجمه کتاب راماین فرمودند که در
تصنیف بر مهابهارت سبقت دارد و بیست و پنج هزار شلوک است
و هر شلوک فقره ایست شصت و پنج حرفی و آن آسانه ایست در
ذکر رام چند راجه شهر آوده که او را رام هم میگویند و هندو آن بطریق حلول
بخدائی می پرستند و مجمل آن ایست که سیتا زن از را دیوی ده
مرزادن نام حاکم جزیره انکا فریفته برد و رام چند با لچمن برادر
خویش بآن جزیره رفته و لشکری پیشمار از میموتان و خرسان داد

علیه السلام و لوریا و امثال این و هر گرا نه بیرون افتاد خویش
می یافتند کشتنی و مردود و مضرور ابدی میدانستند و نام وی
بقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بقتل دین اکثر مشهور شدند و سجنید مرشد
بابوچهل شهرت یافت آری جارا امیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی
تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اتم دانستند و باقی
طفیلی و از برای شکستن دیوان ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم
و مقامات مختصات خاص و عام خالی سازند و انجا از می بخشیدند
و مهم سازی بدرونیان و نسبت مذاکحت و مواملت اینا و نبات
دوران مجلس قرار یافت و غیر از منصب و جبهه اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هر چند برفع این قید مقید شدند با کفار هفت
که ناگزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه در هندوستانی مثل ایشان است
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
کوش دادند و ناموس و خیرت و اتفاق از ایشان باطل معلوم بود
درین ایام انظم خان از حاجی پور پنهان بموجب وعده بایلغار آمد
و حمایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله
خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از مکه معظه آمده بر
بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جفک با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق التجا بهند می آیند .

تکلم و مجموعه ابیات بود و فطرت یافت و * اشعث طماع * تاریخ
شد و فواتح الولاية تصنیف ارشد *

درین وقت سال می ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر
نوروز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و
نود و دو تحویل حمل واقع شد و درین آئین بختی و جشن
انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گوی آمد و
ریشها پیران شد و ناقوس گلار و تین چون گوساله سامری نوازش
یافته بغریاد آمد و بیلان که چلار بست بصورت گنبد و اختراع
فرنگیان است بر پا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فدای
اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سر این استخوان شد که
در عصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بنوبت و مثل بمثل مرید شده
صوفیقت در مشرب و مذهب می نمودند و بجای شجره شبیهی داده
آفرین سلامت اخلاص و مقدمه رشد و دولت میداشتند و در غلافی
مرصع بخواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله الامر در عنوان
نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر مصروفات برین قیاس
و قمار خانه در دربار بقا کرده زری بسود بمقامران از خزانه میدادند
و سود و شغل داخل تقایم میشد و دختر پیش از چهارده سالگی
و پسر را بشانزده سالگی نکاح بستن منع فرموده و قصه زفاف
حضرت ختمی پناه علی الله علیه و آله و سلم یا صدیق مضمی الله
عنها را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گویند که این اصحاب
بهر از بقی بان تا چها که نشود و زلت جمیع رسل را صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین مطلقا و سبیل انکار ساختند خصوصا قصه داود

او که با اختراع خاص بود شبکه مقابل قدر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که پاک کنندگان است هر صباح بر رویش افتد و میگویند که بر دهانش زیانه آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال و مآل احمد لله • سلطان الخوارج • بکمی یکصد قاریخ یافت • و در مفتح سنه ثلث و تسعين و تسعمایه (۹۹۳) که او آخر سال هجری ام است میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس قریب فخرپور رسیدند و شاهزاده دانیال را با شیخ ابراهیم چشتی و چندینی از امرا با استقبال او فرستاد و بدرگاه آوردند و یک لک روبیه نقد و اسباب فراوان خانه و سه اسب عراقی و پنج قیل و چند قطار اشتر و اسب و خدمت کاران بخشیدند •

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سنه شانزده سالگی موافق ضابطه مقرری با صبیله راجه بهگونته داس در سالک از دراج آوردند و خود به منزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کوروز نذره کلین مقرر شد و جمیع رموسی که در هند معروف است از فروختن آتش و غیر آن بجای آورده از آن خانه تا بدوالت خانه زر بر سقفه دختر نظر فرمودند

زین گوهر و زر که انشایده شد • ز بر چیدنش دستها مانده شد و راجه بهگونته داس چند طویله اسب و یکصد قیل و غلامان و کفنیزان حبشی و هندی و چرمی و انعام طلا آلات صرمع و جواهر و اوانی زر و ظروف نقره و انواع اقمشه که عدد آن خارج از حد احصا باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امرای حاضر فراخور حالت و مقدار اسبان عراقی و ترکی و قازبی با زین طلا و غیر آن داد •

و در اوایل ذی قعدة این حال عریضه مانده که از اطراف نبال
 رسید که مبرزا شاه رخ به نبال آمد و از پیشواز رفته شش هزار
 روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج قیل برسم پیشکش گذرانید و از
 آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد .
 درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند
 از آن جمله محمد باقی خان برادر ادهم خان در ولایت کوهه
 گفته که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از آل آباد بجانب
 اوده مرخص شده بود و همان جا دانی حق را لبیک اجابت
 فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه برداشته
 بدوالت خانه می آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید
 گفت الحمد لله که بقوت حرص برپایم و بر هر کس از نوکران
 میرم خود که دعا میکند میگفت الهی تو هم هزاری شوی
 که تو قدر مرا بدانی شبی در پیش خانه قلج خان که جمعی عظیم
 یحیه انظار رفته بودند تقصیر حوزة انا فتحناً میگفت مخلصی کردم
 او توجیه نموده درین اندا در شقی کون گفتیم سبحان الله اخلاق بزرگان
 ولایت هم معلوم شد گفت بخاطر می رسیده باشد که این شدت
 از جهة منصب هزاری است گفتیم ظاهر همین است خیلی درهم
 شد آخر بواسطت آصف خان بدخشی آیه الصالح خبر خواندیم و آن
 تکلف بر طرف گشت و روزی که از آل آباد کوچ شد فقیر را با غازی
 خان تا خیلی راه مذاکره علمی و نقل سخنان مشابه کنار بود و
 بعد دیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه
 که او نیز از جمله سردان خاص انخاص بود و بعد از دین در قبر

مرتضی و خداوند خان امراء دکن که از ولایت برار برادر احمد نگر
 که پایی تخت نظام الملک است رفته در جنگ صلابت خان وزیر
 نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و
 راجه علی خان فیضان ایشان را بتمام بغاوت گرفته ازان جمله صد
 و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در
 مجلس نوروزی آمده بعد از سلامت بقیه اسپانی که مانده بود
 پیشکش کردند و مرغیب بر تمخیر دکن نمودند بذا بران شاه فتح الله
 را که بعد ازان در میز فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله
 مخاطب گردانیده پنج هزار روپیه و اسب و خلعت بخشیده و صدر کل
 بلاد هندوستان ساخته بجانب دکن مقرر ساختند تا خان اعظم و
 شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا
 برده و اطاعت العقد امرا گردد و کمالی شیرازی نوکر اندرا برای
 گذرانیدن ایامه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه
 به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار
 بیجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن بفتح بیگمه
 زمین نداشت اما اراضی کلی کلی باز یافت نموده کفایت خیال
 میکرد و آن زمین همان طور مسکن و خوش و هوام و هوام شد
 نه از ایامه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامه اعمال صدر که
 نامی از ایشان باقی نمانده باقی ماند

از صدور عظام باقی نیست * در دل خاک جز عظام صدور
 و در ماه رجب این حال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که
 بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قنایست

روز پنجمین روز دهم سال ربیع الاول سال نهصد و نود و سه طلعه لشکر
 بهار و مقدمه نوروز سلطانی رسید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین
 احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا
 یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بدست و پنج
 ربیع الاول منهضه و نود و چهار در آنکه بفارس واقع شده چنانچه بعد
 ازین مذکور شود انشاء الله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذلول
 میرزا است ازین معنی که بقریب ایام کبیده که در هر سه سال تفاوت
 یکماه قمریست در هر قمری یکسال تفاوت در میان حالهای شمسی
 و قمری می باشد و تغییر چون هیچ تقویم با خود نداشته ضرورت
 خود را بمتابعیت میرزا گذاشتم و عهده بر او بستم و الله اعلم با عاقله آنکه
 میرزا درین سنوات در گجرات بودند و از اردو القصه آئین بلندی بدستور
 سابق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر دو یک داری از
 امرا و پیشکش لایق میکردند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب
 پذیر داخل خزانه میشد و از بجهزایی تا اعلی بموجب حکم
 همه پیشکش و نفرو نیاز میکردند تا آنکه این ذره بمقدار نیز
 که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگانه زمین
 هزاری نام داشتم قصه پیر زال یوسف علیه السلام را ضرب السؤل
 ساخته چهل رویه پیش کشیدم و بدرجه قبول افتاد

خدمت پسند نیست و اگر خدمتی دینار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب درازده هزاری داده و
 دیگری را نه هزاری و سیوم را هفت هزاری داده فراش خانه و اعیان
 سلطنت و تمس طوغ و فقاره جدا ساختند و در انتداج این حال میور

گجرات مرخص گشت و روا در کابل نیز در میان درآمد و آن داعیه
 که مفتاح نجات و سرمایه فتوحات خیال کرده بودم در پرتو خفا
 ماند و ما تشاورن الا ان یشاء الله و خائنخان بده کرمی سروری
 رحیده قصد گرفتن سروری و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید
 قاسم پاره انجا با متقیان شدانقه با جمعیت تمام رسیدند و راه
 سروری پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنوی خان جالوری
 اگرچه درین مرتبه آمده بود اما چون وقت رفتن خان خاتان
 بدینار حرکت ناموس از بظهور رحیده آثار بنی ظاهر شده بود مقید
 ساختن او را با حمد آباد بود و جالور را از انتزاع نموده نوج
 خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهی غزنوی خان و سید
 جمال الدین نیریز سید محمود پاره را که از مدت چند سال باز
 تقریب عشق بازی با بنی از اهل طرب خانه سیاه زمین قلمی که
 حالا او را اهرمزی توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته
 و جمعیت بهمرسانیده پرگفت نواحی را می تلخت و راهها میزد
 عاقبت از دامن کوه در پتن گجرات پناه عمومی خویش سید قاسم
 بود حسب فرمان از پتن که جایگزین سید قاسم است طلبیده مقید
 بظهور فرستاد آخر غزنوی خان را بصیبه میان محمد و قاضی خراسانی
 مرحوم گذشت ساختن برای خاطر میان فتح الله شریفی خسرو
 از رعایت و تربیت نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین
 را در نخاس بر سر در کشیده تیر باران کردند سر عاقبت بلغسی از
 از عشق این بود *

و درین ایام عرضداشت «انصاف» و خواجه شمس الدین از انک

بیگ موضع املو نام نموده بود باتفاق ایمانات با اوزبکان در سرحد
 بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاری را ازان طایفه از تبع
 گذرانیده بقیة السیف را خلاعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را
 چون عمر دربار یافتند هُوَالَدِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَلَطُوا و در
 ماه شعبان این حال خان خالان حسب الحکم از گجرات در فتحپور
 بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر حری بقتله کشید و از
 نهایت آزرده گی که از جام و امین خان غوری حاکم جوناگره داشت
 و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگره را محاصره کرد و قلیچ
 خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امرای آن حدود را
 بر هر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن که از دریای شور بعرض
 ده کوه تا سی کوه راه جدا شده برگشتن جیسل میگرد آمده غایب
 گشته گذشته بولایت کچه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی
 از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خالان در وقت روانه شدن وعده
 کرده که درین مرتبه ملا الهداد اسرویه و فلانی را التماس نموده از
 درگاه همراه می آرم مناسبت چنانست که ایشان را بمراسم آداب
 که مقور است دیده و رخصت از درگاه گرفته بجا سیر این ولایت
 نمایند که عالمی دارد

بعد ازان هر چه مصلحت باشد

و خان خالان را در وقت رسیدن بسکنتب خانه که دیوان خان
 فتحپور برای ترجمه گری معین بود بکماری دید و او نیز وی بجانب

بموردان مقیمایی کور درشت • که سفدان شاید شکستن بمشت
و غایت نوازی و سر لشکری • نه کز یست باز یست و سرسری
بفایران خانها را بمهرمت بجانب گجرات فرمان نوشته نامزد
گردانیده و عضد الدوله را بمجهت اهتمام مهم دکن از درگاه قزوین خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان که مأمور تسخیر دکن بودند در
مالوه و رایسین فرستادند و خود دهم این ماه عازم پنجاب گشته
هلال عوال در دهلی دیدند و از منزل پانی پت بمیر ابو القیث
بخاری را در نواحی لغمانو جایگزین داده رخصت فرستادند و در نوزدهم
این ماه بآب سقج رسیدند و درین ایام بقوب یکبخته تم و پیش
شیخ جمال بخارا و خواجه اسمعیل تدبیر شیخ اسلام که حسن و جمال
تمام داشت درین ماه بمجهت شرب مدام و مدامت بر دمام از عالم
مانی بسرایی جاردالی رخت کشیدند یکی در لونه‌ها و دیگری در
تهانیسرو این تاریخ بتعمید پادشاه شد • ع •

وقت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه گروهی سبالکوت ماله‌ها داد اسروعه که دانی بر حیفه مانده
و حرارتش بدال رسیده بود مسهل از حکیم حسن خور و در روز
بحقی واصل شد مرگ هوش است شربت به از نیکو باری بود رحمه الله

ای دل تو که گفت بدینا قرار گیر

این جان نازنین را اندر حصار گیر

بنگر که تا تو آمدی چندان کس بیرون

آخر یکی ز رفیقان شان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی قهور بمحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

یغاس رحید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر پستقر ناتوانی افتاده
و غریب بودن از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در قوتل
خیدر بهیمر روشنی ملحد که همدوسقانی بود با ازک دلتشی و حال
به پیر تاریکی اشتباه یافته جفک واقع شد و متعزیم به پشاور رسید
الغافا آتشی در قلعه افتاد و هزار شقر بار سوداگران سوخت و مریدون
از آن آتش چون دود گزیده از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد
کس از صومرتشگی و بی آبی در راه هلاک شدند و در خلال این احوال
خبر رسید که عبد اللہ خان بر سر میرزا سلیمان از شعار به شقر لشکر
ناهزد گردانیده از او بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ
داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا
تاب مقاومت بآن لشکر نیاورد و متوجه کابل گردیده و هم درین
آیام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت امان شراب
امراض متضاد بهیمر رسانیده بر پستقر ناتوانی افتاده رنجه پیدا
کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایه (۳۹۹)
از سرای وحشت و غرور بعالم بهیبت و سرور رحلت نمود
نگر تا چند گردد دور افتاد که یکا فواید بیرون آورد از خاک
چو گشت آن سرزمین در روز و شب * خاک اندازش باد از یک آسیب
و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت انرا عقیدان و عرض
رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول مستحواستند که
آن ولایت را بقرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا
بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خود اند از عهد ملک
نمیگویند بدر آمد

خان و رای سنگه درباری را بر سر بلوچان و زمین خان کوهه را با
 نمویی آراسته بر سر افغانان سواد و لیجور روان ساختند *

و در بار دوم محرم مکرّم سنه اربع و تسعمین و تسعمایه (۹۹۴) اٹک
 بفارس مخیم شد و چون پیش ازین به بیست و پنج سال هندوستانی
 مداهی خود را بر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت در طایفه افغانان
 در آمده و اکثر احمدقان را مرید ساخته مذهب اتحاد و زنده را رواج
 و رونق داده و تصنیفی را خیر البیان نام نهاده در آن بیان عقاید فاسده
 خود نموده و بمقر اصلی سرگون رفته پسر او جلالت نام که در سن
 چهارده سالگی در سنه تسع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۹) در وقت
 مراجعت زبات غایب از کابل بملازمت رسیده و مورد مرام
 شاهنشاهی گشته و از شدات جدای موروئی و مکتبی فرار نموده
 و باز در میان افغانان رفته و قطع طریق بلیک کرده و خلقی کثیر را
 بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت * نهی زیر طاوس باغ بهشت
 بهنگام آن بیضه پروردنش * ز انجیر جنت دهی ارزنش
 دهی آبش از چشمه ساسبیل * در آن بیضه گروم دسند جبرئیل
 شود عاقبت بچّه زاغ زاغ * کشد رنج بیهوده طاوس باغ

بذکران جهت دفع و رفع طایفه روشنائی روشنائی که در حقیقت
 عین تاریکی است و با ازین تاریکی تعبیر خواهد یافت کابل را
 بجایگزین مانسنگه تعیین کردند تا استیصال آن متمردان نماید *

و در ماه صفر این سال سعید خان کهکرو و بنور ملعون و شنج
 بعضی و فتح الله شریقی و دیگرانرا بکومک زمین خان رخصت کردند

سیزدهم قبی قعده بغداد آب چناب منزل ساختند و درین منزل
شیخ عبد الرحیم الکهلوی مصاحب میر ابو العیث و شیخ محمد
بشاری که از پیش خان زمان آمده بدرجه امرائی رسیده برگشته
پنهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین آیام سودای گذرا پیدا
کرده بود در خدمت حکیم ابو الفتح خود را بختیگر زن و بدست خود
زخم او را بسته حکم نگاهداشتن در میانکوت فرمودند و بعد از چند
گاه صحت یافت اما از جهة ضبط احوال وی از ضبط بدر رفته
بود آن کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود تا بوقت مرگ از دست
و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین
منزل محمد علی خزانچی که بکابل تعین بود آمده معروض داشت
که بعد از آنکه میرزا محمد حکیم فریدون خان و کیقباد و امیر اسباب بهران
میرزا را که بجهة صفر سن دخی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام
امرا بدیدن مانعگاه آمدند و مانعگاه پسر خود را با خواجه
شمس الدین خوانی در آبل گذاشته و جمیع آن مردم را در آن مانعگاه
بمقامت می آید *

و پنجم ماه ذی حجه راول پنکی که قصبه ایست مابین انگ
بفارس و رهاش منزل شد و مانعگاه بهران و نوکران میرزا
محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عیال و امدادات
خرچی و علوفه لایق فرمودند و از توأحی انگ بفارس میرزا شاهرخ
و راجه بیگرنه داس و شاه قلی خان محبوم را با پنج هزار حوار
بختیگر ولایت کشمیر و نخصت فرمودند و همدین روز اسمعیل قلی

همچون بدربر صاحبی غائب را بقتل یزداداده آمده بودند و نفاقها
 مشخص و معین گردید چند روز از نظر سرود و از کورنش محروم
 مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر از آن رسیدند و از نوت
 هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نمیدادند که از مردن بدربر می گفتند
 که خیف که جثه او را نتوانستند از آن تنگی بدر آورد تا آبش
 میرسد باز تسای بابین میدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته
 و محروک بود همین تابش غیر اعظم پاک حازنده او پس است
 هر چند احتیاج بقطهر نداشت و چون غلغله چنان برخاست که
 افغانان بر سر انگ می آیدند بذا بران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را
 آنطرف آب حید ساگر گذراندند راجه تودرمل را همراه او بدفع آن
 متمردان نامزد ساختند و با قهر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت
 معین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و از آن طرف
 مانسنگه که بر سر تارکیدان ناسته شده بود خلقی کثیر را از ایشان
 مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که مبر قریش ایلچی
 عبد الله خان بمصوب نامه و نظری نوینکه حاتم بنج با سه پسر
 خود از خان رنجید بهما از دست می آیدند بذا بران شعبه مرید بخشی و
 جمعی را از احتیاجان باستعداد آن کاروان فرستادند و این جماعه
 بمعاونت ایشان را از کوشل خجیر گذراندند و تارکیدان سر راه گرفته
 و جنگ کرده شکست یافتند .

و در بیست و پنجم ربیع الاول سده مذکور تحویل نوروز و شروع در
 حال سی و یکم و بطور نظامی می و دادم از جلوس واقع شده دیوان خانه
 انگ را آئین بسته مبر قریش را درون روز کورنش دادند و مانسنگه

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از بی این جماعت روان ساختند و این مسافر به زمین خان ملحق شده انانغه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و مرزبان ایشان تقصیری نمودند و چون بکوتل کراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد پیربر آورد که افغانان امشب دافینه شب خون دارند اگر ازین درگاه تنگ که فرود آمده اید و عرضا آن زیاده از سه چهار کروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع کردید روز نزدیک زوال بود که پیربر از خون سری و خیره گردی و بخود نمائی بی الکه یا زین خان مشورت نماید کوچ بتمتع کرد و آزاد گذشتن از دره نموده و تمامی لشکری سر از عقب بی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چوب سوز و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون باران میباریدند و دران کربو به مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلیق راه گم کرده در مغالها بادی خاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری نه پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بقفا رفت و پیربر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سنگ سنگ جهنم داخل شد و باره از جزای اعمال شقیه خود بامت و خیلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خان جهانی و ملا شیرینی شاعر و جماعه نذیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتوانست در قید شمار آورد و تاریخ این شد که * از خواجه عرب حیف * بمی یکنند و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست یافته بمحضت بسیار خود را بقلعه آگ رسانیدند و چون

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اسمعیل قلی خان و
 ساختن راه نگاه داشتند و در هفدهم ماه جمادی الثانی در آشور نزل
 واقع شد و مقارن این حال حریر شرعرب بهادر را که در لواحق
 بهر هیچ بنوکران حکیم ابوالفتح چنگ کرده کشته شد و انقزی
 میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند
 و غلطان غلطان از کوه گمان آمده بکنگرا قلعه اجیر قرار گرفت
 و آن فتنه و شور تسکین یافت و در نوزدهم شهر رجب دختر
 رای سنگه بهته را بشاهزاده سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل
 شعبان محمد قاسم خان حیر البحر و فتح خان قبدیلان موجود از جمعی
 از امرا بنسخیر کشمیر سرخص شدند و چون قبل ازین یوسفخان
 کشمیری را که بعد وقول راجه بهگوان داس آمده بود در زند کشیده
 میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهت رعایت
 حمایت و حمیت خود را بجمه هر زد و برای شیخ عبد الرحیم
 شریکی غالب بهم رسید و رعایت در صحبت هم شرکت بوی نمود
 و چون امرا در کوتل گذریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدر بار داخل
 خواصان بود مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و
 گریخته بکشمیر رفته و قاضی سخی آلیا را بجهت تعصب در رفض
 بدست خون کشته و بنیاد امساک نموده نوکران پدر را بخود متفق
 ساخته بود پدر را سرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده
 بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بد معاشر بود پاره از مردم
 او جدا شده بمحمد قاسم خان دوا آمدند و پاره در سری نگر که شهر
 حاکم فشین کشمیر است لوای مخالفت بر امرا بخند یعقوب تسکین

دران جشن بمقامت رسید و شمع مقدسی قضیده تقدیمت گفت
که مطامش این است

فرخنده باد و یارب بر مملکت ستانی * از عهد خلافت آغاز قرن ثانی
مستغنی نماند که درین محل شیه از ممر تعین ابتدای سال جلوس
بخاطر میگذرد و بعد از آن بالا سیمق ذکر یافته ظاهرا بصر میرزا که
محمد شریف نام داران و تفتیح سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات
پدر کرده آنجا باید دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا
شاه رخ و راجه بهکوان داس و شاه ولی خان مجرم که بصر حد کشمیر
در کوتل پهلوان رسیدند بجهت رسیدن خبر شکست زین خان
مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی
نموده و رزققرن زار حاصل مال و دارا ضرب را بحالیه منسوب ساخته
و عمل تعین نموده ولایت بنام بابوسف خان باز گذاشته از آنجا باین
مغلی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح
پسندیده نیفاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر روز شرف
افتاب همه را طلبیده کوروش دادند و هم در روز تحویل ایلچی
عبدالله خان و نظری با فرزندان ملازمت نمودند و چهار کسائیکه
بنظری که باند توپان عراق باشد انعام شد و قتل خط محمد الله خان
این است که اسمعیل قلی خان و راسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه
آوردند و مانسنگه بمولک راجه تودرمل تعین یافت و خاطر ازان صوبه
جمع ساختند و در پوست چهارم ربیع الثانی سال قیصد و نود و
چهار از آن عازم لهور شدند و از کفار آیهت اسمعیل قلیخان را
یعنی مانسنگه بدفع انافقه و مانسنگه را بحکومت کابل تعین

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مایهوسنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تپاته اوهند می بود با فوجی آراسته بمدد مایهوسنگه رسید و افاقه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده تا می غالب گشتی مغلوب از کابل آمده مایهوسنگه را در خیبر دید و از آنجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایه (۹۹۵) در لاهور بملازمت رسید *

و از غریب اینک محمد زمان میرزا ولد شاد رخ میرزا که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک امیر شده و عبدالله خان او را به پسر مرشد خود خواجه کاک بیگ نقشبندی از نمایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تادر سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عجب آرزو امیری دیگر را چپ القتل را میاست فرمود و ادرا خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود بلباس نا شناسی با گدایان ماور النهر بملازمت رسید و يك هزار عدد اشرفی هم از امام یافت و از آنجا بجمع رفته باز بدخشان رسیده و جماعت بسیار بهم رسانیده با اوزبک بمرات جنگهای سردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آبه دیار را متصرف شد و فخر را بر آورده و از لاهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار موفات دیگر بدست میر طوغان عهدی برای از فرستادند و چند سال سر کله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد و مثل حال او مذکور شود انشاء الله *

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهم و نود و پنج بنیاد نوروز

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و اقوام بی
 مانعی بولایت کشمیر درآمدند یعقوب قاب زیاده غرار نموده
 بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر یکسر بضبط و عدل درآمد و یعقوب
 باز جبهت کرده بجنگ قاسم خان آمده مغنم شد و باز شب خون
 آورده طرفی نبست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و
 چون او را در دره‌های تلگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند
 از روی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بمالومات پیوست و
 عاقبت او را در بهارنزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و
 یوسف و یعقوب هر دو محبوس در قلعه احزان بعلت الخوایا و
 مودا از حبس تن رفتند و در نوزدهم رمضان میر قریش الیچی
 به مصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و مبرودر جهان مقتی
 ممالک محروسه ماکن قصه بهاتی از ولایت قنوج بجهت عزا پرسی
 سگندرخان پدر عبداللہ خان جانب ماوراءالنہر روانه گردانیده و قریب
 یک و نیم لک روپیه و احباب تحف از هدایای هندوستان بدست
 محمد علی خراسانی سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بایست
 هزار پداده و پنج هزار سوار تحسینا بر سر سید حامد بخاری از اسرای
 کداری سلطان گجرات ریختند او با جسمی معدود که داشت برآمده
 در پشاور جنگ کرده کشته شد و زمین خان کوکه و شاه قلی خان محرم
 و شیخ فرید بخشی بجهت تدارک این امر بآنجانب مرخص شدند
 و سان سنگ از ایل بیجمعت تمام بکوتل خیبر آمده جنگ عظیم
 با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز
 دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغال فریاد زده از

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیئت قرار دادند
 و درین سال عبدالعظیم خان را با جمعی بجهت استیصال جلالت
 قازق‌ها به جنگش فرستادند و او را با سرداران قبایل افغانان شکست
 داد و خلائق نامحسوس را بقتل رسانید؛ بعضی هراسیری از لشکر
 زین خان مرد و زن ایشان را باضعاف مضاعفه بقتل گرفتند و قهر
 خداوندی که بلی غلام باشد علاوه قتل و احراق آن جماعه گردید و درین
 حال که نهد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده
 سلطان سلیم از صبیبه راجه به گوان داس روی نمود و طوی عظیم دادند
 و از جمله اکاذیب اراجیف که از محالات یکسدم بیشتر است درین
 سال انتشار خیر زندگی ببربر معلومست بعد از آنکه او در درگاه هفتم از
 نار قرار گرفته بود محمل آنکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهی
 را بآن قاپاک دانسته و از سفارتش در اضطراب و تپاک دیده
 بودند هر روز آوازه در می انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان
 شمالی همراه جوگیان و سفاحیان دیده آمده اند که سیر میکرد و
 حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از خانه دنیا مجرد بود
 دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی واقعه یوسف
 زلی ایلیچا نمی آمده باشد و سفیان در خانه این خیر بار داشته
 در امور ازو داستانها میگفتند و بعد از آن که احدی بنگرکوت رفته
 تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و موتی
 بیش نبوده و بعد از آن شنیدند که او در قلعه کالجار که بجایگیر آن
 حک بوده رفته و اعمال کالجار محض داشت باین مضمون نوشتند که
 در وقت قبل مالیدن او حیاسی محوم اسرار علامات بدنی او را

ملطانی و آغاز حال می و دوم و بقول میرزا سوم از جلوس شد و به بیانی
 که گذشت چشما منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
 از آن جمله اینکه بیشتر از یکسازن نکاح نکنند مگر آنکه نیازان باشد و گرنه
 خدا یکی و زن یکی و زن چون بمرحله ناسیدی رسد و حدض او
 منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
 نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند و هندو زنی خورد سال که
 تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
 دانند و متمتع نشوند پس از هندوان زن کسی که مرده باشد دختر
 را بگیرد و بهیچین مکالمه عقد بقد دیگر چون مریدان یا همدیگر
 ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگویند و این بمنزله
 سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ
 بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدست
 وی است و عیدهای مشهور هندوان برین قاعده راج دهفتر متمشی
 شد هر چند فرامین درین باب از فتحپور در سنه نهصد و نود
 هم فکرات و هم به بنگاله صادر شده بود دیگر اراذل را از خواندن علم در
 شهرها مانع آیند که فساد ها ازین قوم می خیزد دیگر معاملات
 هندوان را بر هندی دانا بقطع رساند نه قاضی مسلمانان و اگر احتیاج
 بصول کند افتد با آهن گرم قانده بدست منکر نهاند تا اگر سوخت
 دروغ گوشت و الا راست گو یا آنکه دست در روغن گرم جوشانده
 بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورد که
 اگر پیش از آن سر از آب بردارد مدعی علیه را حق مدعی باید
 داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت و همین قدر مبلغ
 انجام که داعیه تمخیر احمد آباد در متخلیه او قرار گرفته طامعه اش
 بحرکت در آمد و امین خان از روی پخته کاری او را بقریب
 نزد جام مقربال نام فرستاده بدغام داد که جام را همراه گرفته روان شود
 که من نیز از عقب میروم و جام نیز چون اصفاف گنجینه او را از
 سر و کرده آمدن خود را بیهانه سرانجام لشکر بدسویف و تمویق
 انداخت و مظفر در موضعی شصت کروهی احمد آباد رسیده انتظار
 و بعد امین خان غوری و جام می برد که خاندانان بحرمت تمام
 با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کومک امین خان نا امین
 و جام نادرست مایوس شده سراسیمه و حیران گشته مراجعت
 بکوهستان نموده بدوارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
 برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیله شاه ابو تراب
 نزد خاندانان فرستادند و مردم جام خاندانان را سرگروه بکوهستان برده
 غفیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کتبی
 که خویشان مادری اویند بجانب گجرات رفته در آفتابه نام جایی که
 بکنار دریای حایر مندی شکستگهایی عظیم دارد و از ولایت کولیان
 مستمر است پناه برد و امرای که خاندانان بجهت احتیاط در وقت رفتن
 درین محال خطر ناک برای همین روز گذاشته بود بسر درازی مید
 قاسم باره جنگی عظیم کردند و مظفر و مظفر شد و فیضان و آنداب گیر
 او بدست است آنداب آمد و مردم خویش کشته شدند و از خود هزار
 نموده بجانب کتبی داره از توابع سورت بدر رفت و خاندانان از
 پرده بازگشته بر سر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

شفاخته و او پهلای می باشد و فرمانی فرستادند و کوروی هندو خود
 بجعل یک مسامری غریبی خون گرفته پیر بر اعتبار کرده پهلای می
 داشت و حجام را فیه فرستاد اما آن غریب را بجهت حقو حال از هم
 گذرانیده نوشت که پیر بر خودش بود و لیکن اجایش در رسید و
 سعادت های بوس نجات و ماتم از را دریاوه داشته کوروی و دیگران
 را طلبیده چند گاهی در شکله داشتند که چرا ما را بیشتر خیر
 نکردی و زور بسیاری باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان
 بر سر ولایت تده روان شده قلعه سنبهان را محاصره نمود و میرزا جانی
 بدک ندیرا محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبا می
 خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ
 بوست و پنجم ذی قعدة سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب
 ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو
 مقهور داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد •

و در اوایل ربیع الثانی زمین خان کوکله را بحکومت کابل نامزد گردانیده
 مامور را از آنجا طالب داشته و در آخر این ماه خان خاندان میرزا
 خان پادشاهت زمانی شاه فتح الله پیرازی مخاطب بمحض الدوله از
 گجرات در قهوه بابانگار و بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان
 از بکر آمدند •

و مجمل احوال مظفر و خاندان اینکه چون مظفر بعد از
 شکست نالی در نودت براه جفدانیر بولایت مورت قرار نموده
 در کونسل بانزده گروهی قلعه چونانکه قرار گرفته سه هزار سوار متفرق
 برو جمع آمدند و دلت لک مسعودی و کمر خنجر مرصع به امین

جایگیر داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که
شکستگی عظیم بهاموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی
و دیگر نو دولتان محروک ماند افتد و فساد بودند اما یسعی
مضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم
آملیر و برهان پور مخالفت لشکر پان شاهی را غنیمت دانسته و لشکر
دکهن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عضد الدوله نزد او
رفته مقدمات وعظ آمیز در میان آورد و در دل سندان او جایگزین شد
نزد ملخ آهنی در سنگ

و از اینجا مراجعت کرده بکجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر
تستیر دکهن نموده ببرد

تو کار زمین را نگو ساختی * که بر آسان نیز برداختی
و راجه علی خان با لشکر دکهن بر سر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت
نیدارده بجایست بر او رفته اینجا هم استقامت نورزیده شهر الچه پور را
غارت و خراب ساخته و اینجا هم قرار نگرفته بگذر بار عقابست و
دکهلیدان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را
بگذر بار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از
خان خانان که بونگه اوست متوجه احمد آباد شد و خان خانان
با استقبال بر آمده و در محمود آباد بمنزل نظام الدین احمد دیگر
را دیده و محبت باتفاق یا بیغای داشته قرار دادند که خان اعظم
باتفاق خانخانان در احمد آباد بجهت دیدن همشیره خود رزد و
از اینجا متوجه دفع دکهلیدان شوند و نظام الدین احمد را با جماعت
از امرای نامزد آن حدود باجمعهم به بروده مرستادند و این هر دو

کرده تا هزاره نوکر او میگویند که ترک طعام نموده خود را بیچل بر
 مردن قرار داده با استقبال آمده اند و چون مغاضله هفت کروه راه
 مانند جام پسر خود را با سه قیل و هیزده اسب کچی که مشابه عربی
 است با تحف دیگر پیش خان خاتان فرستاده ابل شد و درین
 هنگام بود که خاتخان مرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در
 فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او با صدان کتهدان و دیگر
 زمین داران قلعه چونا گره را بیچیده و نظام الدین احمد و سید
 قاسم باره و جماعه بفرموده تلنج خان از احمد آباد متوجه سورت
 شدند و مظفر تاب نیارده بجانب گجرات رست چنانچه سابق سمت
 گذارش یافت و بعد از رسیدن خاتخان براه سروهی و جالور در
 احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را با اتفاق میر مرتضی و خداوند
 خان حاکم ولایت برار بدو مکی اعظم خان و شهاب الدین احمد
 خان و حایر اسراعی مائوه و رای سرن نامزد گردانیده فرمانی بلام
 جایگزین داران آن حدود که تعداد اسامی ایشان متعذر است باین
 مضمون نوشتند که بمرداری اعظم خان اوله برار را از تصرف دکنیان
 برارند بعد از آن با اتفاق متوجه احمد نگر شوند و این اوضاع در هندیه
 که سرحد دکن است اجتماع نموده باید یکدیگر در نفاق بودند و اعظم
 خان کینه دیرینه پدر کشکی را با شهاب الدین احمد خان که آن
 فتنه باغوازی از بود ظاهر ساخته هم او را و هم عضد الدوله را که
 مصالح امور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایندای لسانی و
 غیران میکرد و با عضد الدوله با وجود حق استقامتی استیضای غیر
 مکرر می نمود تا شهاب الدین خان با خاطری آزرده بر این زمین که

ازین موروثه النبوی و ز آئین آمده یک کس
 که از وی حال پیرم یا نشان باشد از ایشان
 دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
 ز شاربستان گیتی رفته و گرییده مهمانش
 ازان جمله امیری پاک طبیعت یوتواب آئین
 ابو الغیتانکه گردون غوث خواند قطب گیاهش
 زهی شایسته سیرت سیدی فرخنده طلعت هم
 که خلق مصطفی بودی عیان در روی خندان
 بخار ای که دلمی قبه الاحلام بود از وی
 چه شد آن قبه و آن اسلام و یارب کو مسلمانش
 چو درویش میاهی بود خاک پایش از یابم
 کشم در چشم بخت خویش چو کحل صفاهش
 بدالیش ز قدیل دل خون سوختم شمع
 اگرچه مشعل ربانی آمد نور ایمانش
 بساط مرقد او ساختم نفاک از اشکی
 اگرچه ابرو حمت شست از باران غفرانش

درین سال حکم شد که هر قوم ترک علوم عزیزه نموده غیر از علوم
 غریبه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نتوانند و کسان فضل تاریخ
 یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سنگه بدرگاه آمد و درین سال
 خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علی قلیخان حاکم
 آنجا را با جمعی بیشار از ترکمانان و اهل شهر یقتل آورد و
 شکست هری تاریخ یافتند و در محرم سنه ست و تسعین و

مردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا به سرعت برای جمع لشکر خویش بندر بار وقت و خانخانان در بهرج آمد و اعظم خان بار نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال متوقف باید داشت و اعظم خان از ندر بار متوجه مالوه و خانخانان از بهرج عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکنیان باو طان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در آنک بفارس که آن را آنک کنگ نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیه تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پلنی بوس مرا یرین میدارد که درین سفر همراغب باشم و بعد از رسیدن اردو از آنک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیچ خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه یزاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایسته پستدیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابوالفتح بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح و صفش کیا تواند کرد • خامه کز دلم شکسته ترست در لکها و بعازم زحمت توانی بر حمت حق پیوست و نعر مطهر از را در دهلی آورده در روضه آبای کرام او مدح و ساختند و • میر ستوده میر • تاریخ یافته شد (امواله)

بگورستان او روزی عموری کردم از عجزت

جهانی دیدم از آسودگان بکسر امیدش

جواب داده که اگر تعصب میداشتیم بایستی که بکلاتری از وی
مقعرض میشدیم حکیم همین سخن را بعرض رسانیده گفت که این
بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابراین سیاستش فرمودند
وگرنه بتقریب مردانگی و شفاعت اهل حرم می خواستند که
جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل به چهار روز بمقر اصلی
شتافت و شیعیان در وقت غل بنایر قائده مذهب خویش می
گرفتند که میخی در مقعد او کرده در میدان دریای غوطه ها دادند و
بعد از دفن او شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش محافظان
گماشتند و باوجود آن حالی که بعیر کشمیر رفتند اهل لغور شبی
چند کثیف او را بر آورده سوختند *

در بیست و دوم ربیع الثانی سال نهمصد و نود و شش تحول نوروز
و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و در تختخانه
عام را که صد و چهارده ایوانست در قماشهایی لطیف و پرنه های مصور
گرفته اقسام زیلت و زیب عوام فروب دادند و انواع احکام مخالف
شرع رواج یافت و مشیوع معصیت و تازیچه شد و همدرین ایام قلیچ خان
از گجرات آمده بملازمت رسید و تمام پیشکش گذرانید و حکم شد که باتفاق
راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده درین ایام شبی او را
حرفی از کین بزخم شمشیر محروح ساخته و پوست سال گذشته بود
در دیوان خانه مہات سلکی و حالی به پردازد و درین حال راجه
کراون از کوه سولک که دیدن پادشاهان را متخذه او و آبا و اجداد او
بعنت الله علیهم تخیل نکرد و چون در لغور بملازمت رسید و اقسام
عرایب پیشکش آورد ازان جمله کلو قطاس و آهوی مشکین که از

تسعمایه (۹۹۹) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجی پور و بنده
 نامزد شد و در شب عاشورا او را در خلوت با خان خانان جام در دستگانی
 داده حرف و حکایت اراده در میان آورده در مقام امتحان شدند
 او بی تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از بنان میاری
 است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج به امتحان دیگر
 و اگر غیر این است و سخن در دین دارند هندو خود هضم و اگر
 فرمائید مسلمان می‌شوم و راه دیگر خود نمی‌دانم که کدام است
 بهمین گذشت و پیشتر تکلفند تا بجانب بیگ روان شد و در همین
 ایام حکومت کشمیر به میرزا یوسف خان رضوی مشهوری مقرر فرموده
 محمد قاسم خان را از اینجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه
 ست و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) محمد صادق خان را بدفع یوسف
 ژنی بسواک بجزو رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوٹ و غیره
 به او عفایت شد و اسمعیل قلی خان را از سواک بجزو طلبیده در
 گجرات قایم مقام قلیچ خان ساختند و قلیچ خان را بدرگاه طلبیدند •
 و درین ماه میرزا مولان بیگ برلاس نیم شبی ملا احمد
 راه‌بری را که سبب محاربه مانسنگه میگردید بهانه از خانه بر آورده کشت و
 تاراج آن • زهی خنجر نوک • یافته شد و دیگری • خوک سقری •
 کشت و الحقی آن سگ زحانی که نزع داشت نقیر روی او را بعینه چون
 روی خوک دید و دیگران نیز همپنین می دیدند نمود بالله من
 شرور انفسا میرزا مولان را بیای میلی بسته در شهر تهر گردانید
 تلمذ بهکته شهادت رسید و چون استقارت حکیم ابو الفتح از وی پرسیده
 اند که ترا تعصب در مذهب نداشت بر قتل ملا احمد شده باشد

گذار آب را می آوردند تعریف کردند که در عین حرف و حکایت
در طرفة العين ازان طرف آب رفته نمیک می زند که فلانی بخافه
خود روید او را در خلوت در گذار آب برده گفتند که ما طالب این
طور چیز هائیم اگر این خارق عادت یمامی نعمانی هر چه از مال
وصلت داریم ازان تست و معلم ازان توایم چون از وحدانی و
ندانی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه
می اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها والا بجهنم رفته
باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پیر ساختن
این دروخ میگرددیم او خود یک مقرن پرسی قهوه‌ری داشت که
در وقت حرف زدن آن قلب نماز شام ان طرف آب رفته و نام
مخاطب گرفته بتأوی مشابه پدر فریاد میزد که فلانی برو و این
قلب بپایه وضو در گذاره آب میان جری پنهان مدهند و ثانی الحال
او را چون در بکر فرستادند و انجا نیز لب کرامات زده با خانخانان
و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه پلباس
یازمگران دستی و سر و پائی جدا جدا می نمود و دولت خان
افغان را که وکیل کل و نفس ناطقه خان خانان بود مرید خود ساخت
عامی اگر بمرتبه ز افلاک برتر است

عامی خواست معقدش کمتر از خراست

و خانخانان نیز معقد او شده فریب خورد و آن مقرن گوی زرین
از خان خانان برای شیخ قاب خون گرفته گفت که خضر علیه السلام
بما دعا و سألده و این گوی را در آب طلبیده و بجعل و تلبیس
گوی روئین بحضور خان خانان در آب سقد انداخت و گوی زر را

گرمی هوا در راه سرده بود فقیر دیدم که بصورت روبا بود و دندان خورده
از پیش برآمده و بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پلچیده
بودند بنظر در نیامد و می گفتند که آدمی نیز در آن کوه بحال و پرمی
باشد و می برد و در آن ملک درخت انبه که همه سال برده
نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین السلک با ایلچیان
میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مزاحم خسروانه
گشت و در ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹)
ترجمه کذاب را مابین را در عرض چهار سال نوشته و مثنی تمام
ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که
ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند
جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم
که بار اول جمعه قریب هفتاد جزو و مقصود در مرتبه ثانی
صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رسم مصنفین
می باشد نیز بنویس و چون انتیاش چندان نداشت و نیز خطبه بی
نعت بایستی نوشت اغماض نمودم و از آن نامگذاری که چون نامه عمر بن
عباد است بنده بخدا می جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر میخوانم
چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته
شده نقرین بار آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرك بک شیئا
وانا اعلم و استغفرک لما لا اعلم به و ثبت عنده و اقول لا اله الا الله محمد
رسول الله این توبه من که نه توبه باس است بدرگاه تو اب
وهاب متجول گردد و درین ایام قلبی شین کمال بیابانی نام از

ازان بعلت حال در شیبی که بمقرب بر سر محمد قاسم خان شبخون
آورد کشته شده بود

درینجا ز یاران صاحب نظر • که بودیم یک چند یا یک دیگر
درینجا ز یاران خاکی نهاد • که رفتند زمین خاندان همچو باد
درینجا که این دبدآ خون نشان • نمی بیند افق از ایشان نشان
دمی چند گفتند خاصش شدند • زیاد حریفان غرامش شدند
یکی نیست زان غمگساران همه • من و غم که رفتند یاران همه
بدالین چه سان سر به خواب خاک • حریفان همه کرده بالین خاک
کند کفج تنهایم دل هوس • ندارم سر صحبت شلجس
درینجا که پرده نشینان راز • نرفتند جانی که آیند باز
ز آشفتنی چون بران فرش دره • فدادم چو خاک و نشستم چو گره
بران خاک فریاد کردم بسی • بگویم نیامد جواب از کسی
و بداریم بیست و دوم جمادی الثانی حال نهصد و نود و هفت
بعزم سیر کشمیر که آن را یاغ خاص نامیدند از کابل روان شدند و
اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بهنبر که از آن جا راه کشمیر
شروع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشای
ولایت بلجمال کرده فرمان شاهزاده آمد که اهل محل را برهتاس
برده انتظار قدم می برده باشد و درین ایام علامه عنصر شاه
فتح الله شیرازی در کشمیر تسبیح حرق پیدا کرد چون خود طریب
حائق بود معالجه بخوردن هریسه نمود و هر چند حکیم علی در
آن ایام منع میکرد منع شد و مدقاصی اجل گریبان گیر او گشته
کشان کشان بدارینجا برد و در تخت حلیمان که کوهیست در نزد

از آن میان بازي بازی بود و درین ایام صلواتناب فقیر را که ترجمه می نوشتیم بخاطر رسانیده روزی بحکیم ابو الفتح می فرمودند که بالغفل این شال خاصه بقلانی بدهید و اسب و خرچ نیز عفایت میشود و بشاه فتح الله عضدالدوله حکم شد که بساور درو بست جایگیر شما باشد و ایام آنچه اراضی دارند آن همه را شما بخشیده شد و نام مرا بردن فرمودند که این جوان بدانویی است مدد معاش از او بساور تغیر داده بی تصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه فتح الله مقدار هزار روبیه که شقدارش بعلت تغلب و تهمت غایب از بوهایی ایام و بیدمان ناصراک پرگنه بساور بظلم و تعدی باز یافت نموده بود در خریطه انداخته بظفر گذرانید که عمال من این را از ایام کفایت نموده اند فرمودند شما بخشیدیم و سه ماه ازین معامله نگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست شد رخصت یکساله گرفته ازل در بساور بعد از آن در بداون رسیده شد و از اینجا داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد بخاطر داشت اما بقریب مواع و عوایق میسر نشد

نیم ملول که کارم فکرو تشدید شد • شود شود نشود گو مشو چه خواهد شد درین حال حیدر عبد الله خان چونان بیگی و میرزا علی خان که از اسرای معتبر بودند در کشمیر و دیامت حیات سپردند باین طریق که حیدر عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طعماسی بر ریح حضرت رسالت پناه علی الله علیه و آله و سلم پشت و زرها بفقر داد و از مناهی توبه قصوح نمود و همراه میرزا بوسیف خان بشکار رفت و تب کرده خان بحق حیدر و میرزا علی خان پیش

سگدد را شکست و رنجت کفایت نمود و عالم شد

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این حال عازم میر
کابل شده از راه بکلی بجانب قلعه اژک عیان تافتند و درین
منطقه حکیم ابو الفتح در منزل دستور عیان تو حسن زندگی بجانب
آخرت قامت و در حسن ابدال مدفون گشت

کاروان شهید رفت از پیش * وان ما رفته گیر و می اندیش
دو حساب دو چشم یک تن کم * در شمار خود هزاران پیش
و * خدایش سزاده * تاریخ یافته شد و در ظاهر اژک که معمر
بود شاهزاده با محمل بهلازمت آمد و ازان منزل شهر باز خان بیست
دفع بقیه افغانان یوسف زئی تعیین یافت و بیست و دوم فی قعدة
سال نهصد و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هنگام حکیم همام
و صدر جهان از پیش عید الله خان باز گشته کتاب عید الله خان
را مشعر بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و در سفره نمان و تسعین
و تسعمایه (۹۹۸) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیر الامرا که
در لاهور مانده بودند بمسافر حجیم و سفر شافیه در درک اسفل
طعمه حیات و عقارب گشتند سقرهما الله

بگفتا تو درو بهگوان مردند

تاریخ یافتند دیگری میگوید که

تو رمل آنکه ظلمش برگرفته بود عالم
چون رفت موی دوزخ خلقی شد دخرم
تاریخ رفتش را از پیر عقل حسم
خوش گفتم ببر دانا وی رفت در جهنم

یکی شهر کشمیر بهلولی قبر سید عبد الله خان چوگان بیگی ملتان
 شد و ملک الشعراء شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بقدی گفته
 و این ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
 جهان عقل را در ذم روز علم شام افتد
 همه گنجینه اقبال در دست ایام آید
 همه خروغانه ادبار در کس گرام افتد
 حقیقت کم کند مر رشتۀ تحقیق مقصود را
 معانی از بیدان مانند روابط از کلام افتد
 زبان چهل جانبداری سخا در سخن رانی
 طالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
 دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
 چو بارش میوه از شاخ باگه نیم خام افتد
 گرامی اسباب فضل را مرزید روحانی
 ابو آدابی معنی شاه فتح الله شیرازی
 دو صد بون مرزومت و بوعلی تالو دید آید
 بسی دارد قضا در نه دامن زمین گونه بزاری
 گهی با محمل مشائیان گرد زمین گرامی
 گهی با مویکب اشراقیان کرد فلک تازی
 مباحثات از وجود کمال او یون دوران را
 بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
 شه شاه جهان را از وفاتش دیده پیرام شد

ملاقات کرد و درین سال اعظم خان از کجرات متوجه تسخیر ولایت سورته و جونا گره شد و جام ملوک سال و دولت خان پسر امین خان غوری که بعد از پدر قائم مقام گشته مغرور بر دایری و حشم خود بود با جمعیتی قریب بیست هزار کس باساقبال برآمده جنگی صعب کردند گرچه چو سوز و ملخ است آن سپاه • سوز بشود گشته چوانقد برادر و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ داشته محاربه نمود که درین نزدیکی آن طور نشان نمیدهند و خواجه ربیع بدخشی مردار جوانغار که جوانی بشجاعت و شهاست ممتاز بود و محمد حسین شیخ که از امرای قدیم بود بشهادت پیوستند و از نوچ هزارل شاه شرف الدین برادرزاده ابوقرباب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار کس همراهِ پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تفه نزد پسر جام بودی مست • بنگر اکنون خراب و جام شکست شاه آفاق مست عیش حدام • زانکه شه را بدست آمد جام این فتح در یکشنبه ششم شوال سنه ثمان و تسعمایه (۹۹۸) روی نمود و شیخ فیضی • فتوحات عزیز • تاریخ یافت و درین حال قدوة العلمای التراسخین المتبحرین صاحب التصانیف الشاملة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آیدل داعی حق را لبدک اجابت فرموده و • شیخ وجیه دین • تاریخ یافته شد رحمه الله علیه رحمه واسعة و همدین سال شیخ خاتر بلده (۹) خلیفه شیخ عبد العزیز دهلوی در قصه سیئه بر مسند ارشاد

و در بیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت
 بکبیل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر تقویض نموده عطف عنان
 بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین
 ساخته فرمان فرماتده از مالوه بدان جانب ناسرد گردانیده
 نظام الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و چون پور را بموضع گجرات
 بخان خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان
 بر رغم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک میاه یکمان
 ساخت و درین ایام خداوند خان دکهنی را مضمی که همشیره شیخ
 ابو الفضل در عقد نکاح وی حسب الحکم در آمده بود و قصیده
 کرمی از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شقانت و این تاریخ
 یافته شد که * خداوند دکهنی مرده * و در چهاردهم جمادی الاول
 سنه مذکور تحویل نوروز آغاز سال سی و پنجم جلوس شد و حکم
 به تزیین و آئین دیوان خانه لاهور فرستادند و روز دوم نوروز آن
 یلده مقیم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شکر
 حواری شکر صد کرده راه را در دوازده روز طی کرده بملازمت رسید
 و فرمان شد که بهمان هدایات که آمده اند همه جمازه سواران درون
 محصور در آیند و تماشای عجیب بود و مشتمل بر عوطف ایستاد
 گردید و درین ایام بعد از فوت بهکوان داس مان سنگه را خطاب
 راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزای سی او و الطاف و اعطاف
 فوق الغایه نوشته محسوب خلعت خاصه و اسپ احدی فرستادند
 و در روز شرف آفتاب جامع این انتخاب از بدلون آمده
 ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

و شیخ لثیم • تاریخ او شده و درین سال چهلای از ایمان لافور سفر
ملک بقا اختیار کردند از آن جمله خلفری ترک بزرگمت بوسلیر و
شیخ احمد برادر خورن شیخ عبد الرحیم بآسیب فیل و عالم عرفی
شیرازی شاعر مشهور بزرگمت و جود عرفی در مقام سفروایین
این رباعی گفت که

عرفی دم نزع است و هبل مستی تو
آسر بچه مایه بار بر پستی تو
مردامست که دوست نقد فردوس بکف
جویای متاع است و نهی دستی تو

و چون باستانان متقدمین و متأخرین خیلی متفان بی ادبانه
در بگفت این تاریخ یافته شد که

گفت عرفی جوانه مرک شدی

و دیگر • دشمن خدا • و درین ایام حکیم همام تعرف کتاب معجم البلدان
را که بضاعت دو صد جزو باشد نموده بهوض رسانید که اگر مترجم
شود و از عربی بفارسی آید خیلی حکایات غریبه و نوید عجیبه دارد
بفایران و دوازده کس فاضل را جمع نموده چه عراقی و چه هندی آنرا
مجازی ساخته تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و
در عرض یکماه ترجمه کرده و بیشتر از همه گذرانیده و سیله التماس
و خصلت بجانب بد او ساحتهم و درجه قبول دوست و در بیعت و
چهارم جمادی اول نه صد و نود و نه مجلس نوروزی باقیین
سالهای دیگر ترتیب و ترتیب یافت و آغاز سال سی و ششم از
جلوس شده و از جمله احکمی که درین سال قرار یافت تحریم

استفاد داشت رخت از عالم هست و یکی از سریدانش * حقیقت
فقیر * تاریخ پاست و درین ایام چونپور از خاندان تغیر داده و
حکومت ملکان و بکر یار موقوف داشته به تسخیر ولایت سند و
بلوچستان و رفع و دفع مرزاجائی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع
الثانی سنه تسع و تسعين و تسعمایه (۹۹۹) خان خانبان را
بالجمعی از اصولی نامدار مثل شاه بیگ خان و حید بهاء الدین
بخاری و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت
کردند و صد قیل همراه ساختند و ملک الشعراء شیخ میضی * تصدقده *
تاریخ یافت درین سال خبر فوت شهاب الدین خان از ملوک
و حید و * شهاب خان * تاریخ یافتند و دیگر * ذمیم الارضات * و درین ایام
به فقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیر را که شاه محمد شاه آادی
که فاضلی است جامع مقل و منقول حسب التکم بفارسی
ترجمه کرده آنرا بعبادت سلیس ملحق بنویس و در عرض دو ماه
التکتاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک ماه بقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران حیا

و گذرانید و داخل کتابخانه شد و بمثل خوانده میشد و درین حال
شیخ ابراهیم چشتی در فتح پور بلجل طبعی در گذشت و جهان
جهان لرزا و نوح کرده حساب اجماع آمیز داد از آن جمله بدست و
پنج گزیر مبلغ نقد سواى ابدان و امپان و سایر اجناس داخل
خزانه پادشاهی شد باقی همه نصیب اندک گشت که فروزدان و
وکیلان باشند و چون بخت ربوب موسوم و معلوم بود ذمیم الارضات *

شد و به بد او آن آمده و متعلقان آورده هم بمعارف مرهم و معالجه
 اشتغال نموده میرزا بلاهور شقانت و بتقریب نامه خورد انرا که از
 کتاب خانه گم شده بود و محصلی حلیه سلطان بیگم مرا چند مرتبه
 یاد فرمودند و هر چند فاضلان از یاران بد او رفتند بتقریب موانع
 آمدن نشد آخر حکم کردند که مدد ممالش از او موقوف دارند و
 خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد
 غایبانه یار فرشتها بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکرر عرض داشت
 که تاملی کلی پیش نیامده باشد آنجا نماند و در حوال این
 سال چهار کس را از مخصوصان درگاه برسمالت چهار حاکم دکن
 نامزد ساختند شیخ فیضی را نزد راجه علیخان حاکم آسیر و برهان
 پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتعاس
 امین الدین از برای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که
 از درگاه رفقه بمدد امرای دولت خواه به سلطنت رسیده دم از استقلال
 میزد در احمد نگره جای آباواجداد از بود و میر محمد امین نامی
 که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بلجاپور و میر ملیدرا
 بجانب قطب الملک حاکم گول گنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضی
 برسمالت راجه علی خان را بجای آورده نزد برهان الملک نزد برون
 و آنجا در میان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجای کشید
 و درین حال مزاج پادشاهی از صحت اندکی انحراف یافته بود
 شکمی و قلقی طاری شد که تعبیر از آن بهیچ توان کرد و در آن
 بی شعوری سخنها که ناشی از بد گمانی بر شاهزاده بزرگ بود
 حمل به زهر دادن نموده بزبان میگذاشت و میگفتند که بابا شیخو

گوشت گاو و گاو میش و میش و آسپ و شتر بود دیگر زنی هندو
 که همراه شوهر بمروک مانع نیایند و لیچر و اکراه نیز تسوزند و خفته
 پیش از مزاجه سالگی نکند بمذازان اختیار دارد خواه بکند و خواه نکند
 دیگر اگر کسی باشخصی که ذبح جانور پیش او شده باشد طعام بخورد
 دست او ببرند و اگر از اهل خانه او باشد انگشت اقل قطع نمایند و
 درین حال حاجی میرزا بیگ کبلی که نزد علی رایی حاکم بدت
 خرد رفته بود دختر او را آورده در حلق نکاح شاهزاده بزرگ کشیدند
 در رساله مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاهب آن مردم از روی
 تقریر میرزا بیگ و مطالب اصفهانی که مرتبه ثانی بابی گری
 رفته بود نوشته شده اگر استیقا خواهد آنجا نظر فرمایند و الا اکبر نامه
 که احوال بلاد هندوستان و کل و قیمت و کشمیر شرح مذکور است
 و در آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پراگه شمس
 آباد که در جایگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خاله اش
 محمد جعفر نام جوانی رشید بعیایه رسیده و بهادر در جنگ مواسی
 آنجا بدرجه شهادت رسید و این بدت تاریخ وی یافته شده بود که

چون مشهور شهادت یافت جعفر از در داوود

بود تاریخ حال او شهید پاک شد جعفر

رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسالید
 که والد فلانی از جهان در گذشته و برای تسکین خواطر برادران و
 خویشان التماس رخصت میکند رخصت بکره دادند چون صدر
 رجهان مقرر گفت که حجه بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و بنجیده
 هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته آنجا بیمار

از بی رشتی او پربشان شده مایوس و مغلوب بهر جانبی هر
زدند و در همان ایام مدحکر باجل طبعی بمستقر جنم شتافت و
پسرش بابیشکشیای لایق آمده شاهزاده را دید او را با یار محمد
و کد صادق خان که شهرت بدار یافته دارد در اجور بمقامت فرستاده
بلند اجین و اقرار گاه ساخت و مردمی که نامرد بخداست او شده
بودند اکثری از جهت بد سلوکی وی که در داد و ستد و نعمت
و خاست و خوره و توژک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و
از هم گذرانیده و غوره نا شده دم از انگوری میزد برخاست و بی
رخصت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از مرغی
و قوی بود نه از سردانش و درین ایام دولت خان پسر امین
خان غوزی حاکم جوناگور که در جنگ جام زخمی رفته بود وفات
یافت و اعظم خان بد تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزیرای امین
خان بسرداری پسر دولت خان چند روزی مدافعه نموده آخر امان
طلبیده کلید قلعه را در بنجم شبی قعدا حال مذکور سپردند و
در بیست و ششم محرم سنه الف موافق سال سی و ششم جلوس
خان خافان با جانی بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده
و از جانبین آثار جادت و شجاعت بظهور آمده و دویمت کس
جانی بیگ را بقتل رسانیده شکست داده و جانی بیگ بعد ازین
فتح در جزیره کرد لشکر خود قلعه ساخته و خان خافان مدت دو ماه
او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روپیه بیک
دفع و یک لک روپیه در یک لک من غله با صد توپ بزرگ در
دفعه دیگر براه دریا و توپچی بسیار و رای سنگ رانده از اسرای

چون این سلطنت همه از تو بود چرا این قصد بمن کردی

بهر دل بر من ما حاجت بیداد نمود

می - پردیم اگر می طامیدی از ما

و بحکم همان که معتمد علیه مطلق بود نیز تهاست به چهره ابدین
 میکردند و شاهزاده بزرگ دران حالت چندینرا از معتمدان بخوش
 برای محافظت شاهزاده مراد تعیین کرده باشد و در اندک فرصت
 زحمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد این
 قضیه بعرض رسانیدند بنابراین بتاریخ بیستم ذی حجه این سال
 شاهزاده سلطان مراد را که به بهاری ملقب است حکومت مالوه
 و آن نواحی تفویض نموده علم و نظاره و فوئیت و قس و توغ و لوازم
 دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزادهها
 است عفايت کرده و اسمعیل قلی خان را بولایت نامزد گردانیده
 و امرای عظام دیگر را هم از دست او نوشته رخصت فرمودند تا
 در سبانه بعد المشرقین افتند و از آفات الملک عظیم سالم بمانند او
 یاسید کشور کشائی مردم بسیار کرد و پیش شاهزاده که او را به تمکین
 و شان از دیگران زیادت پنداشته خیر الامور اوساطها میدادند از
 اطراف جمع آمدند و عساکر بیست هزار از نواحی آکره و قنوج و گوالدار
 گرفته بر سر مدهکر زمیندار اوند چپه که بکثرت حشم و جمعیت از
 راجهای هند ممتاز و امسال هزاران بلاد بیداد نهاده بود در نواحی
 ترور بلوی جنگها کرده و شکست داد و او را به فرار علی ننوده در
 کوهستان و جنگلستان در آمده قطع طریق پیش گرفته مردم بسیار
 را بقتل رسانید و قافله را از قسطنطنیه عظیم انداز و جمعیت شاهزاده

احمد را بمنصب بخشی گری کل متعین ساختند و در آخر شعبان
زین خان کوته را نیز بکومک آصف خان و استیصال بایه السیف
تاریکیان و تعمیر ولایت سواد و بجور که مطلق خراب شده بودند
تاسره گردانیدند و در اواسط ماه شوال این سال حافظ سلطان رخنه
هرری که صاحب خیرالذات بود آثار بمندیده از خلیلی مانده
خصوصا باغ و عمارات سر هفت که در هند ثانی ندارد در سه نمود
مالکی از مرای غرور بدار السرور انتقال نمود و این تاریخ بعمل
تعمیه یافتند که

رخنه در باغ شد و آب نماند

و فیضی سر هندی در تاریخ یافته یکی • باغ بی آب شد • دیگر
چو او در گوشه باغ است مدنون • بجو تاریخ از گوشه باغ
و دیگری • یا حافظ •

و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار کل برادر زاده میرزا
یوسف خان رضوی که او را در کشمیر قایم مقام ساخته بمقامت
آمده بود رسید و قلیچ خان را بجهت سرانجام مهمات در راه
گذاشته در عین باران از آب راوی گذشته و اردو را همراه شاهزاده
بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار امکنان بآب چغاب رسیدند و
انجا خبر شیوخ یافت که یادگار با حسین بیگ شیخ عمری بدخشی
که تحصیلدار خراج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضی علی
یغدادی دشمن ایمه را که منصب دیوانی کشمیر داشت و حساب
های دور از کار و دقت های ناممکن در میان آورده هم چاهای و
هم رعیت را بجان آورده بود گوش و بینی بریده و قلم بر بفاگوش

چهار هزاری است کوسک خان خانان از راه جمل سیر فرستادند و جایی بیگ بعد از محاربات معین مردانه مغلوب و مضطر شده از در مصالحه آمده دختر خویش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشمیر همراه خانخانان چنانچه بیاورد بهلازم آمد و در پنجم جمادی الثانی سنه الف تحویل نوروز آغاز حال سی و هفتم از جلوس شده و ریش تراشی تلاش میکردند و این مصراع تاریخ بافتند که

بگفته ریشها برباد داده مغضبی چندی

و رسم همان و آئین همان بود و احکام همان با زیادتى حکمی چند دیگر بر قیاس سابق ازان جمله اینکه دراهم و دنانیر مسکوکه بسکه پادشاهان سابق را گذاخته بیهیمی طلا و نقره فروشد و ازانها اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفی و روپیه را که دران سکه پادشاهی باشد خواه کهنه بود خواه نو یک طور رایج گردانند و تفاوت سنوات اعمه منظور نباشد و قلیچ خان مقید شده هر روز هزاران را طلبیده از ایشان میپا که میگرفت و مصادره می نمود و بقدری تمام چندیرا بکشت و باوجود آن از قلابی باز نمی آمدند و قرامین مشغول بر تاکید و اهتمام درین باب دراتصای محالک نوشته فرستادند و نایب نداشت آخر باهتمام خواجه شمس الدین خوفی دیوان کل آن حکم نفاذ یافت و در روز شرف آفتاب که درجه نوزدهم حمل باشد جعفر بدک به لقب باصف خان بخشی را بر سر جلاله تاریکی که از پیش عبدالله خان آمده راه کابل قطع می نمود نامزد گردانیدند تا باتفاق محمد قاسم خان حاکم کابل امتیصال آن مفسدان نماید و نظام الدین

امرای توبوالفضل همه • اسرا زاده نا قبول همه
 برالغها حوار کرده بر سوائی تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا
 یوسف خان را در اردو مقام ساخته چند روزی بشیخ ابوالفضل
 سپردند و درینوقت شیخ فرزند بخشی را با شیخ عبد الرحیم لکنوی و
 جمعی دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب
 چناب توقف نمودند و در بعضی که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر
 آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم روی بمقاتله
 و مقابله آورده در هیراور نام کوتلی فرود آمده شب بخاطر جمع
 درون سراییده بفسق و فجور مشغول بود و نیم شبی بعضی از
 نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعی افغانان بر سر یادگار ریخته
 او را بقتل رسانیدند و سر بر فتنه او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند
 و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند
 که از ابتدای جلوس در روز چهارم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی
 در عطیاط بود بعد از آن در گنگره قلعه قهقور سر امرازی یافت و
 چون در ماه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بدائون
 حسب احکم آمده بار در ملحق شد در منزل بهنبر حکیم همام
 بمعرض رسانید که فانی می خواهد که کورنش بکند پرسیدند که
 چند که از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند بچه
 تقریب ماند گفتند بتقریب بیماری و محضر اکبر بدائون و عریضه
 حکیم عین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را
 خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کورنش ندادند
 و همان طور معجوب و مغمو و محزون و محزون در اردو که همراه

نهادند گردانیدند و این تاریخ یافته شد

چون که قاضی علی بغدادی * حسرت یادگار با خود بود
خامنه منشی قضا بنوشت * حال تاریخ او که موثقی مرد
بعد از آن یادگار با اتفاق کهنه فعلیهایی آنجا تاج مکرر بر سر گل نهاده
نام سلطنت عاریتی بر خود گذاشت

کلاه سروری و تاج شاهی * بهر گل گی رسد حاشا و گلا
میگویند که چون رسم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس
تبعیهایی برهنه گرفته بر سر پادشاه نواز در دیده صفت بسته می
ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او افتاده بی
شعور گشته بود بعد از دیرری بحال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز
که جمعی برای مهر خود یافته نگین بحضور خود کندن فرمود
زیر از آن جدا شده بچشم او افتاد و تا دیرری می مالید و می مالید
و ازین نقاله دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود

دولت تند را بقائی نیست * دولت آنست که وقت و خیر بود
و حسین بیگ شیخ میری هزیمت یافته و نیم جانی را غنیمت
تمام دانسته از کوتلهایی کشمیر بنگ پابر آمد و بر اجوری که
مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مقاصب
و جایگیرها را بمردم و داده بخطابها مخاطب گردانیده خزینه
و طوبه و صالح خانه میرزا یوسف خان را بتصرف در آورد و اهل
و عیال او را بعد از گرفتن زر و زیور و جواربی کلر آمدنی بهمراهی
پسران نامتداول جعل خوی و بوی میرزا یوسف خان که مگر این
بیت حسب حال ایشان است

و مرزاه بکلهی است شدند و در راه بحوضی که بزمین لنگه مشهور
 است رسیده حیدر کردند و این حوضی است که در میان دو کوه شرقی
 و غربی واقع شده و سی گروه دور اوست بغایت عمیق است و در بای
 بهت از میانه این میگذرد و سلطان زمین العابدین که مجملی
 احوال او در نسخه منقح کشمیری مذکور شده است مقدار یکجریب
 در آب سنگ انداخته و بران کرسی سنگین عالی عمارات رفیع چنان
 تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان نمیدهند و از جمله
 امور عجیب که مردم لشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند درختی
 لوزان بود در موضع خان پور که عرض تنه یی بمقدار دوازده و ارتفاع
 وی از یک گز اند از بالا تر و شاخهای وی چون بید مجنون سرنگون
 و با وجود این اگر کودکی یک سر شاخ او را گرفته بچغیانند تمام آن
 درخت حرکت و لرزه در می آید و بعضی از ضرایب آن دیوار را
 شاه فتح الله شیرازی مرحوم در رساله نوشته داخل اکبرنامه تصنیف
 عظمی شیخ ابوالفضل گردید بتاريخ عراق ربیع الاول این سال رهتاس محل
 نزول اجلال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور
 بشاور نموده بتاريخ ششم شهر ربیع الثانی عمت بر کوه میانه آن شهر
 را که مدینه الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که بهادر
 کوه که شمس ازو مذکور شده بعد از وفات نعلیه نوحانی حاکم اودیسه
 باسکت سنگه ولد مانسنگه اول جفگی عظیم نموده شکست داد
 و چون مان سنگه بر سر او رفت تاب مقاومت نیاورده در بیابان
 ها و کوهستان پنهان شد و ملک ینگاله تانکار دریا بتمام بقصر
 مان سنگه در آمد و بتاريخ یکشنبه هجدهم جمادی الثانی سنه

شاهزاده دانیال در رهناس گذاشته بودند می بودم و ختم حصن
 حصین از کلام حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و سلم و علیهم
 اجمعین و در قصیده یوده را حصار خود ساخت و مجیب دعوت
 مضطرب آن دعای درد آلود نیاز آمیز را بشرف اجابت قرین
 گردانید تا آنکه بعد از پنج ماه هنگام وصول مواعد از کشمیر
 ببلور پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب
 جامع رشیدی که مجلدی عظیم است بازار صادق مشفق چون
 میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس
 خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از مراجعت از
 کشمیر روز بهمن خورماه عید بهمن ماه آلهی موافق هفدهم ربیع
 الآخر این حال کورس دادند و یک اشرفی گذرانیده و بالتفات
 تمام پیش آمده رفع آن حجاب و نواری بعد از دشواری تأسی
 میسر گردید و الحمد لله علی ذلک و حکم انتخاب نقاب جامع
 رشیدی باستصواب علمی شایع ابوالفضل صادر شد از آن جمله
 شجره خلفای عباسیه و مصریه بنی امیه را که حضرت ختمی پناه
 صلی الله علیه و آله و سلم منتهی میشود و از انجا بآدم علیه السلام
 میرسد و همچنین نسبت حایز ابتدای الواعزم بتفصیل ترجمه از
 عربی بفارسی کرده بنظر درآورد و داخل خزانه عامره شد آمدیم بمراسم
 شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدی و الف در کشمیر رسیده
 و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز
 بمیرزا یوسف خان بخشیده بتاریخ ششم شهر صفر سال هزار و یکم
 مراجعت نموده یکشتی نشسته متوجه باره سواد که مرحد کشمیر

در مدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جوانگروه را که متعین نموده
بود از او انتزاع نموده بر ارجه رای سنگه دادند و او چون در مرتبه
اشیره از بنگاله به فتحپور آمده سخنان دوست در وادی مذهب و ملت
گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و پیروان را بحضور پادشاه پیش کشیده
و سخنان بیجا و عجیب رسانیده مخاطب خاص و خطاب عام بود
غالباً ازین رهگذر خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش
نیوخته در جنگ جام نذر کرده و درین باب فرمایی پادشاه نوشته فرستاده
بودند که مگر ریش تو گرانی میکند که نمی آئی و او عرضه درشتی
طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود و همی بخاطرش راه
یاست و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت بآو سخنان گفته از
جا بردند بغیر از فرزندان و اهل و عیال و خزانه خود را در کشتی
انداخته در غره رجب سال مذکور از جوانگروه به بندر دیو رفته
ملازمت سفر حجاز نمود و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شد که
بجای راسخان شد خان اعظم • ولی در زعم شاهنشاه کج رفت
چو پرمیدم ز دل تاریخ این سال • بگفتا میرزا گوکه بیخ رفت
و این کلوروا که از کار سلطان التارکین ابن ادهم می شمرند آخر
رفته و نا رفته مساوی بود از رسیدن این خبر فرمان بشاهزاده
سلطان مراد بماتود رفت تا بدارائی گجرات منصوب گردد و محمد
صادق خان را بجای اسمعیل قلی خان بوکالت او نامزد گردانیده
از درگاه رخصت دادند و هرگز سورت و بهروج از تغیر قلیخ خان در
وجه جایگزین او مقرر شد و درین سال زین خان گوکه و آصف خان
که بجهت تبلیغ افغانه سواد و بحور و استیصال جلاله تاریکی تعین

احمدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و آغاز سال
سی و هشتم از جلوس واقع شد و قیوایط دیگر احداث یافت و بتاریخ
بیست و چهارم جمادی الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول
مرامع گشتند اسرائی را که درین خدمت همراه خانخانان بودند و در حضور
حال بزیادتی منصب و جایگیر ممتاز ساختند اول سلطان را
بجایگیر میرزا جانی مقرر کردند بعد از چند گاه او را تنه و میرزا
رستم را سلطان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی
درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف
شد مظفر گجراتی درین نواحی بود مزار نموده بجانب کنگار
زمین دار ولایت کچیه رفته در پناه او میبود اعظم خان بر هر گفتار
رفت و او بجهت حفظ فاعوس و نام خود آمده خان اعظم را دید و
پسر خان اعظم خان را بجای که مظفر بود اسیر کرده او را غافل
گرفتار ساخته بجانب خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اندکای راه
بدانکه قضای حاجت نشسته باستره که با سایر دست افزار پیوسته
با خوبش میداشت گنوی خود را بریده هلاک شد و بقیار سر او را
نزد خان اعظم بردند او در لغور بدرگاه فرستاد

گردنش بر نه است گردون هر که زر گردن پنداشت

بر نداید پیش ازین تا بر نداید پیش ازین

و درین ایام ص و بیست نیک که در فتح اودیه بدست راجه
مان سکه افتاده بود از رنگ ارمال داشت و درین حال بمقتضای
ضابطه که امرای سرحدی را در سر هر چند گاه بدرگاه باید آمده که
درین ضمن حکمتها و مصلحتها است فرمان طلب بلام اعظم خان که

درین ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از چهار ماه دیگر
 ابلجیان از نزد حکام دکن مقضی المرام مراجعت نموده بملازمت
 رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطر خواه فرموده بود
 بتاریخ بیست و یکم محرم مکرّم شاهزاده دانیال را بوکالت خانخانان
 و رایسله که او را رای سگه توان گفت و دیگر اسرار را با هفتاد هزار
 رقمی باین خدمت نامزد ساخته و حبیبه خانخانان را در حبالة
 شاهزاده دانیال کشیده جلی عظیم دادند و زر نقد و اجناس و
 انواع غرایب و اشیای نفیس چندان یافت که سامان لشکری از
 توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهزاده
 داده رخصت فرموده خود هم متعاقب بعزیمت شکار بیرون آید
 تا گذار آب سلطان پور بیست و پنج گروهی لاهور رحیده رای منقلب
 شد و شاهزاده دانیال را حکم مراجعت و خالخانان را که بسرهند
 رسیده بود بجهت بعضی کنکاش طلبیده و باستقلال سرداران لشکر
 گردانیده اسیر بانصرام آن مهم فرموده و مجددا مرخص ساخته
 بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه هجدهم جمادی الثانی این
 سال میان شیخ عبد الله خلع مدق حضرت میان شیخ داؤد
 قدس الله روحه انتقال بملک ابدی فرموده * جان پاک شیخ دارنده
 تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیه المرجع و العآب * بر رای از کیا
 مخفی نماند که تا این زمان آنچه از رانعات در ملک تحریر کشیده
 آمد مآخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهی است که فقیر کذیر التقصیر

تعداد بودند اکثر آنها را نابود ساخته اهل و عیال جفا و وحشت
علنی برادران را با خویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس
اسیر گردانیده بدرگاه فرستادند و از حایر اسیران که حساب گیرند
در بیست و نهم ذی القعدة این سال حکومت بلاد مالوه را بمیرزا
شاه رخ بخشیده و شهباز خان کنبورا که مع سال در بلاد داشته و مبلغ
هفت لک روپیه نقد از گرفته از قلعه کنگره طلبیده از قید برآورده
بودند بجهت خراج تمام مهادت مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعیین
نمودند و هفتادم ذی قعدة این سال شیخ مبارک دانشمند از
حالم در گذشت و پسرانش در تعزیت سروریش و بیروت و ابرو را
در خلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی این
تاریخ یاست که «مختار الکمل» و «مقیس» شیخ کامل «یانتقم» و شریعت جدید
قاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم حده
اثنی و الف (۱۰۰۲) میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا ابن
بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمینی داور
و نواحی آن و برادر بزرگش میرزا مظفر حسین حکومت قندهار
و گرم حیر داشت از برادر و لیجیده با فرزندان و اهل و عیال و برادر
اعیانی بملازمت رحید و حکیم عین الملک و دیگران را باستقبال
فرستاده سرایده و بارگاه و قالیه و دیگر اسباب فراش خاقه و کمر
و خنجر مرصع روانه داشتند و در چهار گروهی تهور خان خانان و
زیر خان کوک و سایر امرای عظام را بدشوار رفتن فرمودند و بعد از
ملازمت مبلغ یک دروز تفکده مرادی نقد انعام بخشیده در ملک
امرای پنج هزاری داخل ساخته بجایگزین او ملکان نامزد گردانیدند

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهی بر ذمه او نباشد یا کوری
و عملدار و فوطه دار نقود مال نباشد تعلق بوی گیرد و الا داخل
بیت المال شود و تا خط بیت المال پی بدست نیارند مرده را دین
نکنند و بجانب شرق رفته شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان
نگاهدارند و اگر یکی از مردمان در سینه نام بمبرد خواه مرد خواه زن
باری از غله خام و خشت بخته بر گردنش بسته در آب سرد غرق و
بجائی که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیان بدرختی بر بندند و این
حکم مای بر اعلای است که قرار داده اند و جای ذکر آن نیست
و پسر و دختر عوام الناس تا پیدایش کوتوالی نظر گماشتهای
کوتوال بگذرند و تحقیق سال هر دو نمایند کند خدا بخشد باین
تقریب خیلی منافع و فواید بعهدہ داران خصوصاً کسان کوتوال و
خاتومی کلل و سایر عوانان ارذل بیرون از شمار و هم و خیال عاید
میکردند دیگر زنی که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باوی
جماع نکند و زنی جوانی که در کوچه و بازار شهر میگردیده باشد
و در آن حال با زن میوشد یا روی نشاده گردد و همچنین زنی
نامازکار حبله گیر که با شوهر ستیزه کند در محله مواحش برود
و آن بکره گردد دیگر وقت مخصوصه و نظائر سایر و پدر را
میرسد که فرزندان خود را بفروشد و چون دست یابند زود داده
از رقیبه و بیت خاص سازند دیگر هفتاد را که در زمان طفولیت یا
غیر آن باکره مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائی را
اختیار نماید و هر یکس تکلیف نماید و هر کس از هر دینی
که خواهد انتقال بدینگری کند و زن هفتاد اگر بر مسلمانی مریفته

متعطل شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصلف مرتوم نیز
خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد از آن سوانحی که در
مدت دو سال واقع شده بطریق اجمال ایران می یابد •

در دوشنبه تاریخ بیست و هشتم جمادی الثانی سنه اثنی و
الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجه حوت بآول درجه حمل روی
نمود و شروع در سال می و فیه از جلوس واقع شد و این هژده روز بمقتل
ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام میبد
مردور یافت از آن جمله اینکه کوتوال از محلات و بموتات شهر جدا
جدا خبردار بوده از رؤسا و اعیان هر محله میپند که بگذرد که از احوال
مادر و زارک هر عصف مردم خواه قاجر خواه سیاهی خواه غیر
آن شب و روز متفحص باشند و مفسدی و مقدری و دزدی را
نگذارند که سکونت در شهر گیرند و اگر خرج کسی را بیشتر از دخل
به بیفتد پیروی نموده بوسیله کوتوال بعرض رسانند که این همه
فصولی از غالباً از زرینی وجه خواهد بود و بر سوز و سرور و ماتم و
شبنم خصوصاً نکاح و ولادت و خون و امثال آن هر چه واقع شود
کوتوال را مطلع سازند و یک کس معتبر از جانب او در هر محله
و کوچه و بازار و رهگذر آب پیوسته بوده باشد و از صلاح و فساد
و آفت گرداند و راهها را چندان ضبط نمایند که گم شده و گریخته
تواند بدر رست و سوداگرایی حکم اسب نتواند برد و بندی از
هفت و ستان نتواند آورد و طایفه و نقیره و قماش را فرخ معین مانده
ببهای پادشاهی بخزند و فایده مقرری بخرانه نماید کردند و مشرفی
و داروغه بر اموال صحت و غنیمت نامزد گردانند تا اگر صحت و اوقی

خود متعرض بمصنف (لا ماشاء الله بجهة ربط صفوات نشده و اصل را تغییر نداده علت را بطبیعت و گذاشتم که «اذا باعث برخواست دیگر گردد حال من درین کتابها بآن می ماند که یکی خرم را باخته می خورد و دیگری گفت که خسته چرا نمی اندازی گفت بر من همچنین پیموده اند •

و درین ایام شیخ فیضی ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را که همه غیر منقوط است و مختصات هفتاد و پنج جزو دارد تمام ماضی بود و نه فقره غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاد و حال به • اصرار ثانی • که نیز تاریخ تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضلی عصر توفیعات ایران نوشتند از آن جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توفیق عربی نوشت و میان امان الله مرعشی • ^(۲۱) **وَلَا تَطِبْ وَلَا يَاقِبِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ •** و میر محمد حیدر معملی سوره اخلاص را بتمام بی تسمیه و فقیر • من احسن التفسیر بسم الله الرحمن الرحيم علم القرآن • تاریخ یافت و توفیق نوشت افشاء الله بقربیبی در محل خود مذکور گردید و بعضی از فقرات می گاه تاریخ مصلف که به فقیر از شکر گاه در لاهور نوشته بود این است • الحمد لله محصل الغرام

(۲) واضح باد که اعداد جمله الوطب الخ هزار و نود و نه است و اعداد فقره الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و اعداد فقره اللهم احسن الخ یک هزار و سی و یک است بر یقین اعداد هر یک فقرات تاریخ مختلف است •

عده در دین مسلمانان در آید چیرا و قهرا گرفته با اهل او سپارند از
از احداث بیعه و کنیسه و بتخانه و دهمه هیچ یک را از کفار مانع
نمایند و این احکام تعلق بامور دینی دارد که شمه ازان هست
گذارش یافت و امتیاع آن از حیز قدرت جامع اوراق بیرون است
اما احکام ملکی و مالی و بیوتات و دار الضرب و سلفی و رعیت
و سوداگر و چوکی و راقعه نویسی و کربزی و داغ و معلی و جنگ
فیل و آهو و چینه و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معتاد
ضوابط خیل خانه داری و توسیع اوقات در خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداری و اوضاع و احوال را چگونه بایند قلم توان ساخت
که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر آنرا عمری دراز باید
غیر طبیعی

هر روز فلک حادثه نو زاید • کاندیشه بجهت مثل آن ننماید
روشن تر از آفتاب راهی باید • تا مشکل این زمانه را بکشاید
و بعضی ازان در دفتر دوم اکبر نامه که علامی شیخ ابوالفضل
تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته باز توان یافت و در روز
شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الغی را از جمله
سه دفتر که دو ازان ملا احمد تسته را نضی علیه ما علیه و ثالث
آصفخان با تمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن عذرور یافته بود
باتفاق ملا مصطفی کاتب قهوری که یاری اهل امانت و در سلک
احدیان داخل است گذرانیده بدرجه تحسین پیوست و فرمودند
که او چون بسپار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بزمانی
و در مدت یک سال انتفا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

نواحی کابل زمرد و باغیهای بعضی مردم از آن دایم به پشیمان شد
 و دغدغه نامد در هر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم
 کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بدمعظم و تکریم ملوک
 نموده بهر کدام از مردم او اسب و خرجی و خلعت داده و مدد و
 پنجاه سوار بهمراهی او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب
 لاهور نماید درین اثنا بعضی از نوکران معتبر محمد قاسم خان که
 بدخشی بودند و کلبی با میرزا یگانه شده نیم روزی در هوایی را
 شکسته و بزور در آمده و بخوانگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر
 تیغ کشیده بخوانگاه دیگر فرستادند و محمد خانم وند محمد قاسم
 خان که در بیرون ازگ کابل منزل داشت جمعی از نوچیان و
 شایر پیشان پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را
 محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ از بخته میرزا را بقتل
 رسانید و سر او را بدرگاه نرسد که محمد قاسم خان را که چاندگاه جمعه
 الملکی بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه
 شمس الدین محمد خوانی بعد از انتظام مهمات ملکی و مالی
 سوخته از شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بخشی
 را بجانب کشمیر بجهت تحقیق معاملات و مهمات مدایی و رعیت
 آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تقایع قوارع مصائب
 و تازیانهایی نواب گوش زد شد حق میخانه از بعضی ملاهی و
 مناهنی که بآن میخانه بود توبه کرامت فرموده آگاهی بر زنی اعمال
 و قبایل افعال بخشید

آه گر من چنین بمقام آه

اکمل سواطع الالهام • اللهم المحرر وهدد لطراس الکلام •
 هندو اصرار کلام الله المرسل در السر • هو السرر الدرر محلو •
 باتی برین قیاس و در صفر سال هزار و دو خواجه ابراهیم حسین
 احدی که از جمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و خواجه
 ابراهیم حسین • تاریخ یافته شد رحمه الله و همدین سال حق سبحانه
 عز شأنه کتاب را توفیق کثابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
 نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسالیده بلوح و جدول مکمل
 وقف روضه مطبوره حضرت غوث الانامی مرشدی متقی میان
 شیخ داود جهنی دال قدس سره ساخت امید که کفارت کذابیهایی
 گذشته که چون نامه اعمال بنده عباد امت گردیده موقس ایام
 حیات و شفیع بعد ممات گردد و مَا ذَلِك عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ •
 و در هفدهم ذیقعد این سال محمد قاسم خان میربحر و میرزا
 محمد زمان که مذکور به قرارندگی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
 شدند سیمه آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از بازگشتن از حج
 بدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدی اوزبکان بیجان آمده بودند
 او را سرداری برداشته تیردهایی مردانه بجای آورده بامید گوشت
 از هندوستان پیوسته حرکت بقدیم می زدند و چون اراده ایشان
 بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکده

لشکری بیشتر از مور و سلج

برحر محمد زمان میرزا آوردند او حسب مرسوم و مقدور چند سال
 بمداغه و منافعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و کتاب
 ستاومت زیارده با چهارده هزار و افزوده هزار حواله عزیمت هندوستان در

پادشاهی پیدا کرده و چست و چایک در مہمات در آمدہ بود موزہ
 انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و
 تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکہ قلنج خان و دیگر ارباب
 دخل را کہ جدائی از درگاہ نداشتند با طرأف نامزد گردانیدہ این
 معنی را مقدمہ ترتیب و منشاء رعایت او تصور نموده عقایات گونا
 گون در باب او در خزینه خاطر مکنون داشند میخواستند کہ جوهر
 عالی او را کہ قابل نشو و نما بود در صحرائی ظهور آورند ناگاہ در
 عین ترقی و اوج کار و بار برخلاف چشم داشت آشنا و بیگانہ چشم
 زخمی عظیم از زمانہ رسید و بزحمات تب سحرق در من چہل و
 پنج سالگی از عالم بیہوا در گذشت و جز نام نیک یا خود نفیر
 و غیلبی از احباب و اصحاب کہ از و حسن اخلاق دیدہ اسیدوارہا
 داشتند خصصاً این حقیر کہ جہۃ بگلگی دینی و اخلاص مبرا
 از اغراض دنیاوی بار داشت اشک حسرت از دیدہ ریختہ و منگ
 نومیدی بر حینہ زدہ عاقبت جز صبر و شکیبائی کہ شیوہ اصقیا
 و شبمہ انقباست چارہ ندیدند و این واقعہ را اعظم مصائب و
 نوایب دانستہ عبرت کلی ازان گرفته دیگر دم صحبت یا امراد انسانی
 نردم و زلویہ خمول ازم گرفتم
 مجلس وعظ رفتند ہوس است و سرگ ہمہ سابعوا عظمت و بس است
 و این واقعہ در بیست و سوم صفرایین سال روی داد و بعضی او
 را از اردو بلقور آورده در بلغ او مدفون ساختند و کم کسی از خاص
 و عام شہر بود کہ ہر جنازہ او نگریست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد
 و پشت دعوت حسرت بلدان نگزید

و بطریق تغافل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این
بیت یافت

لقد تاب شلخی من الحویة * و تاریخه سابق التوبة

برفت از سرم اندیشه می و معشوق

باشد ز خاطر من آواز بریط و طنبور

و در اوایل محرم مکرّم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری
را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تادر کوهستان
شمالی رفته راجهای متمردان آنحدود را برقه اطاعت کشیده
و جمعبندهی اراضی نموده فراخور آن پیشکش آورد و در اوایل صفر
این سال از آب رادی عبور نموده دران نواحی به بیست و پنج روز
بسیرو شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام ملک الشعرا حکم
تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتب دل
دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است
مشمول بر چهار هزار و دویست بیت و کسری مرثیه ساخته در
نظریا چند اشرفی نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بکتابت
و تصویر آن و خواندن در مقل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن
کتابه این است

ای در تگ و بوی تور آغاز * علقای نظر بلند پرواز

و الحق مقنونی است که درین سصد سال مقل آن بعد از سیر خسرو
شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد *

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیچ خان
در افتاده و همیشه معارفت بار داشته و تصرف در مزاج

و سال چهارم از جلوس رسید و مجلس آئین بندگی بدستور
 منوات حایق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان
 خانه عام و خاص از بالای چهارده فقیر را پیش طلبیدند و خطاب
 بشیخ ابوالفضل فرمودند که ما فغانی را که عبارت از فقیر باشد
 جوانی نانی صوفی مشربی خیال میکردیم اما او خود چنان فقیه
 متمصب ظاهر شد که هیچ شمشیری رگ گردن تعصب او را نتواند
 ببرد شیخ پرسید که صاحب در کدام کذاب نوشته که حضرت این
 چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزم نامه که عبارت از
 مهابرات باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام
 شیخ بعرض رسانید که تقصیر کرده است بضرورت پیش رفته معروض
 داشتم که بده مدرج می پیش نویسم هرچه دانایان هندی تعبیر
 کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تقصیر
 من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد
 تا خاموش ماندند و باعث برین اعتراف آن بود که نقل حکایتی
 در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادی از اهل هند در
 وقت لزج به نصیحت با حاضران می گفت که آدمی را لازم است
 که قدم از حد چهل و شغلست بیرون نهد اول از همه صانع بیچون
 را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر عالم بیعمل اتکال نه نماید
 که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سیئات حسب
 الامکن دست کشیده دارد و به یقین داند که هر نوعی را باز برسی
 خواهد بود و در اینجا این مصرع نوشته بودم
 هر عمل اجزایی و هر کرده جزائی دارد

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند
 سلطان تهر هیچ محابا نمی کند
 عامست حکم میسر اجل بر جهانیان
 این حکم بر من و تو بندها نمی کند

و این قطعه در تاریخ ارگفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * موی عقبی و چست و زیبارفت
 جوهر او ز بس که عالی بود * در جوار ملک تعالی رفت
 قادری یافت سال تاربخش * گوهر بی بها از دنیا رفت
 و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بیعت ضبط کوهستان سواک
 فرستاده بودند برای خدمت بخشی گری که متعین و ملخص
 برور شده بود طلب داشتند و قاضی حسین قزوینی را بجای او
 ناصرت گود نیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفایی مکه معظمه آزار بسیار
 کشیده و آن استغنا بیاد داده بود از حج بازگشته داخل سلسله
 مریدان گشت هم سجده و هم سابر لوازم ازادت و اخلاص بجا آورده
 و از محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانیها همه جا پیش بود
 و صوبه غازی پور و حاجی پور جایگیر یافت و احکام مذهب نو
 از خدمت علانی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز انجید هم میخوانم

ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدینانش

و دمع مالی راست آمد *

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزی واقع شد

رخصت بگردد و مفادنی غیب این میبگفت که

گودمت در کاری زنی زنجیر در دستت گفتم

در خم می غرقیت گفتم گر نام هشیاری ببری

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بعرض رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا کارها دارد و گاه گاهی باز خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عزشانه باین معنی تعلق نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و نگ نگ می نمودن چه باشد

از در خویش مرا بردر غیری ببری

باز گویی که چرا بردر غیری گذری

حالا در طلب روی نگو در بدرم

روی بنما و خاتم کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو القصل را بحضور نقیر فرمودند که اگرچه از فلانی خدمت اجبرهم خوب می آید اما چون چیزها را باز ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می نویسد نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و همان روز حکم شد که بقیه امثال هندو را که میفرموده سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر بعضی از آن ترجمه شده و بحر الاسرار نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد اخیر آن کتاب را که بضاعت شصت جزو است در مدت پنج ماه باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوانگاه خامه نزدیک بنایه

این معنی را حمل بر حوال منکر و تکبر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تفاصح بهیچ چیز قابل نیستند نموده مرا متهم به نقاحت و تعصب داشتند تا آنکه ملامت مزه اشکبار من • یکبار هم نصیحت پنجم میاه خویش آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و سزای حسنات و سیئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصی می میرد محرری که نامه اعمال بندگان را از مدت عمر می نویسد پیش فرشته که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد می برد او بعد از ملاحظه نیکی و بدی و غلبه یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مستحق است از او می پرسند که اول ترا بموضع نیکبها در بهشت بریم تا انجا استیقای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد از آن در دوزخ مریدم تا تلافی آن گناهان شود یا برعکس و چون آن مدت را بسر می برد افکاه حکم میکند که باز در دنیا زنده و بقالبی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی منتهای تا زمانی که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدور جهان بی آنکه کسی تعرض رساند کرده فرمودند که اگر ملای را بتولیت روضه منوره حضرت خواجه اجمیری که متولی ندارد منصوب سازیم چونست گفت خوشت و تا مدت دوه ماه در خدمت دربار بامید خلاصی ازین حر گردانها تک و دو بسیار نمودم و فصلی چند واجب التعرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین می بایست که

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت سنبل از شیخ ابوالفضل
گشیده بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و منتقلان را که از ظلم میرزا
رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید
خان مغول از ینگاله بمنزست رسیده قبل و احوال بساز با سایر
نقایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد
و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرعی تخلص از درگاه بوطن
مالوف سفر ص شده بود برخواست حق واصل شد **إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند • ما صست قدم برد رخسار یماندیم
از نکتہ مقصود نشد فهم حدیثی • لا دین و لا دنیا بیکار یماندیم
و در شب بیست و هفتم ذی حجه این سال حکیم عین الملک
که برصالت بجانب راجه علی خان رفته و از آنجا در هندیه که
جایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از دیداری پنج ماه سفر
آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یکن یکن دل از صحبت
برداشتند سیکسار بمنزل باقی شتافتند و سی شتافتند و ما بهمان
سده دلی و پریشانی عمر به بیهودگی و غافلگی از عاقبت کار
بمزمینی بریم

ای دل چو آگهی که فدا در پیع بقامت

این آرزوی دور و دواز از پیع جواست

با روزگار عهد تو بستی نه روزگار

پس این نغمه چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سده اربع و ائف (۱۰۴۶) حکیم حسن گیلانی

نخست طلبیده تا باعداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الاسعار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم نیز مترجم است آنرا هم تو از سر و بعد از من مانوس بنویس و فرموده این کتب را که خود ترجمه کرده نگه دار زمین بیوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از التفات بسیار ده هزار تنقه مرادی انعام و اسب بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بنویسی و خوبی درین درجه ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند و هو بالاجابة جدیر و علی ما یشاء عینده قدیر •

و درین سال عراض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود هندیه رسید که برهان الملک را بجبهه بدملوکی وی کشته پوری دوازده سال را بولی مهدی او برداشتند و فرمائی بشهباز خان سلطان مراد و فرمائی دیگر بخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده متوجه تسخیر دکن شوند •

و در اوایل ذی حجه این سال شاه بیگ خان کبلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قزاقیگ میر شکر ملازمست آمده جزای کواتمایه یا سایر نقایس بدشکش کرد و مورد مراحم و اعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با موجهی عظیم از اواره گ جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقیه السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توطی بسیار برده قلعه را نیز بچنگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم میر استبداد

مزدک این آله خود فردا گفته میشود اما این مسلمانی ها بگردن
مانند احمد صوفی که همانست که خود را مرید شیخ احمد بکری
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که
من باشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بارها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زنتی واقع میشود دستگیری نموده
ازان سببکه نجات خواهی بخشید و قصیده بر عکس روی داد

لف زن جولعه میگفت من بس ماهر

شاید از سازند فردا بهر حورم حله بآف

آن شیدمعی که باوی جولعه دیگر چه گفت

کمی برادر چله لاف اول ببات انکه بلاف

و مآل حال گوساله بنارسی که عَجَّ جَسَدًا لَه خَوَّار عجین (؟) است
این بود که بوسیله شیخ ابو الفضل بدرجه تقرب رسیده بوزق و حیل
کردوی بنارس شده پای خود ازین میان کشید و بر سر فاحشه با
احمد صوفی رقابت پیدا کرده و باو زر بسیار داده موکلی برو
گماشته رفت و چون مستحقان فواحش و اهل طرب این را بمعرض
رسانیدند شمی در مجلس تو روزی سر آنها بروی آب آورده
جایگیر دو مدی احمد مغلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در
دامن گوه بود تغیر دادند و بنارسی را باز طلبیدند *

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از استعاده امراض
متضاده و اشتداد ضیق نفس و انسحاق و وزم دست و پا و قی کردن
خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سگان
شبانه روز بر رخم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

که بسیار درویش نهاد مهریان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید
بی خار اگر گلی میسر بودی • هر دم بجهان اذیت دیگر بودی
زمین کهنه سرای زندقانی مارا • خوش بودی اگر نمرگ برادر بودی
و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مختوم شیخ حامد
قدم سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجاده آنچه است
ملازمت اختیار کرده بمنصب بانصدی مرفراز شد و درین ماه
صدر جهان مفتی ممالک محرومه که بمنصب هزاروی رسیده بود
بسر فصول مقام خود بخلاف ارادت در آمده شصت ارادت
قبول یافت چون ملهی بقلب در آمد و منصب هزاروی یافت
و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اقام العلماء می گیرد
و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نقر می سازد و وقت ذکر
آفتاب جآت عظمه و عز شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
گوساله خام نام بفارسی که الخیر فی البان و الزاده (۶) و ملا شاه محمد
شاه آبادی و صوفی احمد مطرب مسند صد دهلوی که خود را
مُسَوَّب بقر زندی حضرت نوح المظللین رضی الله عنه می ساخت
شیر را بچینه همی ماند بدو • توبه پیغمبر چه می مانی بگو
میرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب
مدی تا بانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گرفتند و چرد مرد
گشتند و • مو تراش چند • تاریخ یافته شد و حال این نو مذعبان
باقی می ماند که هندوی مسلمان شد و آن که جامعه سوخ در بر
او انداختند بمذاهب بجانب خودشان شدید و ایشان می گفتند

و الف (۱۰۴) هجریه موافق سال چهارم از جلوس پیر مجید اجمال
 مرقوم قلم شکسته این کسیرالبدال گردید و بی تشلف و دواک عبارت
 بی تکلف کشیده آمد اما بانکه نظریه تفصیل مانند حبابی است
 از دریای عمان یا قطر از ابر و یاران هرچه نوشته ام بزعم خود
 عمدا از رقم خلل مصون است الا ماشاء الله در بعضی حقا
 تقدیمی و تلخیصی یا تحریفی و تغییراتی در مآخذ رفته باشد که
 آن در عهد جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی
 رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراق حاصل آمد انشاء الله
 العزیز و قایم مستقبلا نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که
 هندی خواهد بود بعد از ما بدسوزد و جمع آید خواهد پرداخت نه
 سق الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم • حواله با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد

مکرات میاج الملب از وی شلیعند و از بس تعصب که در وادی
الحاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار در آن وقت هم با اهل
علمی متشرع متورع سخنان عا لا یعنی بدیده حشو و کفر معناد
خوبش ردین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر
اصلی خوبش رفت و تاریخ این شد که وی فلسفی و شیمی و
طبیعی و دهری • و دیگری • قاعده الحاد شکست • و یکی از
آشوبان این تاریخ یافت که

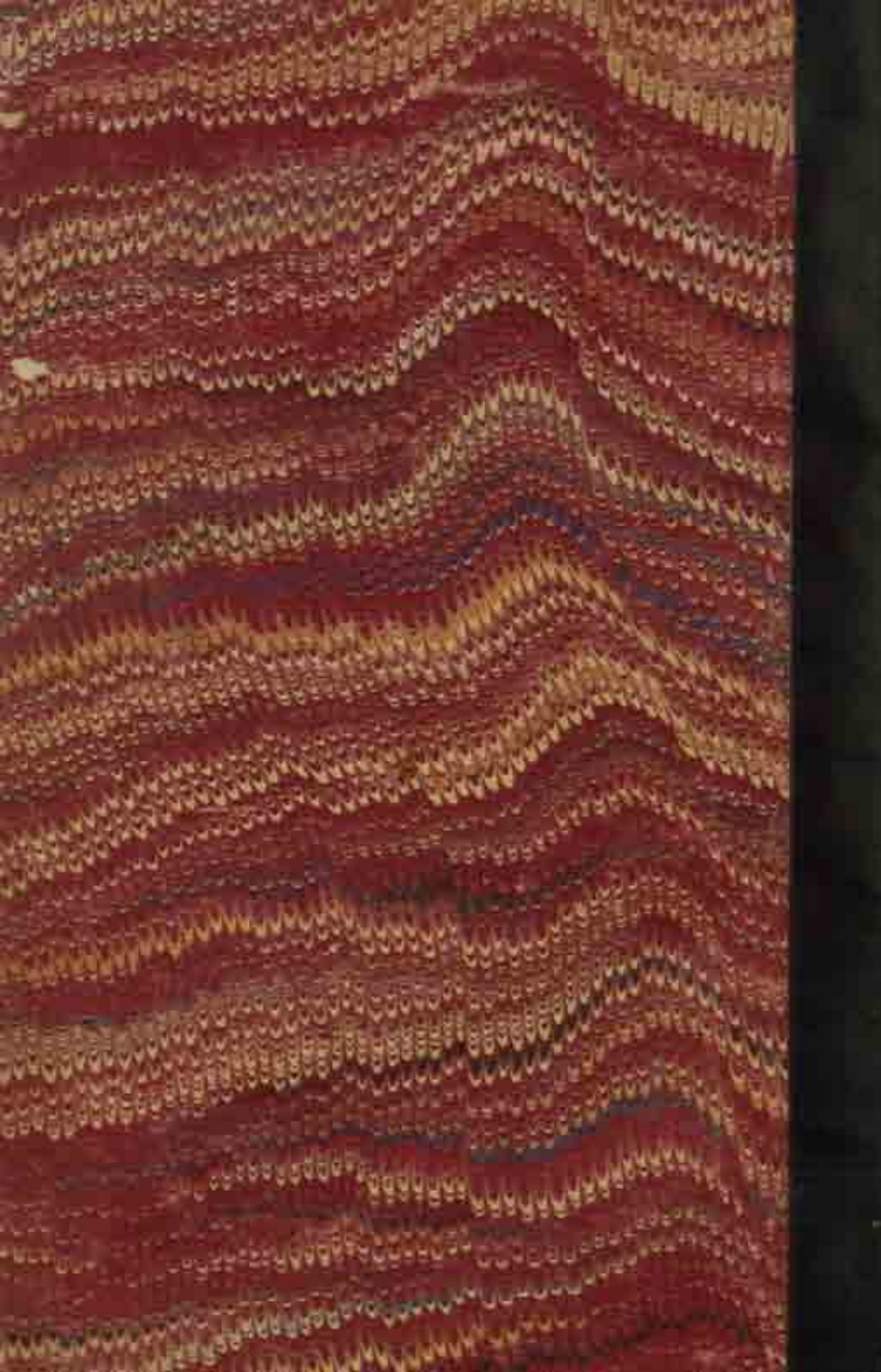
دیدنی که فلک چه مایه نیرنگی کرد

مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد

آن سینه که عالمی درو می گنجید

تا نیم دمی بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه ندیم شعی رسید سر او را بدست نوازش
گرفته و برداشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم
علی را همراه آورده ایم چرا حرق نمی زنید چون از خود رفته
بود ازو صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستار خود
را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و
مقارن این حال خبر رسید که او خود را حیدر اللهم ثبثنا و امثنا
و احیینا علی ایمان و السلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز
حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رخت و بنارینج هقتم
کسانی مدور در گذشت و مالیای این هر دو در حالت در حجرها
قفل گردید و بپارچه ثفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از
اجزای زمان که بنارینج شهر صفر هقتم الله بالخیر و الظفر لاسفہ اربع



"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.